

# تلاش



همکاران ما در این شماره: سلوفا نیشایی / پرویز دستمالچی / دکتر شاهین فاطمی / دکتر رامین کامران / فرهاد نژادی  
داریوش همایون / دکتر بهر داد پابنده / دکتر حسن گیانزاد / دکتر ن. واحدی

# تلاش

سال سوم / شماره ۱۷ - دی / بهمن ۱۳۸۲ برابر با 2004 Feb.

صاحبان امتیاز : فرخنده مدرّس / علی کشگر

مدیر مسئول و سردبیر : فرخنده مدرّس

معاون سردبیری : عبدالله سعیدی

نشریه تلاش :

به هیچ حزب ، سازمان ، گروه و جمعیتی وابستگی ندارد .

آدرس پستی :

Talash  
Sand 13  
21073 Hamburg / Germany

Fax : ( 0049 ) 040 32 80 88 25

آدرس تلاش در اینترنت :

<http://www.talash.de>

پست الکترونیکی :

Talashnews@hotmail.com

بهای اشتراک در اروپا برای شش شماره ۱۸ یورو و برای آمریکا و کانادا و ... معادل ۳۰ دلار آمریکا .

متقاضیان محترم لطفاً مبلغ اشتراک را به حساب بانکی زیر حواله و رسید را به همراه نام و آدرس پستی به آدرس " تلاش " یا از طریق شماره فکس نشریه ارسال نمایند .

حساب بانکی :

S . Modarres Tabatabaei : دارنده حساب :

13 30 11 34 63 : شماره حساب :

200 505 50 : کد بانک :

HASPA - Germany : نام بانک :

برای ارسال وجه از خارج آلمان اطفاً کد زیر نیز ارائه شود .

S.W.I.F.T - Adresse HASP DE HH XXX

شماره ثبت : 8615 - ISSN1616

شماره ثبت اینترنت : Talash(internet) ISSN 1618-0569

Talash Nr.17

بهای تکشماره: ۳ یورو

بنام مرداتی که در بنداند

بنام زنانی که تبعیدی اند

بنام یارانمان همه

که جان باختگاندند و کشتگان

زانرو که تن به تپاهی نداده اند

« پل الوار »

در این شماره ..... ۱

مجلس هفتم، جنبش فراگیر دمکراسی خواهی و رفاندوم

نیلوفر بیضایی ..... ۲

آغازی بر پایان بنیادگرایی اسلامی

گفتگو با پرویز دستمالچی ..... ۴

تاریخ روابط آمریکا و اروپا / تفاوت میان شوروی و اتحادیه اروپا

گفتگو با دکتر شاهین فاطمی ..... ۱۰

جهان تک قطبی یا چند قطبی

دکتر رامین کامران ..... ۱۴

گزارشی از افتتاح ICTI ..... ۲۰

مردم سالاری و کشورهای همسایه ایران

فرهاد یزدی ..... ۲۱

صد ساله گذشته ایران و پیکار جامعه ایرانی با مدرنیته (تجدد)

آگورا در یک نظام بسته

داریوش همایون ..... ۲۷

چرا غرب به جهان سوم نیاز ندارد!

دکتر مهرداد پاینده ..... ۳۳

آیا حجاب اسلامی و «روسری» نمادین اسلامیم

ویا بنیادگرایی اسلامی است؟

لودین - آزمونی از نمایش قدرت

دکتر حسن کیانزاد ..... ۴۶

علم، فن و انتقال تکنولوژی

دکتر ن. واحدی ..... ۴۸

از کتاب: باید های سیاست خارجی ایران

فرهاد یزدی ..... ۴۹

تلاش را به دوستان و آشنایان خود هدیه دهید!

نماینده بخش تلاش: نشر فروغ

Tel.: 0049 (0)221 92 35 707

Fax : 0049 (0)221 20 19 878

Forough Verlag - Jahn st. 24

50676 Köln / Germany

استفاده را به منظور نمایش «استحکام» و «بقای» خود، ببرد. حضور نهادها و ارگانهای کمک رسانی آمریکائی و لغو بخشی از مقررات مربوط به بایکوت اقتصادی و رفع ممنوعیت هائی در مورد ایران برای تسهیل و تسریع ارسال کمک‌ها، بیشترین امید را به مسئولین جمهوری اسلامی داد. آن‌ها را امیدوار ساخت تا شاید بتوانند در سایه «دیپلماسی زلزله» به امکان مذاکرات پس پرده و بده و بستن‌های پنهانی با آمریکا دست یافته و احتمالاً با پرداخت هزینه‌های کمتری و تن دادن به عقب نشینی‌های ناچیز رابطه با آمریکا را از سر گیرند با این امید که به مردم ایران و همه مخالفین خود ثابت نمایند که برای خروج از انزوای جهانی نه تنها نیازی به تعداد آراء پشت سر نیست، بلکه اگر «فرصت‌ها» بدرستی دریافته شوند و اندکی نیز در زبان «دیپلماسی» تجدید نظرهای صورت گیرد، هر گرهی در روابط بین المللی باز خواهد شد.

اما بزرگ‌ترین مشکل جمهوری اسلامی در اصل این است که محل گره کور خود را تنها بر روی رشته‌های ارتباطی سیاسی و اقتصادی با کشورهای قدرتمند جهان می‌بیند نه در ماهیت خود و لاجرم رویگردانی مردم. هیچ تردیدی نیست که دولت‌های غربی در تبعیت از منافع سیاسی و اقتصادی ملت‌های خود، در نهایت راهی و توجیهی برای ادامه ارتباط با کشورهای دیگر جهان حتی با وجود نامشروع‌ترین و پلیدترین حکومت‌ها، می‌یابند. اما تا زمانیکه این عدم مشروعیت صورت عینی و اثبات شده نپذیرد. دولت‌هایی که سالهاست رابطه با حکومت اسلامی و حمایت خود از آن را با استناد به تعداد آرائی که مردم به این رژیم - یکبار در زمان انقلاب و یکبار در مقطع برآمدن جنبش دوم خرداد - داده‌اند، توجیه می‌کنند، بدرستی می‌دانند که امروز همه چشم‌ها در جهان به «بحران مشروعیت» حکومت اسلامی و رابطه آن با رفتار سیاسی که مردم ایران در قبال انتخابات مجلس هفتم در پیش خواهند گرفت، دوخته شده است. و به دلیل همین مرکز توجه، یعنی چگونگی عمل مردم است که بدرستی از نظر نیلوفر بیضائی این انتخابات علیرغم ماهیت غیر دموکراتیک مشترکش با سایر انتخاباتی که تا کنون در حکومت اسلامی برگزار شده، اما «نقشی کلیدی در سرنوشت ایران و ایرانیان ایفا خواهد کرد.»

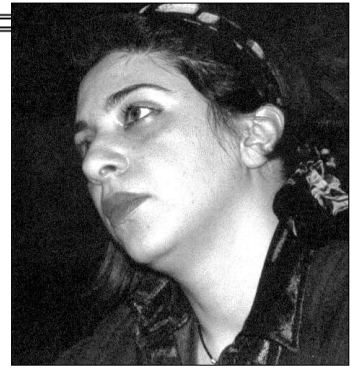
مقاله نیلوفر بیضائی و مصاحبه با پرویز دستمالچی در باره انتخابات در راه - در این شماره - نشان می‌دهند که این بار عدم شرکت مردم در اصل «نه» آن‌ها به مشروعیت جمهوری اسلامی و به کلیت آن بوده و زمینه ساز گام بعدی برای تغییر حکومت خواهد بود. تنها در اینصورت است که کمر حمایت دولت‌های عاقبت اندیش اروپائی از حکومت اسلامی خواهد شکست و آن‌ها را به صرافت تجدید نظرهای در روابط حمایت گرانه اشان از این رژیم خواهد انداخت.

در زبان آلمانی ضرب المثلی است که می‌گوید: «آنکس که فقیر است، زودتر می‌میرد.» هر چند این ضرب المثل ناظر بر مسئله عدالت اجتماعی است و این روزها در باره رفرمهائی که در زمینه خدمات درمانی در این کشور صورت می‌گیرند، زیاد به گوش می‌خورد. اما با اندکی گسترش دامنه آن به حوادث طبیعی و تغییرات در طبیعت که گاه با فاجعه‌ای همراه می‌شوند و با مقایسه ابعاد خسارات مالی و جانی که این حوادث در کشورهای در سطوح متفاوت فقر و ثروت، عقب ماندگی و پیشرفت با خود همراه داشته‌اند، می‌توانیم صحت این ضرب المثل را در ابعاد بزرگتری نیز ملاحظه نمائیم. زمین لرزه هائی با درجات لرزش قوی‌تر در کالیفرنیا یا شهرهای ژاپن به تعداد انگشتان دست و حتی کمتر از خود قربانی برجای می‌گذارند. اما در کشوری مانند ایران ناگهان زمین در تکان‌های خود نیمی از جمعیت یک شهر صدو چند هزار نفری را در کام خویش می‌کشد. و چنین فاجعه بزرگی هر چند سال یکبار در گوشه‌ای از این کشور حادث می‌شود، همه نیز انتظار آن را می‌کشند، اما هیچکس کاری نمی‌کند. هیچ مقامی و هیچ نهادی به هیچکس و هیچ دستگاهی حساسی پس نمی‌دهد. مردم که در این میان (جز در موارد پر کردن صندوق‌های رأی) به هیچ هم حساب نمی‌شوند، حتا آمار دقیق کشته شدگان نشان ناروشن می‌ماند. بنابراین چه باک که در یک شب ده‌ها هزار نفر از آن‌ها از بستر خواب به بستر مرگ کشیده و جان بازند و ده‌ها هزار تن باقیمانده دیگر تنها چند روزی سرنوشت غم انگیزشان صفحه تلویزیون‌ها یا صفحه اول روزنامه‌ها را به خود اختصاص داده و به محض محو شدن از این صحنه‌ها بدست فراموشی سپرده شوند. و هر یک در رهاشدگی و تنهائی خود روزهای تلخکامی و رنج را پشت سر گذارده و شبهای غمزده تن مسکین را بر بستر فلاکت دراز نمایند. تا اینهم بگذرد. تا نوبت بعد و فاجعه‌ای دیگر!

زلزله بم که فاجعه‌ای بزرگ و دردناک برای ملت ایران است و زخم‌های آن چون زلزله‌های بزرگ دیگر نظیر زلزله بوئین زهرا، گناباد، طبس و رودبار ترمیم ناپذیر و فراموش ناشدنی است. اما برای جمهوری اسلامی جرقه‌ای بود که مدت کوتاهی در سرای تاریک ناامیدی آن نوری دمید. حکومت که این روزها با «بحران مشروعیت» سخت درگیر است و در «کابوس» تحریم انتخابات آتی دست و پا زنان در صدد یافتن راهی است تا اهمیت این تحریم و کمیت ناچیز رأی دهندگان را از چشم جهانیان بیوشاند، می‌رفت از این فاجعه ملی چون «امدادی غیبی» بهره‌ای سیاسی برده و از حضور و مسابقه‌ای که در میان کشورها و دول غربی برای کمک رسانی به «مردم ایران» پیش آمده بود، چون «برکت الهی» در حل بحران خود و نرسیده به موعد انتخابات نهایت



## مجلس هفتم، جنبش فراگیر دمکراسی خواهی و رفاندوم



نیلوفر بیضایی

آن‌ها که به بهانه مبارزه مسالمت آمیز، حق یک ملت را در «نه» گفتن به استبداد حاکم بزرگ سوال می‌برند و حق دمکراتیک اعتراض علنی به حکومت‌های استبدادی را در کل نقض می‌کنند، به مسالمت آمیز پیش رفتن روند کمکی نمی‌کنند، بلکه جامعه را بسوی یک انفجار غیر قابل کنترل سوق می‌دهند.

به باور من هر سه استدلال بالا دارای ضعف‌های بینشی و تحلیلی جدی و بخشا آمیخته به عوام فریبی است که با معکوس کردن جای علت و معلول (در شرایط فعلی) نوک تیز حمله را نه متوجه ساختارهای قانونی، قضایی، آموزشی موجود، بلکه متوجه مردمی که در یک چارچوب تحمیلی می‌زیند (به بهانه آماده نبودن آن‌ها برای پذیرش دمکراسی!) کرده است و رشد سطح آگاهی و خواسته‌های مردم را به قصد نادیده می‌گیرد.

استدلال اول در نظر نمی‌گیرد یا به عمد مسکوت می‌گذارد که طرح از پیش شکست خورده حکومتی اصلاح طلبان، تحت عنوان «مردمسالاری دینی» پیش از هر چیز، خود مانع خویش بوده است. این طرح توسط کسانی ساخته شد که از یکسو از حکومت اسلامی که یک قرن در تلاش ایجادش بوده‌اند، نمی‌خواستند دل ببرند و از سوی دیگر متوجه این نکته شده بودند که مردم روز بروز بیشتر متوجه جای خالی اراده خود در حاکمیت الهی می‌شوند. تز مردمسالاری دینی هر چه پیش‌تر رفت، مردم را متوجه تضادهای آشتی ناپذیر میان «مردمسالاری» و «دین سالاری» تبعیض آمیز و متناقض با حقوق بشر کرد و بخشهایی از میان خود اصلاح طلبان یا هواداران اصلاحات اساسی را که دلبستگی بیشتر به دمکراسی داشتند، متوجه این تضادها، قطع امید و جدا شدن جنبش دانشجویی از اصلاح طلبان حکومتی، چند دستگی در میان خود اصلاح طلبان و تاکید بخشی از آن‌ها بر ضرورت خروج از حاکمیت تنها بخشهایی از این واقعیت تحقق یافته هستند. «دین سالاری» و دمکراسی، جمع ناپذیرند و با رشد فزاینده جنبش دمکراسی خواهی در ایران، تجزیه ناگزیر جبهه دو خرداد بهمراه آمد و ضرورت خط کشی جنبش دمکراسی خواهی با قدرت طلبان چه «مشروع» خواهان (اقتدارگرایان) و چه طرفداران «مشروطه مشروع» (اصلاح طلبان حکومتی) روز افزون شد. در حقیقت در یک مقایسه تاریخی، همان دو جناحی که یکبار آزمون تاریخی خود را در انقلاب مشروطه پس داده بودند، باز همان بازی را تکرار کردند و باز آن را باختند. منتها در کمبود متفکرین و روشنگران آگاه و نیروهای دمکراسی خواه و سکولار که از عرصه حیات سیاسی در ایران سالهاست که حذف شده‌اند و یا ناچار به سکوت و یا دنباله روی از اصلاح طلبان حکومتی را سهل‌تر از حفظ استقلال از آن پنداشتند، «مشروطه مشروع» خواهان خود را «مشروطه خواه» تعریف کردند و بخش عظیمی از «روشنگران» پوپولیست نیز بر این تعریف صحه گذاشتند که این خود مقوله دیگرست و می‌بایست در جای دیگر بدان پرداخته شود.

نکته دوم، تاکید گروههایی از اصلاح طلبان یا پیروان آن‌ها بر ضرورت شکل گیری نهادهای مدنی است که به خودی خود امری درست است. اما نتیجه گیری این دوستان که پس زمان لازم است تا این نهادها تشکیل و مردم ایران دمکرات شوند و اینکه پس باید در انتخابات شرکت کرد و به اصلاح طلبان رای داد، اشکال این معادله است. در کشوری با چنین نظام تام‌گرا و سرکوبگر و با وجود بدل سازان حرفه‌ای

انتخابات مجلس هفتم یکی از چندین انتخاباتی است که در طول حیات جمهوری اسلامی برگزار شده است و با وجود اینکه بلحاظ ماهوی همچون کلیه انتخابات نمایشی برگزار شده در طول حیات حکومت اسلامی، کاملاً غیردمکراتیک است، در برهه‌ای از زمان صورت می‌گیرد که شرکت یا عدم شرکت در آن می‌تواند نقشی کلیدی در سرنوشت ایران و ایرانیان ایفا کند. می‌دانیم که در نظام ولایت مطلقه فقیه و حاکمیت اسلام سیاسی و با وجود قوانین برگرفته از احکام شرعی و متناقض با حقوق بشر، نه امکان قانونی تنوع و تکرار اندیشه وجود دارد و نه امکان انتخاب کردن یا انتخاب شدن. آنچه صورت می‌گیرد، در حقیقت رای گیری است میان نیروهایی که خود بخشی از سازندگان و حفاظت کنندگان قانون ولی فقیه هستند و هر یک در درگیریهایی جناحی از مردم بعنوان ابزاری برای ابراز قدرت به جناح مخالف بهره می‌جوید.

در حکومت اسلامی، هدف نه تامین خواسته‌های مردم، بلکه تامین اهداف الهی - فقهی - مافیایی نیروها و جناحهای درون حاکمیت با استفاده از «مردم» است. در این تعریف مردم، امت است و دارای وظیفه در برابر خدا و دین و نمایندگان زمینی ایندو و آنجا که پای حقوق مردم در میان است، «امت همیشه در صحنه» در مقابل ملت خواستار حقوق فردی، اجتماعی و سیاسی قد علم می‌کند.

از آنجا که در نوشته‌ای جداگانه به تعریف و مقایسه ساختارهای دمکراتیک و ساختار سیاسی تام‌گرای اسلامی و به تضاد آشتی ناپذیر ایندو به تفصیل پرداخته‌ام، در این نوشته قصد دارم که بطور مشخص در مورد «انتخابات» مجلس هفتم که در پیش است و علل اهمیت تحریم آن سخن بگویم.

اصلاح طلبان حکومتی و هواداران «سکولار» و غیرسکولار آن‌ها که خواهان مشارکت فعال مردم در «انتخابات» آینده هستند، بر چند نکته تاکید دارند. اول اینکه بر طبق تحلیل آن‌ها بن بست اصلاح طلبی حکومتی، نه یک شکست، بلکه دوران رکود دیده می‌شود که در نتیجه مقاومت «اقتدارگرایان» در برابر اصلاحات و ناامیدی مردم ایجاد شده است. از نظر آن‌ها شرکت فعالانه مردم در انتخابات آتی، حتی اگر برای جلوگیری از «بدتر شدن وضعیت فعلی انجام پذیرد، بهتر از شرکت نکردن است. در بهترین حالت نیز امید آن‌ها این است که از این امامزاده باز برکتی برسد و در «اصلا حگری» حکومتی، نفسی تازه دمیده شود!

دوم اینکه بر ضرورت شکل گیری نهادهای دمکراتیک بعنوان پیش شرط برقراری دمکراسی تاکید می‌کنند و معتقدند که نهادهای دمکراتیک در همین چارچوب موجود می‌تواند شکل بگیرد و بر این باورند که حضور اصلاح طلبان در دولت به پیشبرد این نهادها و اصلاحات گام به گام یاری می‌رساند. استدلال آن‌ها نیز باز شدن نسبی فضا از زمان دو خرداد است. سوم اینکه اینگونه تحلیل می‌کنند که عدم شرکت در انتخابات بمعنای انفعال و عقب نشینی مردم است و راهی از پیش نخواهد برد.

هستند که خواسته‌های بر حق مردم را تاب نمی‌آورند و از روش حذف فیزیکی یا فکری برای حذف صداهای مخالف سود می‌جویند. اعتراض، تظاهرات، تجمع، اعتصاب و طرح خواست رفراندوم، دموکراتیک‌ترین روش‌های مبارزاتی مردمی هستند که خواهان پایان دادن به استبداد و برقراری دموکراسی هستند. آن‌ها که به بهانه مبارزه مسالمت آمیز، حق یک ملت را در «نه» گفتن به استبداد حاکم بزیر سوال می‌برند و حق دموکراتیک اعتراض علنی به حکومت‌های استبدادی را در کل نقض می‌کنند، به مسالمت آمیز پیش رفتن روند کمکی نمی‌کنند، بلکه جامعه را بسوی یک انفجار غیر قابل کنترل سوق می‌دهند.

عدم شرکت در انتخابات و عمومی شدن این خواست، از یکسو باعث می‌شود آن بخش از اصلاح طلبان که خواسته‌های دموکراتیک دارند از مدار حکومت کنده و به جنبش مردم نزدیک‌تر شوند و از سوی دیگر یک «نه» به مشروعیت حکومت اسلامی در کلیت آن است. قدم بعدی حرکت بسوی یک جبهه وسیع دموکراسی خواهی و طرح شعار رفراندوم برای تغییر حکومت و تشکیل مجلس موسسان برای تغییر قانون اساسی است. تبدیل این شعار به یک پروژه ملی، بستگی به اراده و یکپارچگی تمام نیروهای دموکراسی خواه دارد. در این مسیر راه حل برای نیروهای سکولار خارج، نه بدیل سازی (آلترناتیو حکومتی) آنهم به شکل قبیله‌ای ولشگر کشی‌های سستی - سازمانی و انتظار فرصت برای ورود به بازی قدرت در چارچوب کنونی یا تقویت جناح‌های قدرت طلب حکومتی، بلکه تقویت نیروهای سکولار و مستقل از حاکمیت در داخل و کمک به جبهه فراگیر دموکراسی خواهی مردم است که مطمئناً نه از درون جناح‌های موجود حکومتی، بلکه در همدلی، همبازی و تقویت صدای مستقلین سکولار است که آوای رفراندوم را از زمزمه‌های آنان می‌توان شنید، اگر درست گوش بدهیم و اگر بجز برقراری دموکراسی در ایران، هدف دیگری نداشته باشیم.

اگر خواهان آن هستیم که ملت ایران خود سرنوشت خویش را در دست بگیرد و تعیین کند، باید بر اهمیت آنچه در پیش است، تاکید ورزیم و همچنین از دام‌ها که یکی پس از دیگری برای ملت ایران می‌گسترانند، بر حذر داریم. جایز نیست که این جنبش به عقب بازگردد. حرکتی که آغاز کرده، تنها می‌تواند و می‌بایست رو به جلو باشد. باید این راه را رفت، تا دیر نشده و تا هنوز فرصتی هست. شرایط برای جنبش دموکراسی خواهی ایران، از این مهیاتر نخواهد شد...

یازده ژانویه ۲۰۰۴

[www.nbeyzaie.com](http://www.nbeyzaie.com)

چند توضیح و تصحیح شماره پیشین «تلاش»  
ویژه نامه مهشید، دُختِ ایران زمین

- ۱ - توضیح در مورد عکس روی جلد: خانم مهشید امیرشاهی در تابستان ۲۰۰۲، عکاس سوزان اسپراگمن
- ۲ - دو کلیشه چاپ شده در صفحه ۴۳ به زبان چک و ارمنی، مطالبی هستند در معرفی خانم امیرشاهی و داستانهای کوتاه‌شان که به اشتباه «صدای امیرشاهی در دفاع از سلمان رشدی در مطبوعات خارجی» چاپ شده است که بدینوسیله و با پوزش از ایشان و خوانندگان اصلاح می‌گردد. با تکیه براین نکته که صدای رسای خانم امیرشاهی در دفاع از آزادی بیان و قلم و در دفاع از سلمان رشدی آن هنگام در مطبوعات خارجی زبان بویژه فرانسوی و انگلیسی بازتاب بسیار گسترده ای یافت.
- ۳ - همچنین با پوزش، در مصرع آخر شعر منوچهر آتشی «برای سفر کرده عزیز (ش) مهشید امیرشاهی» در صفحه ۵ واژه «زیاد» بسهوا «زیادی» چاپ شده است.

حکومتی از هر دو جناح که در نهادسازی بنام مردم خبره‌اند و کار آموخته و با توجه به اینکه نهادهای واقعا مستقل از حکومت هنوز شکل نگرفته به اشکال گوناگون حذف و سرکوب می‌شود، در حالیکه بمحض اینکه چند نفر دور هم جمع می‌شوند، تحت عناوین گوناگون از تجمع آن‌ها جلوگیری می‌شود، در شرایطی که اگر هم نهادی تشکیل شود، با انواع حربها نیروهای کار آموخته نظام توتالیتر چه بصورت مشارکت، چه بصورت عامل بازدارنده، چه بصورت بدل سازی... از گسترش و انعکاس صدای آن جلوگیری می‌شود، چنین آرزویی عملی نمی‌شود. فراموش نکنیم که در چنین نظامی هیچ چیز از نظر حکومتگر پنهان نیست و از دست او در نمی‌رود، بلکه حتی گشایش فضاهای خاص به قصد بستن فضاهای دیگری انجام می‌شود که برای تداوم حیات حکومت (مصلحت نظام) مهم‌تر است. درست است که مردم از هر فرصتی برای نفس کشیدن استفاده می‌کنند که حق طبیعی آنهاست، اما ایجاد این توهم که ساختار سیاسی در حال دموکراتیزه شدن است، خطر بسیار جدی و گمراه کننده برای جنبش دموکراسی خواهی ایران است. باید در نظر گرفت که با توجه به فشار بین المللی بر حکومت‌هایی نظیر حکومت اسلامی و با در نظر گرفتن روند جهانی شدن، وادادها و عقب نشینی‌ها هزینه‌هایی است که حکومت‌های دیکتاتوری برای حفظ حیات خود بناچار می‌پردازند، اما این بهیچوجه نشانه دموکراتیزه شدن آن‌ها در روابط درون کشوری نیست، بلکه تنها «شبه دموکراسی» توأم با سرکوب و حذف و توهم زایی بدون تغییر واقعی و بنیادین بسوی دموکراسی است.

در حال حاضر و با توجه به فشاری که از همه سو بر حکومت اسلامی وارد می‌شود، حتی در صورتی که جناح راست (اقتدارگرا) در مجلس اکثریت بیابد، فضا بسته‌تر از این نمی‌تواند بشود. نقشه‌های این جناح مبنی بر طرح راهکارهایی برای گشایش اقتصادی و غلبه بر بحران اقتصادی، بدون نظر بازیگران بین المللی ممکن نیست. همانگونه که عقب نشینی این جناح در برابر فشارهای خارجی و امضای پروتکل الحاقی، تحویل اعضای القاعده... نشان داد، جناح اقتدارگرا نیز خواهان بدتر شدن اوضاع نیست، بلکه عقب نشینی کرده است و در صدد ارائه یک چهره جدید از خود است. تاکید اخیر امثال لاریجانی بر برنامه‌های گسترده اقتصادی و کارشناسانه، نخیه سازی و «مدرن» نمایی اقتصادی، در عین حال استفاده یک ادبیات جدید که در آن کمتر از الفاظی چون «اسلامی» و بیشتر از واژه‌هایی نظیر «ایرانی»، عبارت دیگر تغییر چهره نظام از توتالیتر به اتوریتر، از برنامه‌های آینده جناح اقتدارگرا است. آن بخش از اصلاح طلبان تشنه قدرت که می‌خواهند به هر قیمتی شده در قدرت بمانند و «مدال» گشایش فضای سیاسی را برای چهره آرایبی به خود اختصاص داده بودند، ظرفیتشان تکمیل است و چون با جناح اقتدارگرا منافع مشترک دارند (حفظ حکومت اسلامی)، حتی اگر در مجلس بمانند، در این بازی جدید شریک اقتدارگرایان خواهند بود.

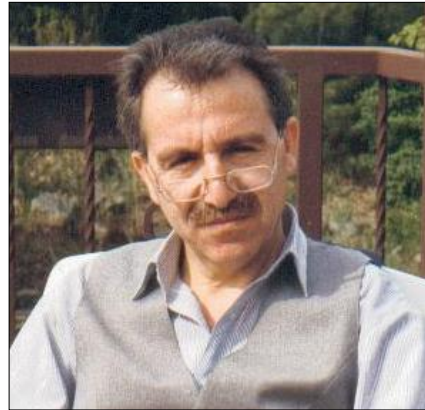
در انتخابات مجلس هفتم، مصلحت نظام (هر دو جناح) در برابر افکار بین المللی ایجاب می‌کنند که با استفاده از شرکت گسترده مردم در انتخابات بر «مشروعیت» خود مهر تایید بزنند. نتیجه مهم نیست، شرکت مهم است. در نتیجه آن‌ها که پیشنهاد می‌کنند، مردم شرکت کنند ولی کاغذ سفید به صندوق‌های رای بیندازند، از آنجا که تضمینی برای اعلام دقیق تعداد رای‌های سفید وجود ندارد و ممکن است این رای‌ها بین دو جناح تقسیم گردد (!)، پیشنهاد عاقلانه‌ای نکرده‌اند.

تاکید بر ضرورت مبارزه مسالمت آمیز، بخودی خود مثبت است. کدام ملت است که در جهان امروز نخواهد گذار به دموکراسی بدون خونریزی و کشتار انجام شود. اما این مردم نیستند که خشونت اعمال می‌کنند، بلکه حکامی



## «آغازی بر پایان بنیادگرایی اسلامی»

### گفتگو با پرویز دستمالچی



ایدئولوژیک، جنبه‌های گوناگون مبارزه با بنیادگرایی اسلامی است، که هریک اهمیت خود را دارد. توجه داشته باشید که در اینجا مبارزه نه با اسلام و نه با مسلمانان، بل با یک جنبش سیاسی است که تفسیری ویژه از اسلام با ابزار ایدئولوژیک کسب قدرت سیاسی کرده است. به نظر من بنیادگرایی اسلامی پس از ۱۱ سپتامبر نه تنها رشد نکرده است، بل در سراسر دنیا، از اروپا تا آمریکا و...، یا ضربات سنگینی خورده و از بین رفته است یا دامنه عملیاتش بسیار خرد شده است. نگاه کنید به دستگیری‌ها، محکومیت‌ها و محدودیت‌ها در همین آلمان. در رابطه با عراق، روشن است که همه به آنجا «سرازیر» شده باشند. در عراق، در شمال آرامش برقرار است، در جنوب اوضاع نسبتاً آرام است و در منطقه سنی نشین میانه، که حامیان اصلی صدام حسین در آنجا بودند، عملیات تروریستی انجام می‌گیرد. در آنجا میان فدائیان صدام حسین، باندهای جنایت کار، تروریست‌های بنیادگرای اسلامی از سراسر دنیا، و بقایای سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی صدام حسین اتحادی بوجود آمده است که به نظر می‌آید توسط حکومت‌هایی هم پشتیبانی می‌شوند. توجه داشته باشید که عراق دارای حدود ۱۵۰۰ کیلو متر مرز مشترک با جمهوری اسلامی، مرز مشترک با سوریه و نیز عربستان سعودی است. به علاوه اینکه دولت‌های زیادی در منطقه هستند که علاقه‌ای به «دمکراتیزه شدن» عراق ندارند، زیرا در آنصورت آینده خودشان در خطر است. دولت‌های اروپایی هم سرانجام به نیروهای «متفقین» در عراق خواهند پیوست.

تلاش - حمله ایالات متحده آمریکا به عراق نقض آشکار قوانین بین المللی و نقض استقلال و اصل حاکمیت کشوری از اعضای سازمان ملل ارزیابی شد و در سطح بین المللی از حمایت کشورهای قدرتمند بویژه در اتحادیه اروپا بی‌نصیب ماند. هیچکس حتا خود آمریکائیان وجود انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی در این جنگ را مورد تردید قرار نمی‌دهند. خطر بلافاصله سلاحهای شیمیایی و کشتار جمعی که هدف اولیه شروع این جنگ در عراق ثابت نشد. حمایت و رابطه با شبکه تروریستی بین المللی و ارتباط صدام با تروریستهای القاعده نیز معلوم نیست صحت داشته باشد. آیا هنوز دلیل منطقی و اخلاقی برای دفاع از این جنگ باقی می‌ماند؟

دستمالچی - اختلاف میان آمریکا و اتحادیه اروپا برآمده از منافع راهبردی (استراتژیک) آنهاست. ما باید در پی سیاستی باشیم که تضمین کننده منافع راهبردی ملی ما باشد. ما در حوادث مربوط به افغانستان و عراق، نه در این و نه در آن، در هر صورت نمی‌توانستیم دخالت مؤثری داشته باشیم. اما وجود افغانستان و عراق «دمکراتیک» حتماً به نفع ملت ایران (در کوتاه و درازمدت) است. لازم به یادآوری نیست که طالبان ایران را تهدید به جنگ می‌کرد و صدام حسین به ایران حمله نظامی کرد. جمهوری اسلامی از

تلاش - آقای دستمالچی در آخرین گفتگویمان - بمناسبت نخستین سالگرد ترور ۱۱ سپتامبر - شما براین نظر بودید که این واقعه دلیل تأثیر بیدار کننده‌اش بر غرب «سرازیر» پایان کار جنبش‌های اسلامی بنیادگرا با ادعای هژمونی جهانی خواهد بود». از آن زمان حوادث بسیار پراهمیتی اتفاق افتاده‌اند. از جمله حمله نظامی ایالات متحده آمریکا به عراق و سرنگونی رژیم صدام. برخلاف آن نظر شما مخالفین جنگ و بویژه اروپائیان همواره هشدار داده‌اند که اقدام به حمله نظامی و حضور سربازان آمریکایی در منطقه و در کشور عراق موجب رشد بنیادگرایی و تحریک این نیروها خواهد شد. امروز با توجه به اوضاع آشفته و ناامن عراق، هجوم تروریستهای بنیادگرای اسلامی از چهار گوشه جهان باین کشور، افزایش و انتقال عملیات بمب گذاری و انتحاری به سایر کشورها به نامنی و احساس عدم اطمینان به آینده‌ای برای این منطقه دامن زده است. آیا وضعیت امروز به مفهوم به واقعیت پیوستن آن هشدارها نیست؟ آیا هنوز هم می‌توان امیدوار بود که بنیادگرایان اسلامی قدم در راه پایانی عمر خود نهاده‌اند؟

دستمالچی - اینکه من در آن مصاحبه گفتم که ۱۱ سپتامبر «آغاز پایان اسلامیست‌های بنیادگرا» خواهد بود، کاملاً درست است. به این معنا که پس از آن حادثه مردم دنیا متوجه خطر عظیم «خمینیسیم» یا «طالبانیسم» شدند. تا آن زمان فقط «ما» با آن درگیر بودیم. «آغاز» پایان هم به معنای پایان آن به همین «زودی‌ها» نیست. برچیدن طالبان در افغانستان و استقرار نیروهای سازمان ملل متحد در آنجا، گامی بسیار بزرگ در سمت و سوی درست بود. یک کشور به وسعت افغانستان از دست تروریست‌ها و بنیادگرایان اسلامی پس گرفته شد و ملتی از شر آن‌ها رها شد. اینکه بقایای طالبان، هر از گاهی، در آنجا بمبی منفجر می‌کنند و دست به قتل می‌زنند، جزئیات یک امر بزرگ است که تا مدتی ادامه خواهد داشت. مبارزه نظامی، مبارزه سیاسی، قطع امکانات لجستکی و مالی، و نیز مبارزه فرهنگی و

مخالف استفاده از نیروگاههای اتمی بودند. به دلیل آلودگی محیط زیست و خطرات ناشی از آن برای مردم. چگونه است که این آلودگی و این خطرات انسانی برای سایر ملل اشکالی ندارد. با این مثال (و صدها مثال دیگر) می‌خواهم بگویم که حتا به اصطلاح نیروهای «مترقی» و «مردمی» نیز از منافع ملی خود حرکت می‌کنند. پس در هر صورت وجود کشورهای «دمکراتیک» در دور و بر ایران به نفع ماست تا حکومت‌های غیر دمکراتیک.

تلاش - در حالیکه اروپائیان هدف خاتمه دادن به رژیم‌های دیکتاتوری و نقض حقوق بشر و استقرار نظم دمکراتیک در کشورهای نظیر عراق را دلیل موجه‌ای برای اقدام نظامی نمی‌دانند و بخشی از ایرانیان «صلح دوست» نیز از این نظر پیروی می‌کنند، - از نظر یوشکا فیشر رهبر حزب سبزها و وزیر امور خارجه آلمان (در گفتگویی با هفته نامه دی سایت «Die Zeit») نقض آشکار حقوق بشر در داخل مرزهای یک کشور هنوز برای حمله نظامی به آن کافی نیست - اما دسته دیگر از هموطنان برای قضاوت قطعی در خصوص این جنگ منتظر نتایج آن در عراق هستند و معتقدند، استقرار نظم دمکراتیک و ثبات و امنیت درونی در عراق به منزله مشروعیت یافتن این جنگ است.

آیا شرط مشروعیت یک جنگ می‌تواند نه قبل از دست زدن بدان بلکه پس از روشن شدن «نتایج مطلوب» فراهم شود؟

دستمالچی - من هم مانند آقای فیشر، نقض حقوق بشر در یک کشور را دلیلی موجه برای حمله نظامی به آنجا نمی‌دانم. خوب اگر عکس این امر باشد، باید به نصف بیشتر کشورهای دنیا حمله کرد. اما باید از ابزارهای اقتصادی، سیاسی، دیپلماتیک و... در این راه سود جست. من همواره باید تکرار کنم که هر کشوری به دنبال منافع خود است (و در این امر هیچ اشکالی نیست) و ما هم باید نگاه کنیم که چه چیز به سود منافع ملی ماست. سبزها (که آقای فیشر از آنهاست) در اساس برنامه‌های سیاسی خود مخالف جنگ و اعمال قهر و خشونت بودند، اما به هنگام شرکت در دولت، اولین جنگ آلمان پس از جنگ جهانی دوم را انجام دادند؟! آن‌ها مخالف نیروگاههای اتمی هستند، اما در دولت، آن را به چین می‌فروشند. آن‌ها از پیروان پروپا قرص حقوق بشر هستند، اما در دولت، حقوق بشر و دمکراسی را «نسبی» می‌بینند، که مربوط به فرهنگهای ملل گوناگون است و... آن‌ها در رابطه با قتل عام مردم در چین سکوت محض کرده‌اند. یعنی چه؟ یعنی اساسی‌ترین اصول خود را در «دولت» زیر پا گذاشتند. ما به هیچ کس «بدهی» نداریم. نه به آمریکا، نه به اروپا و نه کس یا جای دیگری. عده‌ای، که به هر دلیل «ضد آمریکایی» هستند، و بدینوسیله دفاع از اروپا یا هر جای دیگری را توجیه سیاسی یا ایدئولوژیک می‌کنند، خیانت به منافع ملی را توجیه «روشنفکرانه» می‌نمایند. اروپا خواهان تثبیت جمهوری اسلامی است، زیرا «هرج و مرج» و «بی‌ثباتی» در این منطقه به نفع او نیست. آیا چنین امری در تطابق با خواسته‌های ملت ایران است؟ بهای «امنیت» اروپا را ما باید با دیکتاتوری، فقر، گرسنگی، بیکاری، قوانین قرون وسطائی و... بپردازیم؟

خسارتی بالغ بر بیش از هزار میلیارد دلار سخن می‌گوید. خرابی ده‌ها شهر و روستا، و صنایع، نیم میلیون کشته در جنگ، و به همین میزان «معلولان» جنگ. اینکه در دوران «جهانی شدن» باید مرکزی (مانند شورای امنیت سازمان ملل متحد) وجود داشته باشد که در باره امور جهانی تصمیم بگیرد، یک راهبرد کاملاً درست است. اما اروپا نیز، هنگامی که جنگ صربستان پیش آمد، بدون تصمیم شورای امنیت، و با مخالفت آمریکا (چون آن‌ها خواهان وکالت از سوی شورای امنیت بودند) وارد جنگ شد. و چون ناموفق ماند، از آمریکا برای حل نظامی مشکل خویش کمک خواست. یعنی درست عکس موضوع عراق. پس اروپا نیز به قواعد «بین المللی» یا «اخلاق سیاسی» به تناسب زورش پایبند است. ما باید راهبردی را دنبال کنیم که تأمین کننده منافع ملی ما باشد. هر کشوری چنین می‌کند. اگر نکند حکومتگرانش به منافع ملی اشان خیانت کرده‌اند. اما، متأسفانه در میان اکثر سیاسی‌های ایرانی طرح موضوع این چنین نیست. عده‌ای همواره مدافع هر سیاستی از سوی آمریکا هستند، عده‌ای دیگر به دنبال «برادر بزرگ» خود و دفاع بی‌چون و چرا از سیاستهای او بودند، و اکنون همین استراتژی را نسبت به اروپا دنبال می‌کنند. نزاع اتحادیه اروپا با آمریکا بر سر «قدرت» و منافع اقتصادی است و از آنجائی که از پس آمریکا بر نمی‌آید، می‌خواهد آمریکا را قانونمدار (قوانین بین المللی) کند، که در اساس خود امری کاملاً درست است. اما وضعیت ایران، در شرایط کنونی، چنین است که در هر صورت نقشی در سیاستهای جهانی ندارد. چرا؟ زیرا اگر ایالات متحده آمریکا به «تنهایی» عمل کند، که ما بیرون هستیم. و اگر شورای امنیت سازمان ملل متحد (یعنی آمریکا به همراه روسیه و چین و انگلستان و فرانسه) تصمیم گیری کند بازهم ما بیرون از حوزه اعمال نفوذ و تصمیم گیری هستیم. نمی‌توان این چنین توضیح داد که اگر آن‌ها همگی با هم باشند برای ما خوب است. و اگر نباشند، برای ما بد است. نه اروپا و نه آمریکا، هیچیک «عاشق چشم و ابروی» ما نیستند. در پی منافع راهبردی خود هستند.

ترکیب اعضای شورای امنیت محصول دوران جنگ سرد و تناسب قوا در آن زمان است. من فکر می‌کنم که این واقعیت برکسی پوشیده نیست که تصمیمات شورای امنیت (بویژه عملیات نظامی) اگر عمدتاً از سوی آمریکا اجرا نشود فقط روی کاغذ است، چون اروپا توان اجرای آن‌ها را ندارد. یا اگر آمریکا «حق عضویت» خود را به موقع نپردازد، کارها عمدتاً لنگ می‌ماند. پس، اگر ما خواهان «مرکزی» هستیم که در آن بخواهیم و بتوانیم در سطح جهانی اعمال نفوذ نماییم، وضع کنونی سازمان ملل متحد به هیچ وجه پاسخگوی چنین امری نیست. تساوی حقوقی تمام حکومت‌ها در برابر قانون و حق قانونگذاری (بین المللی) برای ملل (از طریق حکومت‌هایشان) کاملاً درست است. اما ما تا رسیدن به آنجا راهی طولانی در پیش داریم. ما کشوری بسیار عقب مانده هستیم که در سطح بین المللی (تقریباً) هیچ نفوذی ندارد (به استثنای تروریسم بین المللی). ما نمی‌توانیم چشم بسته، به دلیل دشمنی‌های «ناموسی - اسلامی» غلط با آمریکا، مدافع سیاستهای اروپائیان باشیم. اینکه آمریکا منافع خود را دنبال می‌کند، تکرار مکرر (وبیهوده) واقعیتی است که مربوط به تمام حکومتها می‌شود. به عنوان نمونه، شما نگاه کنید به فروش نیروگاه اتمی از سوی آلمان به چین با موافقت حزب سبزها. «سبزها» همواره، تا پیش از شرکت در دولت فدرال،

تلاش - در یکی از سخنرانیهای اخیر خود بر این مسئله تکیه داشته‌اید که برای برقراری مناسبات دمکراتیک در ایران ضرورتی ندارد، آنقدر صبر کنیم تا همه مردم این مناسبات را پذیرفته و بقول معروف دمکرات شوند. این سخن بدین مفهوم است که با متحول ساختن ساختار نظام و با حاکم ساختن قوانین با مضمون دمکراتیک و ایجاد نهادهای سیاسی حافظ دمکراسی و برخاسته از رأی مردم می‌توان پایگیری و ریشه گرفتن فرهنگ دمکراتیک در کشور را تسریع نمود. هرچند این نظر شما معطوف به شرایط ایران است که تجربه آموزنده شکست انقلاب اسلامی و ۲۵ سال مبارزه همه جانبه در راه آزادی و دمکراسی و برعلیه رژیم استبدادی - مذهبی را پشت سر دارد، اما در کشورهای افغانستان و عراق ما شاهد پیگیری عملی چنین نظر و سیاستی از سوی آمریکائیان هستیم. آیا اساساً انتقال ارزشهای دمکراتیک توسط کشور خارجی آنهم بزور پول و اسلحه امکان پذیر است؟ با وجود نیروهای افراطی مذهبی که سراپا نفرت و ضدیت با ارزشهای دمکراتیک هستند و پشت درهای قدرت صف بسته و بی‌تابانه منتظر کسب قدرت پس از سرنگونی رژیمهای خود هستند، چه چشم اندازی و چه جای امیدواری نسبت به آینده این منطقه باقی می‌ماند؟

دستمالچی - من در آن سخنرانی: از دمکراسی‌های کلاسیک تا دمکراسی‌های پارلمانی لیبرال تلاش کردم سه مفهوم دمکراسی را، ابتداء از هم جدا کنم، سیر تکاملی‌اش را توضیح دهم، و سرانجام آنچه را برای ساختمان دمکراسی اساسی و پایه‌ای است، بررسی نمایم. من گفتم که دمکراسی‌های مدرن پارلمانی لیبرال دارای سه جنبه اساسی است:

۱ - دمکراسی به عنوان ساختار و شیوه حکومت

۲ - دمکراسی به عنوان شیوه زندگی اجتماعی و

۳ - دمکراسی به عنوان روش و رفتار فردی

و سپس گفتم که موضوع مورد بحث من «دمکراسی به عنوان ساختار و شیوه حکومت» است. مثال تاریخی زدم که مثلاً در آلمان، اطریش، ایتالیا و ژاپن، رفتار فردی و شیوه زندگی و رفتار اجتماعی پس از پایان جنگ دوم جهانی، همانی بود که پیش از پایان جنگ بود. اما، پس از پایان جنگ، و با تغییر ساختار حکومت‌ها، از نظامی عمدتاً تام‌گرا (توتالیتر) ی به ساختاری دمکراتیک، این کشورها، با همان ملل، با همان فرهنگ و... تبدیل به یکی از دمکراتیک‌ترین کشورهای دنیا شدند. و باز مثال آلمان را زدم که پس از جنگ دوم جهانی به دو کشور تقسیم شد. یکی با ساختار باز و دیگری با ساختار بسته. پیش شرط‌های هر دو یکی بودند: یک ملت، یک فرهنگ، یک سطح رشد، یک سطح علم و دانش و صنعت و... یکی تبدیل به نظامی دمکراتیک و شکوفا شد و دیگری تبدیل به نظامی تام‌گرا، که در خود، و از درون، فرو پاشید. این تجربیات نشان می‌دهند که «ساختار حکومت» تعیین کننده‌ترین عامل برای ایجاد یک جامعه باز و دمکراتیک است. شیوه و رفتار فردی و اجتماعی عواملی هستند ثانوی، تکمیل و تقویت کننده. یا مثال کشورهای اروپای شرقی و خود روسیه را زدم که بدون سنت دمکراسی (در هر سه زمینه)، اما امروز «دمکراتیزه» شده‌اند.

تلاش - در حالیکه حمله به افغانستان با هدف سرنگونی طالبان و متلاشی ساختن پایگاه اصلی یک شبکه تروریستی بین المللی و رها ساختن ملتی از گروگان سازمان تروریستی القاعده صورت گرفت، اهداف حمله به عراق و جنگ با رژیم صدام با خطر بالقوه و نزدیک به یقین این رژیم در یاری به تروریست‌ها و امکان دستیابی رژیم صدام به سلاحهای کشتار جمعی توضیح داده می‌شد. اما از سوی بسیاری از نیروهای مخالف سیاستهای آمریکا در منطقه خاورمیانه (بدون آنکه به خطر بالقوه فوق‌باور داشته باشند) دائماً تکیه می‌شود که با تروریسم اسلامی و شبکه ناپیدای بین المللی آن نمی‌توان از طریق جنگ با رژیمهای دیکتاتور و سرنگون ساختن آن‌ها مقابله کرد. شما رابطه میان بنیادگرایی اسلامی و ابزار اصلی آن‌ها یعنی ایجاد ترور و وحشت و ناامنی در سراسر جهان و تئوری دومینوی آمریکائیان مبنی بر سرنگونی یکی پس از دیگری رژیمهای استبدادی و ارتجاعی منطقه را چگونه می‌بینید؟

دستمالچی - به نظر من مبارزه با حکومت‌های بنیادگرای اسلامی که حامیان و پرورش دهندگان تروریسم اسلامی هستند، بخشی ضروری و لازم از مبارزه وسیع و همه جانبه بر علیه این جنبش سیاسی ارتجاعی است. حتا مبارزه نظامی. شکست اساسی طالبان و پس گرفتن امکان «افغانستان» از این گروه، بدون تردید، یک پیروزی است. برچیدن صدام حسین هم موجب تقویت این روند، و محدودتر شدن حکومت‌های بنیادگرا خواهد شد. پیش از برچیدن این دو نظام، مبارزه با بنیادگرایی از راههای دیگر وجود داشت، اما کاملاً ناموفق ماند. امروز از عربستان سعودی گرفته تا حتا سودان دیگر خود را «جمع و جور» کرده‌اند و متوجه «خطر» شده‌اند. حتا جمهوری اسلامی که پدر خوانده تروریسم بین المللی است. توجه داشته باشید که در همین مدت نسبتاً کوتاه، جمهوری اسلامی مجبور شد پیمان نامه الحاقی منع گسترش سلاحهای هسته‌ای را امضا، کند. یا صدام حسین در شرایطی بسیار خفت بار دستگیر شد، یا حکومت سرکشی چون قذافی هم به اقدامات تروریستی حکومت خویش اعتراف کرد و خسارات‌ها را (میلیاردها دلار) پرداخت، هم اسامی و مشخصات گروه‌های تروریستی را در اختیار آمریکا و انگلستان قرار داد، هم اعلام نمود تمام فعالیتهای مربوط به سلاحهای اتمی، شیمیائی و بیولوژیک خود را فوراً متوقف می‌کند و هم از جمهوری اسلامی، سوریه و کره شمالی خواست دست از تروریسم و تهیه سلاحهای کشتار همگانی بردارند. تمام این‌ها از جمله مواردی هستند که تا پیش از ۱۱ سپتامبر کسی حتا «خواب» آن را هم نمی‌دید. یا به عنوان مثال، از یازدهم سپتامبر تا کنون، فقط در عربستان سعودی حدود ۷۰۰ تن از بنیادگرایان دستگیر شده‌اند و منتظر دادگاه خویش‌اند. ما هنوز نیازمند زمان هستیم. متأسفانه در بسیاری از این کشورها «روشنفکران» مدعی، که همه چیز را بهتر از همه (تاریخاً) می‌دانند، از ترس بنیادگران، درسکوت و سازش در برابر و با آن‌ها، به مبارزات «دلاورانه» خود با «امپریالیسم» ادامه می‌دهند. بسیاری از آن‌ها در همان منجلاب بنیادگرایی دست و پا می‌زنند، اما با ژست‌های فریب دهنده «پسامدرن»، یا پس از پسامدرن، یا مبارزات «ضد سرمایه جهانی و امپریالیستوی غربی و...» که تماماً ریختن آب به آسیاب همان دشمنان دمکراسی و آزادی انسان‌ها است.



توان پذیرش دموکراسی و حقوق بشر را داریم یا خیر. اندکی بیندیشیم که کدام سیاست جهانی به نفع ملت ما، به نفع استقرار دموکراسی و حقوق بشر در ایران است: جهانی شدن حقوق بشر یا نسبیت حقوق بشر، تحت عنوان نسبیت فرهنگی - قومی و...؟ دمکراتیزه شدن جهان به نفع ما است یا ادامه حکومت‌های غیردموکراتیک، تحت این عنوان که این ملل هنوز توان فهم و کشش دموکراسی را ندارند؟ عراق حدود ۱۲۰ میلیارد دلار بدهی خارجی دارد. که عمده آن بدهکاری به اتحادیه اروپا و روسیه است. من به آینده ایران و منطقه بسیار امیدوارم. اندکی زمان لازم دارد، اما حرکت به سوی «دمکراتیزه» شدن جوامع است و ما نیز باید حامی این روند باشیم.

تلاش - با تمام ایرادی که به ایالات متحده آمریکا در حمله به عراق گرفته می‌شود، اما یک زمینه و یک دلیل اساسی موجب تزلزل و بسته ماندن زبان مخالفین اروپایی و جهانی جنگ در برابر آمریکا بوده است؛ آنهم سرنگونی رژیم جنایتکار صدام، انزجار ملت عراق از این رژیم و در نتیجه عدم مشروعیت اخلاقی و سیاسی آن نزد افکار عمومی جهان. بنظر می‌رسد رژیم اسلامی در کنار جرایم متعدد بین‌المللی که دارد، پس از گذشت دو دوره از سروصدای «جنبش اصلاحات» و رأی‌های میلیونی که بنام آن در صندوق‌ها ریخته شد، می‌رود «مشروعیت انتخابی‌اش» بالکل رنگ بازدم. سران رژیم بسیار نگرانند که با از میان رفتن این «هاله حفاظتی» افکار عمومی جهان برای پذیرش سرنوشتی مانند رژیم عراق برای آن آماده‌تر شود. آیا فکر نمی‌کنید انتخابات در راه «مجلس» در واقع تلاش دوباره‌ای برای حفظ این «مشروعیت» در برابر دولت‌های خارجی و در نتیجه حفظ مصونیت در برابر فشارهای بین‌المللی باشد؟

دستمالچی - جمهوری اسلامی نظامی است که در اساس و گوهر خود اصولاً و از بنیاد رأی و اراده ملت را نمی‌پذیرد. حکومت «الهی» است که به نمایندگان خود خوانده «خدا» به روی زمین تفویض شده است. بی‌دلیل نیست که تمام ساختار سیاسی - حقوقی نظام به گونه‌ای ساخته شده است که در هیچ جا ملت حق حاکمیت بر سرنوشت خویش و بر اداره کشور را ندارد. تمام ارگان‌های تصمیم‌گیری پیش‌بینی شده در قانون اساسی فقط در انحصار فق‌ها و مجتهدان است. مجلس شورای اسلامی از این امر استثنا است، که آنهم بدون شورای نگهبان اصولاً (و بنا بر قانون) اعتبار قانونی ندارد. یعنی حداکثر چهار فقیه یا مجتهد منتصب رهبر در این شورا (اکثریت فق‌ها) تمام امور قانونگذاری و نیز انتخابات کشور را در دست دارند و سایر نهادها هیچ کاره‌اند. همچنانکه (بویژه) در دو دوره اخیر مجلس هم شاهد آن بودیم. انحصار نهادهای اداره کشور (قانونگذاری، قضائی و اجرایی) به فق‌ها و مجتهدان، یعنی کنار گذاردن حداقل ۹۷ درصد مردم کشور از حق انتخاب شدن در این نهادها. و این امر یعنی نقض آشکار، صریح، روشن، رسمی، و قانونی «حق حاکمیت ملت»، که اساس دموکراسی و جامعه باز است. یعنی نقض بنیادین حقوق بشر. یعنی، حتا اگر «نظارت استصوابی» هم از سر انتخابات برداشته شود، تا زمانی که هر ایرانی از حق انتخاب شدن و انتخاب کردن بهره‌مند نباشد، اساس انتخابات آزاد نخواهد بود. اما، نه جامعه امروز ایران جامعه صد سال پیش است و نه شرایط جهانی. به علاوه «انتخابات»

روشن است که دموکراسی کشورهای نوین با دموکراسی‌های وسیع، عمیق و نهادینه شده، مثلاً در انگلستان یا فرانسه، کاملاً متفاوت است و آن‌ها دوران کودکی یا جوانی خود را می‌گذرانند. ما باید توجه داشته باشیم که هنگامیکه می‌گوئیم امکان استقرار دموکراسی (مثلاً) در ایران نیست، یعنی همین نظام تام‌گرا، یا نظامی استبدادی و دیکتاتوری خوب است. برای من هنوز کاملاً ناروشن مانده است که «ساوی حقوقی انسان‌ها در برابر قانون»، چه ربطی به اخلاق خوب و بد مردم یا رفتار اجتماعی ناهنجار آن‌ها دارد. اینکه (در ایران زنان) نیز بتوانند به مقام رهبری کشور برسند، یا به مقام قضاوت یا... چه ربطی به اخلاق فردی و اجتماعی آن‌ها دارد. حقوق و فرهنگ دو امر متفاوت از هم هستند. پس می‌توان دموکراسی را ساخت و باید چنین کرد. استدلالات دیگر، فقط توجیه «روشنفکرانه» یا «مغرضانه» دیکتاتوری‌ها و نظام‌های تام‌گرا است. اصولاً روند عمومی، از حدود ۲۰۰ سال به این سو، روند حرکت به سوی دموکراسی‌های پارلمانی لیبرال است. نگاه کنید به عنوان نمونه، به روند جهانی شدن حق رای عمومی!

برای اولین بار در تاریخ، زنان در سال ۱۸۹۳ (یعنی حدود ۱۱۰ سال پیش)، در زلاندنو (New Zealand)؛ صاحب حق رای شدند. پس از آن، استرالیا، فنلاند و نروژ در اوایل قرن بیست و پس از جنگ جهانی اول دانمارک، آلمان، ایرلند، لوکزامبورگ، هلند، اطریش، سوئد، آمریکا، و پس از جنگ جهانی دوم در بلژیک، فرانسه، یونان، ایتالیا، ژاپن و در پرتغال زنان صاحب حق رای شدند. زنان در سوئیس، ابتداء در سال ۱۹۷۱ از این حق بهره‌مند می‌شوند. و امروز حق رای عمومی پدیده‌ای جهانی شده است. در ژوئن سال ۲۰۰۰ نمایندگان ۱۰۶ کشور دمکراتیک در ورشو (پایتخت لهستان) جمع شدند و در اعلامیه‌ای مشترکاً بیان داشتند که اصول و پرنسپ‌های دموکراسی را می‌پذیرند و قصد حفظ و رعایت آن‌ها را دارند. هر چند حداقل نیمی از کشورهای شرکت‌کننده در این تجمع دارای حکومت‌های دمکراتیک به معنای عمیق و وسیع کلمه نیستند و تا آنجا راهی طولانی در پیش دارند، اما از آن‌ها می‌توان تحت عنوان «دموکراسی‌های انتخابی» نام برد، یعنی دموکراسی‌هایی که در آن‌ها هر چند ساختارهای دمکراتیک هنوز بطور کامل نهادینه نشده‌اند، اما حکومت‌گران مجبورند هر چهار سال یکبار خود را به رأی عمومی بگذارند. مقایسه شرایط کنونی با دویست سال پیش، که حتا یک حکومت دمکراتیک (به معنای امروزی) وجود نداشت، مبین و نشانگر این واقعیت است که شکل حکومت دموکراسی تنها جایگزین (آلترناتیو) ممکن و روند جهانی به این می‌باشد.

من متأسفانه باید بگویم که عده‌ای ندانسته به دنبال سیاست‌های عمیقاً ارتجاعی و نئو استعماری افتاده‌اند که خواست جمهوری اسلامی نیز هست. این چه سخنانی است که گویا دموکراسی، حقوق بشر، حقوق زنان و... برای ما خوب نیست، زیرا مردمان ما فرهنگ دیگری دارند، یا آمادگی ندارند، یا «اسلامی» هستند و... آیا ما به اندازه کشورهای رومانی یا آلبانی، یا کشورهای آسیای میانه هم رشد نکرده‌ایم؟ سخن ابداً بر سر ایجاد دموکراسی با زور «اسلحه» و پول نیست. ما ایرانیان نیازی به «اسلحه» یا پول نداریم. اروپائیان، با استفاده از ابزارهای فشار سیاسی و دیپلماتیک، از راه شورای امنیت سازمان ملل متحد، حکومت جمهوری اسلامی را فقط مجبور به پذیرش انتخابات آزاد کنند. در آنصورت برهمگان روشن خواهد شد که آیا ما

«جامعه مدنی» یا «حکومت قانون» آن‌ها که همگی شکست خوردند. ساختار حکومت اگر لیبرال نباشد، یعنی از دین و هرنوع ایدئولوژی جدا نشود، تامگرا خواهد شد و در آن نه دموکراسی، نه جامعه مدنی، نه قانونگذاری، نه حقوق بشر، و... هیچ کدام شکل نخواهد گرفت. نگاه کنید به تجربیات کشورهای گوناگون و سرنوشت آن‌ها در همین سده بیستم. از جمله به سرنوشت شوروی سابق و سایر کشورهای اروپای شرقی. در باره توهامات برخی از نیروهای سیاسی در بیرون نیز نباید بیشتر از آنچه در جامعه ایران می‌گذرد به آن‌ها اهمیت داد. حالا چند صد نفر دیرتر متوجه بشوند یا نشوند، اثرات زیادی ندارد. آن‌ها (مانند اصلاح طلبان حکومتی در درون) در ۹ اسفند نیز مردم را فرا خواندند که در انتخابات شرکت کنند و پاسخ خود را دریافت داشتند. پیروان «حکومت دینی دمکرات» در بیرون مصاحبه آقای علی رضا علوی تبار (سایت امروز، ۱۷ آذر ۱۳۸۲) را بخوانند و عبرت بگیرند.

تلاش - حاصل یک دهه «جنبش اصلاحات» و نبرد قدرت در کشور، ناتوانی و بلاتکلیفی در امور کشورداری، توقف جریان زندگی سالم اجتماعی، روان پریشی، گسست و چند پارگی شخصیتی عمومی بویژه در میان جوانان و عصیان ناامیدانه آن‌ها و... است. آیا فکر می‌کنید هنوز هم ظرفیتی برای ادامه این وضعیت باقی مانده باشد؟ نرفتن مردم به پای صندوقهای رأی و مقاومت منفی آیا می‌تواند نقطه پایانی بر این اوضاع باشد؟

دستمالچی - خیر! نرفتن مردم به پای صندوقهای رأی و مقاومت منفی آن‌ها نمی‌تواند نقطه پایان این وضع باشد، اما گام و عملی سنجیده در سمت و سوی درست است. جمهوری اسلامی در تمام زمینه‌ها شکست خورده است و نه تنها توان اداره کشور را ندارد، بل مشکلات مربوط به شکل حکومت فقها و مجتهدان را نیز نمی‌تواند حل کند. آن‌ها با قهر عربان حکومت می‌کنند. اکثریت ملت ایران این حکومتگران و این شکل حکومت را نمی‌خواهند. اپوزیسیون ایران، بر خلاف تصورات رایج، بسیار قوی و وسیع است. حداقل پانزده تلویزیون به روی جامعه برنامه پخش می‌کنند، حداقل پانزده رادیو فارسی زبان وجود دارد، اینترنت، روزنامه‌ها، کتاب‌ها، مجلات و... شرایط و اوضاع منطقه، مسایل جهانی و... جنبش دانشجویی، مخالفت وسیع زنان ایران با این نظام، جنبش‌های ملی - قومی، عدم شرکت در انتخابات، و... اپوزیسیون و ناراضیای مردم بسیار وسیع، گسترده و فراگیر است. اما جمهوری اسلامی همه چیز و همه کس را شدیداً سرکوب می‌کند. باید از یک سو با نافرمانی مدنی در درون، و از سوی دیگر فشار بین المللی از بیرون، نظام را مجبور به تن دادن به خواست ملت کرد. منظورم از نافرمانی مدنی از تظاهرات دانشجویی تا عدم رعایت «حجاب اسلامی»، تا تظاهرات کارگران، معلمان و... تا تحریم انتخابات و... است. یعنی هر جا می‌شود از «وامر» حکومت سرپیچی کرد، باید کرد، باید این نظام را از درون فلج کرد، «مشروعیت» آن را بی‌اعتبار ساخت. منظورم از فشار بین المللی، فشار توسط مراجعی چون اتحادیه اروپا، سازمان ملل شورای امنیت سازمان ملل متحد و... است. باید آنقدر از درون و بیرون فشار آورد تا رژیم سرانجام به «حق حاکمیت ملت» تن دهد و مردم بتوانند در یک انتخابات آزاد، با نظارت مراجع بین المللی، نظام مورد پذیرش خود را انتخاب نمایند.

بیست و پنج سال است که به نظام «مشروعیت» داده است. در نتیجه، حکومتگران جمهوری اسلامی از یک سو می‌خواهند قدرت انحصاری «فقها و مجتهدان» (شیعه دوازده امامی) را حفظ کنند، و برای مردم و آراء آن‌ها اصولاً «تره» هم خورد نمی‌کنند، و این امر را بارها اعلام کرده‌اند که رأی مردم در حکومت تأثیری ندارد، و از سوی دیگر فشار را از درون و بیرون احساس می‌کنند. آن‌ها می‌خواهند با «داغ» کردن تور شرکت در انتخابات، بویژه در افکار جهانی، خود را حکومتی متکی بر (حداقل) «مشارکت و مقبولیت» مردم نشان دهند.

تلاش - تا چند ماه پیش بنظر می‌رسید «اصلاح طلبان» متوجه باخت مسلم خود در نبرد قدرت با جناح دیگر حکومت شده و بدنبال «تاکتیکیهای» دیگری آنهم بیرون از قدرت و در «اتحاد» با نیروهای خارج از دایره حکومت و با بخشی از طرفداران خود در خارج هستند. اما هرچه انتخابات نزدیکتر می‌شود، چهره‌های سرشناس «اصلاح طلب» تاکتیک فوق را به کناری نهاده و به صراحت بیشتری مواضع خود را در ضرورت بسیج آخرین نیروها برای شرکت در این انتخابات اعلام می‌دارند. با توجه با اینکه بعید بنظر می‌رسد «اصلاح طلبان» ندانند هر رأیی که به صندوقها ریخته شود در اصل بنام و به نفع جناح اصلی قدرت یعنی طرفداران ولایت فقیه و مافیای سیاسی - اقتصادی است، پس چرا کماکان برماندگاری در نهادهای قدرت پافشارند؟ آیا پس از این هم «نبرد قدرت» میان دو جناح حکومت ادامه خواهد داشت و مانع از یکدست شدن حکومت خواهد شد؟

دستمالچی - مردمانی که آراء خود را به صندوقهای رأی می‌ریزند، شاید قاضیان خوبی نباشند، اما تا کنون (در انتخابات ده سال اخیر) درست قضاوت کرده‌اند. در دوم خرداد سال ۷۶، در برابر کاندیدای مورد نظر ولایت فقیه‌پیمان و رهبر، یعنی حجت الاسلام ناطق نوری، به خاتمی رأی دادند. این «نه» بزرگ به رهبر مذهبی نظام بسیار با اهمیت، تاریخی و شکننده بود. مردم در این انتخابات به خرد و قدرت قضاوت خویش تکیه کردند و نشان دادند که انتخابات را «وظیفه شرعی» یا «الهی» نمی‌دانند و نمایندگی رهبر مذهبی از سوی «الله» هم فقط به درد خودش می‌خورد. اصلاح طلبان حکومتی تمام این «نه» را به حساب خود ریختند. در حالی که چنین نبود. در انتخابات «شهرداریها»، در ۱۹ اسفند سال گذشته، (بعنوان مثال) حدود نود درصد واجدین شرایط (در حوزه‌های بزرگ مانند تهران) در رأی گیری شرکت نکردند، یعنی عملاً انتخابات را تحریم کردند. هیچ یک از جناحهای اصلاح طلب حکومتی، از ملی - مذهبیان تا... رأی نیاوردند. مردم «عاشق چشم و ابروی» هیچکس یا جناحی نیستند. یک گروه یا می‌تواند مسایل و مشکلات آن‌ها را حل کند یا خیر. انتخابات وسیله است و نه هدف. کسی را انتخاب می‌کنند که او مسایل و مشکلات را حل کند. مردم (حداقل در ۸ سال گذشته) دیدند که مشکل جامعه ما ساختاری است و قدرت سیاسی هرگز در دست نمایندگان منتخب مردم نیست. در نتیجه علاقه خود به شرکت در انتخابات را از دست دادند. تلاشهای «اصلاح طلبان حکومتی»، یعنی آنهایی که همین حکومت دینی را می‌خواهند، اما نوع «دمکراتیک‌اش» راه ادامه همان «آب در هاونگ» کوبیدن است. نگاه کنید به سرنوشت طرحهای

استراتژی مشترک (و نه الزاماً یک جبهه یا سازمان مشترک یا واحد)، با نافرمانی مدنی و جنبش مقاومت از درون، همراه با فشار لازم بین المللی از بیرون، جمهوری اسلامی را مجبور به تن دادن به رأی آزاد مردم نمائیم. اینکه این رأی بیان خود را در «همه پرسی» یا یک «انتخابات آزاد» داشته باشد، ثانوی است و بر می‌گردد به راههای امکان تحقق این گذر.

تلاش - در پاسخهای قبلی خود گفتید؛ ملت ایران برای ایجاد دموکراسی و پذیرش حقوق بشر هیچ نیازی به «پول و اسلحه» ندارد. کافی است اروپائیان از طریق فشارهای دیپلماتیک و از طریق «شورای امنیت سازمان ملل» پذیرش انتخابات آزاد را به جمهوری اسلامی تحمیل کنند. آیا فکر می‌کنید عدم شرکت گسترده مردم در انتخابات جمهوری اسلامی، اروپائیان را به این ضرورت خواهد رساند؟

یا اینکه آن‌ها در هر صورت توجیه دیگری برای ادامه حمایت خود از رژیم جمهوری اسلامی و کار شکنی در امر فشار بر جمهوری اسلامی از طریق نهادهای بین المللی خواهند یافت؟ همانطور که خود شما قید کرده‌اید آن‌ها از «منافع ملی» خود حرکت می‌کنند. و متأسفانه منافع امروز آن‌ها برخلاف آمریکائیان در حفظ رابطه با جمهوری اسلامی تأمین می‌شود.

دستمالچی - ما در درجه اول باید به روی مبارزات و مقاومت مردم ایران حساب کنیم. تعیین کننده ملت ایران است. در بیست و پنج سال پیش نیز خواست یک ملت (درست یا نادرست بودن آن بحث دیگری است) تعیین کننده سیاستهای بیرون شد. در شوروی سابق یا اروپای شرقی نیز، خواست و اراده و مبارزات این ملت‌ها تعیین کننده بود. تحریم انتخابات، و به نظر من حتا بیرون نیامدن از خانه‌ها در روز رأی گیری، جمهوری اسلامی را از «مشروعیتی» را که مدعی آن است، می‌اندازد و به جهانیان نشان خواهد داد که مردم این نظام را نمی‌خواهند. فراموش نکنید که جمهوری اسلامی همواره تعداد شرکت کنندگان در انتخابات را به «رخ» جهانیان می‌کشد و حقانیت حکومت خود را (در بیرون) با آن توجیه می‌کند. تحریم انتخابات اخیر نه آخرین برگ از مبارزه ما، که راهکاری (تاکتیکی) مناسب در سمت و سوی درست است. هدف ما برچیدن این نظام است. هرگامی که ما را اندکی به پیش، و رژیم را به همان میزان به عقب ببرد، سیاستی است درست. مبارزه سیاسی همین است. انقلاب نیست که «یک شبه» انجام شود.

تلاش - آقای دستمالچی از وقتی که در اختیار ما گذاشتید سپاسگزاریم.

تلاش - شعار و سیاست جایگزین بخشی از نیروهای سیاسی مستقل از حکومت بویژه در اپوزیسیون خارج کشور تحریم گسترده انتخابات و طرح خواست «رفراندوم» است. آیا این طرح پتانسیل بسیج مردم و خارج ساختن آن‌ها از حالت یاس و ناامیدی به ارمغان آورده شده «جنبش اصلاحات» را خواهد داشت؟

دستمالچی - به نظر من، مردم هرزمان احساس کنند و مطمئن شوند که خواست آن‌ها جدی گرفته می‌شود و رأی آن‌ها فقط یک «بازی» برای «مشروعیت» این یا آن نیست، فوراً در میدان خواهند بود. اگر آن‌ها امروز مأیوس و ناامید شده‌اند، در نتیجه بی‌اعتباری آراء اشان در جمهوری اسلامی است. آن‌ها به هرکس و به هر چه رأی می‌دهند، نتیجه‌اش یکسان می‌ماند. نگاه کنید به وضعیت بسیار زشت و بی‌اعتبار مجلس ششم که «اصلاح طلبان حکومتی» در آن اکثریت هم داشتند و دارند. اینکه همه پرسی (رفراندوم) در باره نظام راه درست تری است یا «انتخابات آزاد»، باید دقیق‌تر بحث کرد و شرایط ایران را دقیق‌تر سنجید. هر دو ممکن است، اما در صورت عملی شدن. تاریخ همین ده تا بیست سال اخیر نمونه‌ها و راههای متفاوتی را نشان می‌دهند. هدف برای ما روشن است. برچیدن نظام تانگرای دینی جمهوری اسلامی و جایگزینی آن با یک نظام دموکراتیک و باز که، به نظر من، دموکراسی پارلمانی لیبرال است. تمام اشکال دیگر ساختار حکومت، به شهادت تاریخ، در همین سده بیستم، همگی ناموفق بوده و فروپاشیده‌اند.

تلاش - «رفراندوم» با چه مضمونی؟ با توجه به شرایط داخل کشور آیا امکان برگزاری رفراندومی بر سر بود و نبود رژیم اسلامی قابل تصور است؟

دستمالچی - اگر همه پرسی (رفراندوم) برسر بود و نبود این نظام نباشد، و با حفظ ساختار سیاسی - حقوقی جمهوری اسلامی انجام گیرد، ما نقض غرض کرده‌ایم. جمهوری اسلامی یک نظام تام‌گرای مذهبی است که از اساس خود با حقوق بشر، با دموکراسی، با حق حاکمیت ملت، با یک جامعه باز و... در تضاد است. یا جای این است یا جای آن. تلاش برای ترکیب این‌ها (حکومت دینی دموکراتیک)، تلاشی عبث و بیهوده است. من در بالا گفتم که باید راه «عبور» از جمهوری اسلامی را دقیقاً بررسی کرد تا بتوان راه آسان‌تر و کم مانع‌تر را پیدا نمود. مثالی بزنم: در شوروی سابق نه از اپوزیسیون خبری بود، و نه از حرکت‌های اعتراضی آنچنانی که ما در ایران داریم. اما نظام در بن بست بود. در آن زمان، در آنجا، (به زبان امروز جمهوری اسلامی) «نظارت استصوابی» حزب کمونیست بر روی انتخابات وجود داشت. در آنجا، این نظارت برچیده شد و توافق شد که هر فردی بتواند خود را کاندیدای انتخاب در دوما، مجلس ملی شوروی، کند. در نتیجه، در یک «انتخابات آزاد»، بدون «نظارت استصوابی» و با حضور مراجع بین المللی، مجلسی انتخاب شد که اکثریت مطلق آن (اکثریت ملت) مخالف نظام بود. با رأی آن‌ها، نظام سابق برچیده شد، قانون اساسی نوین تدوین و به رأی مردم گذاشته شد و در پی آن ارگانهای غیردموکراتیک یکی پس از دیگری برچیده شدند. در کشورهای دیگر، راههای دیگری رفته شد. به نظر من اپوزیسیون ایران، چه در درون و چه در بیرون، بسیار نیرومند است. ما باید با یک

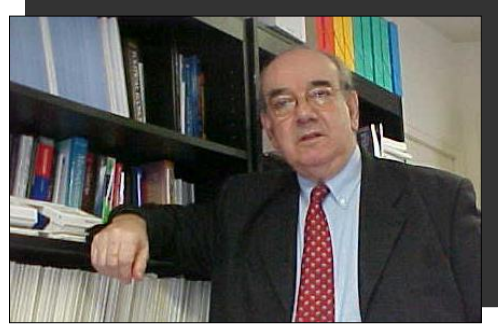
**اولین اجرای یک اثر تاریخی**



آوازا و تصنیف‌های ایرانی  
ایرانی، تنظیم برای پیانو:  
الفرد ژان - باتیست  
لومر (۱۹۰۷-۱۸۴۲)  
گردآوری و اجراء:  
منوچهر صهبانی

Tel.+49 (0)234 9704804  
e-mail: aidabook@freenet.de

کتاب آیدا  
aida orient books



گفتگو با دکتر شاهین فاطمی

## تاریخ روابط آمریکا و اروپا و تفاوت میان شوروی و اتحادیه اروپا

✓ همانگونه که قسم خوردن نشانه دروغگویی است شعار «استقلال، استقلال» هم گویای ضعف ملی و شکست در صحنه بین المللی است. کشورهای واقعاً مستقل هستند که در درجه اول با استفاده از روش دموکراتیک در مورد منافع ملی خود به یکنوع تفاهم و توافق رسیده باشند.

✓ آنهائیکه گمان می برند اروپا همانند روسیه شوروی روزی در برابر آمریکا از سر دشمنی در خواهد آمد از تاریخ تشکیل اتحادیه اروپا و نقش حیاتی آمریکا در این امر بی اطلاع و غافلند.

آنچه طی بیست سال گذشته بوقوع پیوسته است، احتمالاً از نقطه نظر تاریخی برای آیندگان از هر چهار رویدادی که به آن‌ها اشاره شد مهم‌تر شناخته خواهد شد. چون برای اولین بار ما نه تنها ناظر ابعاد سیاسی سقوط یک امپراتوری عظیم، یک سیستم اقتصادی و نظامی هستیم بلکه همزمان با آن انقلاب فن آوری - اطلاعاتی (ICT) (Information - Communication Technology) و جهانی شدن اقتصاد بوقوع پیوسته است. البته در هر یک از فعل و انفعالات پیشین یک یا چند قدرت یا ابر قدرت در صحنه بین المللی از میان رفته‌اند و جای خود را به قدرتهای جدید داده‌اند اما در یکایک آن تحولات یک نوع توازن نسبی میان قوای موجود در صحنه وجود داشت و از اینرو ضرورت یافتن نوعی توافق هر چند سطحی و زودگذر اجتناب ناپذیر می‌نمود. مثلاً پس از خاتمه جنگ جهانی اول قدرتهای اصلی هنوز در اروپا بودند و زمانیکه وودرو ویلسون رئیس جمهور آمریکا برای استقرار صلح در جهان چهارده ماده پیشنهاد کرد، ژوژ کلمانسو نخست وزیر فرانسه از روی بی‌اعتنایی و تمسخر گفت خداوند بارتعالی برای رستگاری نوع بشر فقط ده شرط قائل شد اما آقای ویلسون، صلح را به اجرای چهارده ماده مشروط می‌کند! در هر صورت در پایان جنگ جهانی اول قدرتهای بزرگ توانستند به نوعی توافق برسند و مخلوق آن توافق ایجاد جامعه ملل در ژنو بود. متأسفانه سنای آمریکا از تمهیدات رئیس جمهور دمکرات (ویلسون) پشتیبانی نکرد و هرگز به جامعه نیپوست. با حمله ایتالیا به حبشه ناتوانی آن سازمان بثبوت رسید و امروز جز بنایی که اندک زمانی جایگاه آن تشکیلات بود و امروز به عنوان مقر اروپایی سازمان ملل در ژنو از آن استفاده می‌شود، یادگار دیگری از آن تلاش به جای نمانده است. تجربه ناکام صلح نامه ورسای و شکست جامعه ملل باعث شد متفقین (آمریکا، انگلیس و روسیه) مدت‌ها قبل از تعیین سرانجام جنگ جهانی دوم نگران دوران پس از جنگ باشند و مشغول تهیه و اجرای برنامه‌های دراز و طویل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بشوند. نتیجه این برنامه ریزی‌ها در حیطه سیاست و پیشگیری از بروز جنگهای تازه با احداث سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ و بیش از ده موسسه وابسته به آن بود. در مورد امور بانکی و پولی و تجارت سازمانهای صندوق بین المللی پول، بانک جهانی عمران و توسعه و سازمان بین المللی تجارت را ایجاد کردند. از سوی دیگر با شروع جنگ سرد، این بار بدون کمک روسیه شوروی ولی با مشارکت فرانسه، ایتالیا و نیمه‌ای از آلمان، هسته‌ای که در دوران جنگ به نام «بنالوکس» (هلند، بلژیک و لوگزامبورگ) ایجاد شده بود گسترش داده شد و نقطه اصلی اتحادیه اروپای امروز را تشکیل داد. باید پرسید چرا این بار پس از گذشت قریب پانزده سال از روز فروپاشی دیوار برلین هنوز هیچگونه دورنمایی از توافق یا حداقل احساس نیاز به گرد هم آمدن و توافق بر سر یک نظم نوین جهانی در افق

تلاش - از نگاه بسیاری از ایرانیان بویژه طرفداران حکومت اسلامی دو حمله نظامی به افغانستان و عراق و فعل و انفعالات جدید در منطقه عبارتست از؛ تحمیل برتری خود توسط ایالات متحده آمریکا در هرمینمه و به هرقیمت و در چارچوب استراتژی تأمین هژمونی بر سراسر جهان. از این دیدگاه، این استراتژی ریشه در موقعیت جدید تک قطبی جهان داشته و طرح آن تنها پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ممکن شده است. وگرنه در جهان دوقطبی سابق پیگیری چنین استراتژیی امکان پذیر نبود. وجود قطبهای متعدد قدرت و عرض اندام آن‌ها در برابر یکدیگر، چه شرایط و موقعیتی را ایجاد می‌کنند که رژیمهایی چون جمهوری اسلامی، صدام یا رژیم بعثی سوریه تحت آن شرایط احساس رضایت و امنیت بیشتری می‌نمایند؟

دکتر شاهین فاطمی - این نوع برداشت از رویدادهای جهانی، به عقیده من، چندان متکی به بینش تاریخی نیست. نظم جهانی که ما می‌شناختیم با فروپاشی دیوار برلین به پایان رسید. آنچه امروز موجب بی‌ثباتی سیاسی و تشویش افکار شده است، بلاتکلیفی در باره ضوابط و روابطی است که برای استقرار نظام جانشین به آن نیازمندیم. همانگونه که پس از زلزله یا یک توفان مدتی زمان لازم است تا همه چیز به حال طبیعی (ولی نه به وضع پیشین) برگردد، در روابط بین الملل هم بازگشت به ترازمندی (equilibrium) نیازمند زمان و حصول توافق میان بازیگران اصلی است. کیستجر معتقد است که دنیای امروز در یک «بی‌نظمی انقلابی» غوطه ور است. در شرایط نسبتاً مشابه در گذشته پس از هر دگرگونی بنیادین پس از گذشت اندک زمانی با توافق میان بازیکنان اصلی نظم جهانی نوینی جانشین نظم پیشین شده است.

پس از جنگهای سی ساله که ریشه‌های مذهبی داشت و تمام قاره اروپا را به خاک و خون کشید سرانجام با امضاء معاهده «وستفالی» در سال ۱۶۴۸ نقطه عطفی در تاریخ اروپا (که مرکز ثقل جهان آن روز بود) بوجود آمد. بروز انقلاب فرانسه و شکست ناپلئون به کنگره وین (۱۸۱۵) انجامید. تحول بعدی جنگ بین الملل اول بود که با معاهده ورسای (۱۹۱۸) پایان پذیرفت. عواقب آن جنگ و نارسائیهای معاهده ورسای کمونیسیم و فاشیسم را به ارمغان آورد و سرانجام به جنگ جهانی دوم منجر شد. شکست آلمان و ژاپن بار دیگر جهانی بسیار متفاوت بجای گذاشت و برای اداره دنیایی پس از پیروزی کنفرانسهای یالتا، تهران و پسدام را تشکیل دادند. در نتیجه این سه کنفرانس سازمان ملل متحد، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، اندیشه اتحادیه اروپا و بسیاری از دیگر نهادهای دوران پس از جنگ طرح ریزی و احداث شدند.

می‌کنم که شرط اصلی استفاده از کمکهای مالی و اقتصادی برنامه مارشال که آمریکا در سال ۱۹۴۸ در اختیار اروپا قرار داد نزدیک‌تر شدن و سرانجام یکپارچه شدن کشورهای اروپایی بود. به یاد داشته باشیم که دو بار در نیمه اول قرن بیستم قوای آمریکائی برای مداخله در جنگ بین آلمان از سوئی و فرانسه و انگلستان از سوی دیگر نیرو به اروپا گسیل و صدها هزار تلفات انسانی و هزارها میلیون دلار خسارت‌های مالی متحمل شدند. بنابراین بزرگان قوم در اروپا و آمریکا بویژه شخصیت‌هایی همانند ژان مونه، موریس شومان، کنراد ادنور از این سوی آتلانتیک و جرج مارشال وزیر خارجه آمریکا و پریزیدنت ترومن از آنسوی دریا چاره‌ای جز یکپارچه شدن اروپا نمی‌دیدند. این کار را اول با یک کاسه کردن صنایع پولاد و معادن آهن در سال ۱۹۵۰ شروع کردند و با امضای قرارداد رم در سال ۱۹۵۷ اروپا را در مسیری قرار دادند که تا چند ماه دیگر شاهد گسترش اتحادیه‌ای خواهیم بود با ۲۵ کشور عضو و قریب ۵۰۰ میلیون جمعیت. چگونه ممکن است کسی زمام امور ملتی را در اختیار داشته باشد و اینقدر از تاریخ و روابط بین‌المللی بی‌اطلاع باشد که گمان کند اروپا را می‌شود همانند روسیه شوروی در برابر آمریکا قرار داد و در این میان به بندبازی دیپلماتیک پرداخت؟ هر کس چنین تصویری داشته باشد یا نادان است و یا خیالپرور. اروپا و آمریکا مسلماً با هم رقابت اقتصادی و سیاسی دارند و خواهند داشت اما اقتصاد و منافع آن‌ها آنچنان در هم تنیده است که هرگز منافع مشترکشان را به مخاطره نخواهند انداخت. تضاد میان روسیه شوروی و آمریکا یک جنگ ایدئولوژیک بود. در حالیکه سنت اقتصاد کاپیتالیستی از اروپا یا بهتر بگویم از انگلستان و هلند به آمریکا رفت و در آن بسط و گسترش یافت. از اقتصاد که بگذریم فرهنگ سیاسی و اجتماعی آمریکا و اروپا آمیخته است - مذهب، زبان، ادبیات، هنر در هر زمینه‌ای که بنگرید تشابه به مراتب به اختلاف می‌چربد - حتی روسیه امروز سعی می‌کند هر چه زودتر و سریع‌تر خودش را به قافله کشورهای غربی برساند.

تلاش - با وجود این، اختلافات شدید میان بعضی از کشورهای اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا بر سر حمله نظامی به عراق و پیامدهای آن و ادامه این اختلافات تا به امروز، آیا به منزله به انتها رسیدن این راه مشترکی نیست که بمدت نیم قرن آمریکا و اروپای غربی در کنار هم و به پشتیبانی یکدیگر در دفاع از ارزشهای لیبرالی و دموکراتیک طی کرده‌اند؟

بدینان علاوه بر این اختلافات به شدت گیری درگیریهای اقتصادی اخیر و همچنین سست شدن پایه‌های پیمان نظامی ناتو استناد می‌کند. حتی گفته می‌شود پیش بینی یک نیروی دفاعی مشترک در قانون اساسی اتحادیه اروپا که در دست تهیه است عملاً آمریکائیان را در مورد امکان ادامه حیات ناتو بسیار نگران ساخته است.

دکتر شاهین فاطمی - اختلاف نظر در مورد عراق و یا نحوه گسترش ناتو و تشکیل نیروی دفاعی مشترک اروپایی همانقدر میان خود کشورهای اروپایی بحث انگیز است که میان آمریکا و اروپا. همچنین در مورد عراق. آنچه پاره‌ای از کاندیدهای دمکرات برای ریاست جمهوری آینده همانند آقای هاوارد دین و ژنرال کلارک می‌گویند تفاوت چندانی با موضع آقای شبراک و دومینیک دوویلین وزیر خارجه فرانسه او ندارد و به مراتب از مواضع ضد جنگ آقایان شوردر و فیشر قوی‌تر است. همچنانکه کشورهای دمکراتیک و سیستمهای سیاسی باز بر اثر بحث آزاد و انتقاد سازنده و بهره برداری از آن نیرومندتر می‌شوند همواره کشورهای دمکراتیک در درازمدت با تعدیل متقابل مواضع خود بهم نزدیک‌تر خواهند شد

تلاش - اروپائیان در برابر سیاست فشار مستقیم تا حد اقدامات نظامی بر علیه رژیم‌های مشکل آفرین در منطقه، بروی اجزاء سیاست مشترک امنیتی خود تکیه دارند، از جمله برای حل بحرانهای منطقه‌ای طریقه دیپلماسی و پیگیری مذاکره

نمایان نشده است. اینکه آمریکا می‌خواهد «هژمونی» خویش را تحمیل کند پاسخ قانع‌کننده‌ای بنظر نمی‌رسد.

تلاش - در دفاع از جهان دو و یا چند قطبی بسیار به تضمین «استقلال» کشورها و «خودمختاری» ملت‌ها استناد می‌شود. اما امروز این واقعیت کمتر محل اختلاف است که تأمین استقلال و حق حاکمیت ملی تنها بر پایه درجه‌ای درخور از «توان ملی» هر کشور امکان پذیر بوده و «توان ملی» خود نیز برآیند مناسبات درونی و حاصل عملکرد نظم سیاسی - اقتصادی است که ضامن رشد و توسعه و افزایش بنیه مادی و معنوی کشور باشد.

از قضا رژیم‌هایی دائماً در جستجوی قطب‌های قدرت در عرصه بین‌المللی هستند که از استقرار چنین نظمی در حیطه ملی درمانده‌اند. آیا اساساً عامل بیرونی - از جمله حمایت قدرتهای جهانی - می‌تواند جایگزین وظائف ملی معطوف به رشد و افزایش توان کشور گردد؟

دکتر شاهین فاطمی - تشخیص شما درست است. همانگونه که قسم خوردن نشانه دروغ‌گویی است شعار «استقلال، استقلال» هم گویای ضعف ملی و شکست در صحنه بین‌المللی است. کشورهایی واقعاً مستقل هستند که در درجه اول با استفاده از روش دمکراتیک در مورد منافع ملی خود به یکنوع تفاهم و توافق رسیده باشند. منافع ملی چیزی نیست که یک فرد و یا یک فرقه یا حزب و گروه سیاسی بتواند به ملتی تحمیل کند. در مرحله دوم همانگونه که شما اشاره فرمودید پیشبرد منافع ملی و حراست آن نیازمند توان ملی است. روزگاری بود که این توان ملی فقط در مقیاس قدرت نظامی محاسبه می‌شد. آن دوران سپری شده است زیرا قدرت نظامی نیز امروز وابسته به توان اقتصادی و سرمایه انسانیست. سرمایه انسانی وابسته به سطح فرهنگ و آموزش است. همانگونه که دیدیم زمانیکه توان اقتصادی وجود نداشته باشد چگونه قدرت نظامی افسانه‌ای اتحاد جماهیر شوروی یکشنبه فرو ریخت و روسیه را به سرحد یک کشور دنیای سومی تقلیل داد. متأسفانه این درس بسیار ابتدائی را زمامداران دیکتاتوری‌های خاورمیانه از نوع عراق و ایران و سوریه هنوز یا نیاموخته‌اند و یا همانند قماربازهای نگوینخت برای جبران باختهای سنگین خود را هر روز گرفتار مخاطرات بزرگ‌تر می‌کنند.

تلاش - امروز بسیاری از دولت‌ها و جریانهایی - که هنوز از هیچ چیز به اندازه فروپاشی «اتحاد جماهیر شوروی» و فروریختن «پرده‌های آهنین» تلخکام نبوده و برایشان خاتمه «جنگ سرد» به منزله تنگ شدن میدان عمل و عرصه حیات است - با «ایدئولوژی» بسیار به تحولات مناسبات میان اروپا و آمریکا می‌نگرند. رشد اختلافات اخیر میان بعضی از کشورهای قدرتمند اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا موجب شده است، این کشورها و نیروها با دست برهم کوفتن از روی شادمانی، آرزوی خود را در پیدایش «قطب» جدیدی در جهان پنهان ندارند. از نظر شما که تحولات و پروسه رشد اتحادیه اروپا را از نزدیک‌تر دنبال می‌کنید، چشم انداز ایجاد اروپای قدرتمند چه خواهد بود؟ و این رشد تا چه میزان در جهت تأمین آرزوها و انتظارات کشورها و نیروهای فوق عمل خواهد نمود؟

دکتر شاهین فاطمی - بیش از هفده سال است که اروپا و تحولات اقتصادی و سیاسی آن کار روزانه من بوده است - چه از نظر تدریس و چه در تحقیق. رشد و گسترش اتحادیه اروپا را به جرأت می‌توان یکی از معجزه‌های نیمه دوم قرن بیستم بشمار آورد. هرگز در تاریخ بشریت چنین موفقیت درخشانی از تفاهم و توافق میان چنین تعداد کثیری از ممالک مستقل حاصل نشده است. آنهاییکه گمان می‌پرند اروپا همانند روسیه شوروی روزی در برابر آمریکا از سر دشمنی در خواهد آمد از تاریخ تشکیل اتحادیه اروپا و نقش حیاتی آمریکا در این امر بی‌اطلاع و غافلند. من در اینجا نمی‌خواهم سرشما را با ذکر جزئیات بدر آورم فقط به عنوان اشاره عرض

برچیدن بساط رژیم‌هایی چون حکومت صدام یا طالبان توسط ایالات متحده آمریکا به منزله عدم پایداری و احترام ما به قوانین و موازین بین‌المللی است؟

دکتر شاهین فاطمی - سازمان ملل متحد اولین کارفرمای من بود. پس از پایان تحصیلات دانشجویی همانند بسیاری از جوانان آنزمان آنچنان فریفته سازمان ملل و ایدئول‌های آن شده بودم که بدون هیچگونه شک و تردیدی برای خدمت به بشریت در وسیع‌ترین سطح ممکن به آن سازمان پیوستم. دیری نپایید که با مشاهده انواع و اقسام حق‌کشی‌ها و صحنه‌های مبتذل متوجه اشتباه خود شدم. البته این در بحبوحه جنگ سرد بود و درست همزمان با دورانی که مبارزات آزادیخواهان کشورهای اروپای شرقی روزانه از طرف قوای ارتش سرخ شوروی سرکوب می‌شد بدون آنکه شورای امنیت سازمان ملل بتواند کوچک‌ترین کمکی به آن‌ها برساند. اما در عین حال نباید منکر این اصل شد که سازمان ملل متحد در یک امر اساسی موفق بوده است و آن همچنانکه در مقدمه منشور آن ذکر شده است پیشگیری از برافروخته شدن شعله‌های خانمانسوز یک جنگ جهانی دیگر است. بدون شک حداقل در سه مورد مسلم یعنی جنگ سوئز، بحران خلیج خوک‌ها در کوبا و جنگ هفت روزه اعراب و اسرائیل دخالت سازمان ملل توانست از بروز یک جنگ جهانی دیگر که می‌توانست به مراتب سهمگین‌تر از جنگ دوم باشد پیشگیری کند. به گفته کلارووتیس جنگ علامت شکست دیپلماسی است. لاقلاً در این سه مورد ویژه سازمان ملل متحد از بروز جنگ جهانی سوم که احتمال آن بسیار زیاد بود توانست پیشگیری کند. اما در مورد جانبداری از حقوق بشر متأسفانه ساختار فعلی سازمان ملل دارای هیچگونه توان اجرایی و یا اختیار دخالت در این مورد بخصوص نیست و شاید این یک انتظار بی‌مورد از این سازمان است. یگانه موردی که منشور سازمان ملل امکان استفاده از قوای قهریه را دارد در مورد تهدید و یا اقدام مسلحانه علیه صلح و امنیت بین‌المللی است. آنهم مشروط بر اینکه اکثریت اعضای شورای امنیت در این‌مورد به توافق برسند و هیچیک از پنج کشور اعضای دائمی یعنی آمریکا، انگلستان، چین، روسیه و فرانسه رای مخالف ندهند (یعنی وتو نکنند). برای آنکه سازمان ملل بتواند در امر اقدام علیه بشریت و یا حقوق بشر وارد عمل شود این سازمان نیازمند تغییرات اساسی در منشور و ساختار خود می‌باشد. در شرایط فعلی همان گذراندن یک قطعنامه با اکثریت آراء در مجمع عمومی که همه کشورهای عضو در آن مشارکت دارند یگانه وسیله موجود است. این همان قطعنامه تویبخ بین‌المللی به عنوان ناقض اعلامیه جهانی و معاهدات آن است که طی هفده سال گذشته شانزده بار در مورد جمهوری اسلامی ایران به تصویب رسیده است و کوچک‌ترین تأثیری در رفتار و سیاست‌های رژیم اسلامی نداشته است.

در مورد سؤال شما و احتمال خرسندی بسیاری از ایرانیان از حمله آمریکا به افغانستان و عراق استنباط من این نیست که این جمع از ایرانیان دیگر پایبند به اصول و مقررات بین‌المللی نیستند. زیرا در اینکه پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر و عدم همکاری طالبان در پیگیری مسبب این حادثه و حتی مشارکت آن در این تجاوز به حقوق شهروندان آمریکا، آیا آمریکا از حق دفاع مشروع برخوردار بوده است یا نه نیازمند یک بحث حقوقی و فنی است که از عهده و تخصص من خارج است. در مورد عراق هم اینکه آیا آخرین قطعنامه شورای امنیت چراغ سبز لازم را برای دخالت نظامی آمریکا و انگلیس داده بوده یا نه هنوز مورد بحث است. مزید بر این مسائل باید در نظر گرفت که جز حاکمان جمهوری اسلامی همه ایرانیان از اینکه نظام متجاوز صدام به دست آمریکائی‌ها سرنگون شده شادمانند زیرا نه تنها طی جنگ هشت ساله بلکه طی ۳۵ سال گذشته رژیم بعثی عراق همیشه به صورت یک تهدید علیه تمامیت ارضی ما عرض اندام کرده است و برای اولین بار ایرانیان می‌توانند شب را آسوده بخوابند و اگر آمریکا موفق شود یک نظامی مردمی و دمکراتیک در آن کشور از خود به یادگار بگذارد بزرگ‌ترین خدمت را به منافع ملی ما کرده است. در مورد افغانستان با وجود آنکه نظام طالبان هرگز برای ایرانیان یک

سیاسی، همکاری‌های سیاسی و اقتصادی، کمکهایی در زمینه توسعه را پیشنهاد می‌کنند.

آن‌ها همه این اقدامات را «انتگره» ساختن چنین رژیم‌هایی در نظم جهانی و پایبند ساختنشان به موازین و مقررات بین‌المللی می‌نامند. در صورت حاد شدن بحران‌ها بر نقش و دخالت سازمان ملل و شورای امنیت تأکید دارند.

با توجه به عدم موفقیت این سیاست در مورد رژیم‌هایی نظیر جمهوری اسلامی ایران یا صدام - زیر پا گذاشتن ۱۷ قطعنامه سازمان ملل توسط حکومت صدام در فاصله حمله به کویت تا سرنگونی - و طالبان آیا تنها گزینه‌ای که در مقابله با چنین رژیم‌هایی باقی می‌ماند، اقدام به حمله نظامی و سرنگون ساختن آن‌ها به قهر و قدرت نظامی کشور خارجی است؟

دکتر شاهین فاطمی - دو سال پیش آقای بوش در نطق سالانه خود در کنگره آمریکا سه کشور را بنام «محور شر» به جهانیان معرفی کرد. در مورد عراق یکی از این سه کشور همانند افغانستان از نیروی نظامی استفاده شد. هنوز زود است که از پیروزی و یا شکست این شیوه در مورد افغانستان که پناهگاه اشرا القاعده شده بود و عراق که در برابر جامعه ملل متهم به طغیان شد نتیجه گیری کنیم. اما به خوبی واضح است که در مورد کره شمالی و ایران راه مذاکره و عدم خشونت برای آمریکا و اروپا مرجح است. باید دید آیا زمامداران دیکتاتور این دو کشور که همیشه منافع ملی کشورشان را فدای مصالح رژیم‌های خودکامه خود کرده‌اند اینبار بر سر عقل خواهند آمد. به نظر من چنین رویدادی مستبعد به نظر می‌رسد چون هیچیک از این دو رژیم در برابر ملت خود احساس مسئولیت نمی‌کنند و مردم این کشورها هم هیچ گونه ابزاری برای ابراز عقیده و فشار بر حکومت در اختیار ندارند. نه می‌توانند این حکومت‌ها را در انتخابات بعدی معزول کنند و نه می‌توانند عقاید و نظرات خود را آزادانه اظهار دارند. نتیجتاً در مورد ایران گمان من بر این است که باید در انتظار یک نوع انفجار از درون بود و در مورد کره شمالی با وساطت چین، ژاپن و کره جنوبی احتمال یافتن یک راه حل سیاسی هرچند موقت بسیار زیاد است. تفاوت این دو کشور تفاوت اقتصادی میان آنهاست. کره شمالی نفت ندارد و مردمش گرسنه هستند بنابراین ناچار خواهد شد کنار بیاید. جمهوری اسلامی با در دست داشتن حربه نفت توانسته است یکربع قرن برخلاف خواست واقعی ملت همچنان خود را در موضع قدرت حفظ کند.

تلاش - به پیروی از نظراتی که این روزها در اروپا همه گیر شده است. برخی از جریانهای سیاسی ایرانی نیز بر نقش سازمان ملل در مقام تصمیم گیرنده هرگونه اقدام عملی در خصوص نقض آشکار و شدید حقوق بشر در کشورهای عضو تکیه بسیار دارند. اما با نگاه واقع بینانه تری نسبت به امکانات عملی این نهاد بین‌المللی در بازسازی این نقض و اجبار رژیم‌ها در پایبندی به میثاق جهانی حقوق بشر، چندان جای امید جدی باقی نمی‌ماند: از کل اعضای سازمان ملل یعنی ۱۸۹ کشور، تنها ۲۲ کشور دارای دموکراسی پارلمانی بوده و خود را ملزم به رعایت کامل اعلامیه حقوق بشر می‌دانند. در ۱۶۷ عضو باقی، شهروندان از فقدان آزادیهای سیاسی، اجتماعی و فردی، تبعیضهای نژادی، قومی، مذهبی و جنسی رنج می‌برند. علاوه بر آن تصویری که از ترکیب کشورهای دارای حق وتو در شورای امنیت بعنوان نهاد اجرایی این سازمان در پیش چشم داریم بر این ناامیدی می‌افزاید. وضعیت نامساعد مقررات حقوق بشر و اساساً حقوق شهروندی در چین و روسیه در «تعهد عملی» حکومت‌های ایندو کشور به این حقوق جای بحث چندانی باقی نمی‌ماند. اما در دفاع آن‌ها از تصمیم و اقدام عملی بر علیه کشور ثالثی که این مقررات در آن نقض می‌شوند، مسلماً جای تردید بسیار است.

با همه این‌ها آیا بدلیل ناتوانی عملی این نهاد بین‌المللی، کشورهای صاحب قدرت مجاز به انجام اقداماتی خارج از ضوابط تعیین شده توسط سازمان ملل و مقررات بین‌المللی هستند؟ و آیا خرسندی و دفاع بسیاری از ایرانیان از خاموش ساختن و

آرامش و بهبود روابط اشتباه کرد. ماهیت ماجراجوی این رژیم با صلح و آرامش سازگار نیست. دخالت‌های آشکار و پنهان جمهوری اسلامی در عراق و افغانستان یا ادامه کمک‌های مادی و معنوی به تروریسم بین‌المللی و تقلب و دروغ در مورد بهره‌برداری از انرژی هسته‌ای ترن جمهوری اسلامی را دقیقاً در مسیر ترن جهانی شدن و توسعه و گسترش آزادی و دموکراسی در منطقه قرار داده است. دیر یا زود اگر ترن جمهوری اسلامی از درون منفرج نشود در برخورد با ترن بزرگتری که با سرعت در جهان مقابل در حرکت است متلاشی و نابود خواهد شد.

تلاش - محافل حول و حوش رفسنجانی و تکنوکراتهای مشاور وی معتقدند پذیرش پروتکل الحاقی، می‌تواند موقتاً بر توقف تلاش‌های ایران برای دستیابی به سلاح اتمی تأثیر گذارد. به محض برقراری رابطه‌ی حسنه با آمریکا و جلب نظر این کشور، امکان از سرگیری این تلاش‌ها با «اطمینان بیشتری» عملی خواهد بود. از سوی دیگر «مشاوران» از راه دور این حکومت در صفوف اپوزیسیون خارج، لحظه‌ای از سرزنش رژیم باز نمی‌ایستند که اگر ایران سر دشمنی با آمریکا را نمی‌داشت، حتماً تا امروز در کنار سایر قدرتهای اتمی منطقه، صاحب این سلاح شده بود. آن‌ها این حکومت را همواره به رسیدن به توافق، صلح و رابطه با آمریکا تشویق می‌کنند.

نظر شما در این خصوص چیست؟ آیا اساساً راه تأمین امنیت ملی ما از مسیر دستیابی به سلاح هسته‌ای عبور می‌کند؟

دکتر شاهین فاطمی - در مورد این سؤال شما باید عرض کنم که نه تنها با سلاح اتمی صددرصد مخالف هستم و امیدوارم روزی برسد که منطقه ما و جهان از شر این بلاى جان بشریت آسوده شود بلکه با هر نوع استفاده از اتم برای تولید نیرو مخالفم.

همانگونه که شما مسبقاً امروز در سراسر کشورهای جهان حتی آنهاییکه همانند فرانسه بخش عمده نیاز خود را از راه استفاده از انرژی هسته‌ای تأمین می‌کنند در حال عقب نشینی و اجتناب از این آفت ضد بشری و ضد طبیعت هستند. کشور آلمان در این امر پیشقدم شده است در آمریکا طی ده سال گذشته هیچ نیروگاه تازه‌ای ساخته نشده است و در فرانسه نیروگاه‌ها کهنه را بازسازی نمی‌کنند. دو حادثه اتمی تری میل آیلند در آمریکا در سال ۱۹۷۹ و چرنوبیل در سال ۱۹۸۶ همانند کابوسی در اذهان مردم روشندل جوامع مترقی آنچنان تأثیری برجای گذارده است که به گمان من انرژی هسته‌ای به صورت فعلی یعنی با شکافتن اتم که همراه با «تشنه‌جات» مسموم است تا قبل از پایان نیمه اول این قرن از میان خواهد رفت و به جای آن احتمالاً تکنولوژی «فیوژن» که هیچگونه خطری برای محیط زیست ندارد متداول خواهد شد. همچنین استفاده از سایر امکانات انرژی غیر اتمی و غیر فسیلی از نوع باد، آب، امواج و نور خورشید در دستور کار کشورهای پیشرفته است. در مورد ایران بویژه با داشتن دومین ذخیره گاز طبیعی در جهان که احتمالاً برای مصرف چندین صد سال آینده ایران کفایت، استفاده از انرژی هسته کاری بس عبث و زیانبخش است. یکی از دلایلی که انرژی هسته در جهان در حال عقب نشینی می‌باشد هزینه کم‌رشدن آن است. مثلاً در مقایسه با گاز طبیعی تولید یک کیلو وات برق هفت برابر گران‌تر تمام می‌شود. یعنی ساختن یک نیروگاه هسته‌ای بطور متوسط ۳ تا ۴ میلیارد دلار خرج دارد در حالیکه ساختن یک نیروگاه مشابه که از گاز طبیعی برای سوخت استفاده می‌کند با هزینه‌ای معادل ۴۰۰ تا ۶۰۰ میلیون دلار انجام پذیر است. همانگونه که مسبقاً انرژی اتمی مستقیماً قابل تبدیل به برق نیست بلکه از آن به عنوان سوخت برای گرم کردن آب و تولید بخار استفاده می‌شود. بنابراین گاز طبیعی می‌تواند دقیقاً همان منظور را ارزان‌تر و کم‌خطرتر و با ضایعات بسیار کمتر برای محیط زیست انجام دهد.

تلاش - آقای دکتر فاطمی از وقتی که به ما دادید سپاسگزاریم.

تهدید جدی بشمار نمی‌رفت ولی رفتار موهن آن رژیم با زنان افغانی مانند خاری بود در چشم هر ایرانی باشرف بویژه پس از تسلط آن‌ها بر کابل و اشاعه سنگسار و تیرباران زنان در ملاء عام.

تلاش - اقدام اخیر جمهوری اسلامی مبنی بر قبول امضاء پروتکل الحاقی منع تلاش برای دستیابی به سلاح‌های اتمی آیا حاصل نتایج «دیپلماسی» اروپاست یا اینکه نتیجه حضور آمریکا در مرزهای ایران و فشارهای شدید این کشور بر رژیم جمهوری اسلامی؟

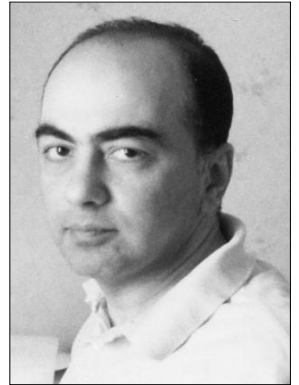
وعده همکاریهای اقتصادی و تکنولوژیک از سوی سه کشور آلمان، فرانسه و انگلیس در مذاکرات وزرای امور خارجه این سه کشور در ایران رژیم اسلامی را در قبول این پروتکل «نرم» ساخت یا انتقال پیام جدی بودن عملیات مستقیم آمریکا علیه ایران در این نرمش مؤثر واقع شد؟ و یا اینکه اساساً نه نرمشی در کار است و نه پذیرشی! در اصل رژیم اسلامی بدنال فرصت دیگری برای ادامه تلاشهای خود برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای است؟

دکتر شاهین فاطمی - من همیشه معتقد بوده و هستم که جمهوری اسلامی در تلاش خود به خاطر دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای هیچگونه علاقه‌ای و ارتباطی بین منافع ملی و مصالح رژیم قائل نیست. ده‌ها میلیارد دلار از درآمد ملی یک ملت فقیر را به آتش کشیدند برای آنکه جمهوری اسلامی در افکار آشفته خود به این نتیجه رسیده است که اگر به تواند به این سلاح‌ها دست یابد می‌تواند کشورهای غربی و به ویژه آمریکا را آنچنان تهدید کند که آن‌ها هرگز به فکر براندازی آن رژیم دست بکار نشوند. این دقیقاً همان سیاستی است که کره شمالی اتخاذ کرده است. آن‌ها خوب می‌دانند که خاک آمریکا و اروپا را نمی‌توانند مورد تجاوز قرار دهند اما با گروگان گرفتن اسرائیل در درجه اول و کشورهای حاشیه خلیج فارس در این تصور باطل بسر می‌برند که آمریکا با آن‌ها از سرسازش در خواهد آمد. به گمان من این اشتباه استراتژیک ممکن است نتیجه کاملاً معکوسی برای جمهوری اسلامی داشته باشد یعنی تحت لوای سیاست جدید دولت بوش یعنی «حمله پیشگیرانه» ممکن است با اتخاذ این سیاست جمهوری اسلامی نه تنها برای خود بیمه مصونیت دست و پا نکرده باشد بلکه برعکس بیشتر خود را به مخاطره انداخته است. عین این استدلال را می‌شود در ارتباط با اسرائیل بکار برد. همانگونه که مسبقاً طی همین هفته‌های اخیر اسرائیلی‌ها رسماً اعلام کردند که برای مطالعه در مورد خطر هسته‌ای ایران و بررسی راه‌های رویارویی با آن کابینه اسرائیل نشست ویژه‌ای ترتیب داده است. دولت اسرائیل هر وقت که اراده کند می‌تواند در مورد این خطر احتمالی به مطالعه بپردازد باید دید چرا در مورد تشکیل چنین نشست ویژه‌ای اطلاعیه رسمی صادر می‌کنند. آیا این یک اعلام خطر به جمهوری اسلامی است یا یک هشدار به دولتهای اروپائی و آمریکا؟

شما می‌پرسید چه عاملی موجب عقب نشینی جمهوری اسلامی شد. به گمان من دلیل واقعی آن ترس از آمریکا و عدم برخوردار بودن از پشتیبانی مردمی به ویژه در مورد این سیاست و بطور کلی مخالفت روز افزون مردم ایران با این حکومت است. سیاست خارجی هیچ کشوری از سیاست درونمرزی آن جدائی پذیر نیست. جمهوری اسلامی با مشکلات بزرگی روبروست. نه تنها در صحنه داخلی دیگر از هیچگونه مشروعیتی برخوردار نیست بلکه در صحنه بین‌المللی هم خود را در انزوای مطلق احساس می‌کند. حملات شدید و موهن اخیر علیه پرزیدنت شبراک به بهانه دفاع از «روسی اسلامی» نشان می‌دهد تا چه حد آن‌ها از اروپائی‌ها مایوس شده‌اند. مسلماً وجود ارتش آمریکا گرداگرد ایران نظام آخوندی را سخت به وحشت انداخته است. مسافرت سه وزیر خارجه به ایران برخلاف تبسم‌های در برابر دوربین تلویزیون از قرار معلوم همراه با پیامهای بسیار سخت و دردناک از سوی سران کشورهای اروپائی بوده است. بنابراین فرونشینی ناپایدار تنش در روابط میان ایران و جهان غرب را به ویژه پس از فاجعه دردناک زلزله بم نباید با بازگشت درازمدت به



## جهان تک قطبی یا چند قطبی



عمر جهان دوقطبی با ساقط شدن شوروی و از هم پاشیدن بلوک شرق به سر رسید ولی هنوز نظم جهانی نوینی که بتوان نسبتاً با ثبات شمردهش در جهان پیدا نشده است. امروز هم کشمکش و هم بحث بر سر تک قطبی یا چند قطبی شدن جهان است و هدف نوشته حاضر ارزیابی این دو وضعیت از دیدگاه منافع ملی ایران.

### منافع ملی

دو تصور در باب منافع ملی رواج تام دارد، یکی ثابت بودن آن در تمام طول حیات یک کشور و دیگری منحصر بودن تعریف آن به صحنه سیاست خارجی. این هر دو تصور خطاست. آنچه در طول زمان ثابت می ماند مکان یک کشور بر نقشه جغرافیاست نه منافع ملی آن. این منافع دستخوش تغییر است. هم به تناسب دگرگونی های درونی هر کشور و هم به دلیل تغییر جهان اطراف آن. در تعریف منافع ملی باید به این دو عامل داخلی و خارجی هر دو توجه داشت، بالاخص به وجه سیاسی آنها یعنی نظام سیاسی هر کشور و نظم جهانی که آنها احاطه کرده است.

بین این دو عامل داخلی و خارجی تقدم و تاخیری نیز هست که ترتیب آنها در تعریف نظری و در تحقق عملی این منافع یکسان نیست. از بابت منطقی نظام سیاسی خود مملکت در مرتبه اول اهمیت قرار دارد زیرا حیات مردم هر کشور در درجه اول وابسته به آن است. این نظام سیاسی خود کشور است که می باید رفاه و آزادی و امنیت مردم هر کشور را فراهم بیاورد نه نظام بین المللی، و به همین دلیل تعیین نوع حکومت در تعریف منافع ملی اولویت منطقی دارد.

از طرف دیگر نظام روابط بین المللی در هر دوران شکل و ترکیبی دارد که هیچ کشوری چه خرد و چه کلان، یک تنه قادر به تغییر آن نیست. این ترکیب سیاست هر کشوری را در چارچوب خود محدود می سازد و مردم آنها را می دارد تا منافع ملی خویش را در این چارچوب و به ترتیب و حد ممکن و نه ایده آل تحقق بخشند.

مردم هر کشور بنا بر تعریف در منافع ملی خود با یکدیگر شریکند ولی پیوستگی دوگانه منافع ملی به تحولات سیاسی جهان و بخصوص به نوع نظام سیاسی هر کشور باعث می شود برداشت های مختلفی از این منافع در بین آنها شکل بگیرد. باید به تنوع تعاریف مختلف منافع ملی توجه داشت و پس از ارزیابی یکی از آنها را برگزید. البته این انتخاب های مختلف مخرج مشترکی دارد که حفظ تمامیت ارضی یک کشور است. ولی این عامل، به دلیل همین اهمیت بنیادین و از آنجا که در تعاریف مختلف به یکسان جا دارد، قادر به متمایز ساختن آنها از یکدیگر نیست. هنگام انتخاب بین برداشت های مختلفی که از منافع ملی عرضه می گردد باید به تفاوت های آنها توجه کرد و نباید در بند این وجه اشتراک اساسی ولی در عین حال ساده ماند و آنها را برای انتخاب کردن و گاه انتخاب نکردن کافی شمرد.

در نوشته حاضر برقراری دموکراسی در صدر منافع ملی ایران ملحوظ شده است و ارزیابی نظام های بین المللی تک قطبی و چند قطبی از این دیدگاه

انجام گرفته است که کدامیک می تواند به برقراری و تحکیم دموکراسی در ایران مدد برساند. اول از جهان تک قطبی و امکان برقراریش شروع کنیم که ذهن همگان را به خود مشغول کرده است تا نوبت به ایران و موقعیتش برسد.

### نامزد فرمانروایی

امروز ایالات متحده تنها نامزد سیادت بر جهان تک قطبی است. البته جهان عملاً تک قطبی نشده است ولی آمریکا مایل است که چنین باشد، پیدایش چنین جهانی را نوید می دهد و تمامی نیروی خود را در جهت برقراری آن بسیج کرده است. به غیر از مقاومتی که دیگر کشورهای جهان در برابر این سیاست آمریکا نشان می دهند و خواهند داد این برنامه با دو رشته مشکل روبروست. اول ضعف نسبی خود آمریکا که قدرت کافی برای به اجرا گذاشتن آن ندارد، دوم واکنشی که این سیاست در خود آمریکا برمی انگیزد.

آمریکا برای پوشاندن نقاط ضعف خویش می کوشد به دیگران چنین وانمود کند که جهان تک قطبی شده و در این جهان تک قطبی سیادت از آن اوست. ولی علیرغم تمام این هو و جنجال مختصر نگاهی کافیهست تا به ما نشان بدهد که هنوز چنین اتفاقی نیافتاده است. آمریکا نیروی نظامی، تکنولوژی پیشرو و اقتصاد پرنیرو دارد ولی داشتن هیچکدام اینها دلیل برتری مطلق بر دیگر کشورهای روی زمین نیست. نه اروپا، نه چین و نه روسیه هیچکدام هنوز تحت انقیاد سیاسی آمریکا در نیامده است. گفتاری که تک قطبی شدن جهان و سیادت آمریکا را نوید می دهد گفتاری است تبلیغاتی برای تحصیل این برتری و نه تحلیلی که به این برتری گواهی بدهد. جهان هنوز چنین نیست. آمریکا می خواهد چنین باشد و می کوشد با وانمود کردن اینکه چنین شده به هدف خود نزدیک تر شود.

### نیروی نظامی

امروز ما بیشتر شاهد تکیه آمریکا بر نیروی نظامی خویش برای رسیدن به جهان تک قطبی هستیم. این نیرو در زمان جنگ سرد و برای روبرویی با حریفی تجهیز شده است که کمابیش دارای همان نوع قدرت نظامی، یعنی سلاح های استراتژیک اتمی، و همان نوع سیاست جهانی، یعنی کوشش برای تحت اختیار گرفتن کشورهای متوسط و کوچک با نفوذ در دولت های آنها، باشد. از زمان ساقط شدن شوروی حریفی که واجد این شرایط باشد برای آمریکا پیدا نشده است. ولی این امر باعث نشده تا سیاست تسلیحاتی آمریکا تغییری اساسی بکند، هنوز بخش اصلی بودجه آن صرف نوآوری تکنولوژیک در باب سلاح های استراتژیک و تعمیم این نوآوری ها به واحدهای موجود نظامی می شود.

این امتیاز نظامی در گفتگو با دولت یا دولت هایی به کار می آید که از امکانات کمابیش مشابه برخوردار باشند و براساس مقایسه قابلیت های مشابه خود به هم امتیاز بدهند یا از هم امتیاز بگیرند. از آنجا که دیگر حریف قدری در کار نیست آمریکا در زمینه نظامی بی هماورده شده ولی این بی رقیبی به معنای قدرت مطلق نیست. گفتگو و حتی کشمکش در صحنه روابط بین المللی هیچگاه به شمارش کلاهک های اتمی محدود نبوده است و امروز کمتر از هر دورانی به این ارزیابی ساده محدود است.



سودای سیادت بر جهان مستلزم چنین تبلیغاتی است و کمتر کشوری است که بخواهد گسترش نفوذ خویش را با هدف سلب آزادی و حقوق دیگران توجیه کند و آن‌ها را با چنین تبلیغاتی به تبعیت از خویش فرا بخواند.

دلیلی که ایالات متحده برای قانع کردن دیگران به صحت مدعایش عرضه می‌نماید این امر است که خود آمریکا کشوری است دموکراتیک. البته در دموکرات بودن آمریکا و در این باب که جا دارد کشور مزبور از بسیاری جهات سرمشق طالبان دموکراسی باشد، جای شک نیست ولی از این امر نمی‌توان نتیجه گرفت که هر کجا پای آمریکا باز شد دموکراسی هم برقرار خواهد گشت. سیاست خارجی هر کشور با سیاست داخلی آن مرتبط است اما نه به این صورت خطی و ساده و یکسره. حتی می‌توان گفت که توسعه نفوذ آمریکا با گسترش دموکراسی به آسانی آشتی پذیر نیست چون هر کجا دموکراسی بود مردم خود منافع خویش را تعریف می‌کنند و در راه تحقق آن می‌کوشند، و دلیل ندارد که مطابق میل یک دولت دیگر عمل کنند. حال چه این دولت آمریکا باشد و چه دیگری. در قرن نوزدهم متمدن کردن دیگران بهانه اصلی توسعه نفوذ کشورهای اروپایی بود و شعار امروزین ترویج دموکراسی جایگزین نوین همان شعار قدیمی است. فراموش نکنیم که دول استعمارگر خود صاحب نظامی دموکراتیک بودند.

به علاوه باید دقت داشت که آزادی مورد نظر سیاست‌گزاران امروز آمریکا بیشتر آزادی اقتصادی و ترویج تجارت است تا آزادی سیاسی و تحکیم دموکراسی. در عین توجه به ارتباط این دو با هم باید از یکی گرفتارنشاند اجتناب کرد که خطای بسیار بزرگی است.

این را هم بگوییم که برخی از دولتمردان آمریکایی ادعا می‌کنند که چون آمریکا دموکراسی بزرگی است پس حق دارد برای دیگران نیز تصمیم بگیرد و اگر چنین کند منافع مردم دگر نقاط جهان نیز تأمین خواهد شد. ولی پوچ بودن این ادعا هم بدیهی است. اول به این دلیل که فرضاً رای آوردن در ایالت کالیفرنیا یا تکزاس دلیل تصمیم گرفتن برای مردم آن سر دنیا نمی‌شود، حال این رای گیری هر قدر هم دموکراتیک باشد. دیگر اینکه اصلاً و اساساً منتخبین آمریکا مسئولیتی در برابر مردم دیگر نقاط جهان ندارند تا به نفع آن‌ها قدمی بردارند. آن‌ها موظفند منافع رای دهندگان خویش را تأمین نمایند نه دیگری را. وکالت گرفتن از یک گروه برای حکومت بر گروهی دیگر ادعایی است بی‌بنیاد.

### بهانه جهان‌گشایی

از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ آمریکا برای پیشبرد سیاست جهانگیرانه خویش بهانه جدیدی یافته که مبارزه با «تروریسم» است. این هم جایگزینی است نوین برای بهانه قدیمی مبارزه با کمونیسم. البته همانطور که خطر کمونیسم جدی بود خطر تروریسم هم جدی است. ولی همانطور که سیاست آمریکا در دوران جنگ سرد فقط متوجه عقب زدن کمونیسم نبود و اهداف دیگری را تحت لوای این نبرد تعقیب می‌کرد، مبارزه با تروریسم هم به نوبه خویش اسباب پیشبرد وجوهی از این سیاست شده که ربطی به زدودن خطر تروریسم ندارد و در خدمت اهداف دیگری است.

تازه اگر در جهان دو قطبی توسعه نفوذ آمریکا به این دستاویز توجیه می‌شد که هر چه سهم ما نشود حریف خواهد برد، امروز چنین خبری نیست و نمی‌توان مدعی شد هر چه از دست آمریکا به در رفت قسمت تروریست‌ها خواهد شد. تروریسم شیخ وار در موقعیتی نیست که بتواند امتیازات دیپلماتیک بیان‌دوزد، دولتهایی هم که از تروریسم بهره می‌برند کم شمارند و به این حساب اتحادی با هم ندارند که بخواهند هم‌اورد آمریکا به حساب

نیروی استراتژیک اتمی آمریکا در مقابل کشورهای که واجد امکانات مشابه نیستند چندان قابل استفاده نیست. می‌ماند نیروی نظامی کلاسیک که می‌توان در هر جا از آن استفاده کرد ولی در هیچ کجا نمی‌توان از آن توقع معجزه داشت. اول به این دلیل که هر کاری از آن بر نمی‌آید. فی‌المثل کارایی آن در برابر تروریسم که امروزه به عنوان خطر اصلی به ما معرفی می‌شود، به نهایت کم است. کلاً هیچ نیروی نظامی قادر نیست بطور مطلق و با هر حریفی مقابله کند. هر نیرو برای مقابله با حریفی سازمان داده شده که با خود او وجوه اشتراکی داشته باشد، جایی که این وجوه اشتراک کم شود یا از بین برود کارایی این نیرو کاهش می‌یابد و گاه به صفر می‌رسد.

دلیل دوم این است که به کارگیری نیروی نظامی، حتی در مواردی که این نیرو کارساز است، باید در چارچوبی سیاسی انجام پذیرد که برد و باخت نظامی در قالب آن معنا پیدا کند. طرح و اجرای سیاست هم فقط تابع امکانات نظامی نیست که بتواند صرفاً به اتکای آن‌ها موفق شود. سیاستی که به حد نظامی‌گری صرف تقلیل پیدا کند اصلاً شایسته نام سیاست نیست، استفاده ابتدایی از خشونت است که بسا اوقات می‌تواند نتیجه عکس به بار بیاورد، چنانکه در عراق امروز شاهدش هستیم و می‌بینیم چگونه حمله ایالات متحده به این کشور باعث تقویت اسلامگرایی و حتی تروریسم شده است.

### نیروی اقتصادی

کارایی اقتصادی آمریکا مثل هر اقتصاد مدرن به مقدار زیاد وامدار تکنولوژی است و برتریش بر دستگاه‌های اقتصادی مشابه‌زاده از تفوق در این زمینه. ولی نوآوری تکنولوژیک هیچگاه امتیاز مطلق و ابد مدت به همراه نمی‌آورد بلکه وسیله پیشی گرفتن موقت است. این نوآوری‌ها با سرعتی که روز به روز کمتر می‌شود توسط دیگران مورد تقلید و بهره برداری قرار می‌گیرد. حتی اگر کشوری دائماً از بابت تکنولوژیک پیش‌تاز باشد باز نمی‌تواند به این دلیل به برتری مطلق اقتصادی دست پیدا کند. بهره وری از منابع طبیعی، نیروی کار ارزان، دسترسی به بازارها... همه و همه در این زمینه نقش دارد و به آمریکا مهلت نمی‌دهد تا هرسایستی را که می‌خواهد به دیگران تحمیل کند. در یک کلام آمریکا در زمینه اقتصاد آنچنان بی‌رقیب نیست که در حوزه نظام و به علاوه سلاح اقتصادی تیغ دولبه است، نمی‌توان از آن علیه حریفی کمابیش هم‌قدر استفاده کرد و خود بهایی برای این کار نپرداخت. آخرین کشمکش این کشور با اروپا بر سر فولاد که طی آن آمریکا ناچار شد تا از حمایت تولیدکنندگان داخلی چشم‌پوشد، تازه‌ترین مثال از این دست است.

علاوه بر این‌ها اقتصاد آمریکا در عین رونق قادر به تأمین مخارج سیاست جهانگیرانه نیست. این کشور دچار کسر بودجه مزمن است و این کسری با هر جهشی برای پیشبرد سیاست تک قطبی افزایش می‌گیرد. وادار کردن دیگران به کشیدن بار این کسر بودجه تا به حال ممکن نشده است. کسی تمایل به باج دادن به آمریکا ندارد، نه با شریک شدن در مخارج جهان‌گشایی این کشور که فایده‌اش برای دیگران روشن نیست و نه با کوشش برای بالا نگه داشتن ارزش دلار در شرایطی که خزانه داری آمریکا مایل است این بار را، تا حد ممکن، بردوش دیگران بیندازد.

### شعار ترویج دموکراسی

گفتاری که پراکندن آزادی و دموکراسی را توسط ایالات متحده نوید می‌دهد پایه اصلی تبلیغات این کشور است. آمریکا مدعی است که گسترش سیادتش بر جهان مترادف گسترش آزادی و دموکراسی خواهد بود. روشن است که

وارد لیست رسمی تروریسم شوند ولی حکومت بوش به انگیزه احتراز از ایجاد مخالفت در بین ایرلندی نژادان ایالات متحده که در انتخابات وزنه سنگینی به حساب می‌آیند، از این کار سرباز زد و دست رد به سینه متحد خویش گذاشت.

تعریف این دشمن شیخ وار در هر زمان براساس اخبار و مدارکی انجام می‌گیرد که سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا به دنیا عرضه می‌کنند. این اطلاعات طوری عرضه می‌گردد که گویی توسط موثق‌ترین منابع تهیه شده است و همگان باید اعتبار یکسان آنرا بپذیرند. کمتر به این مسئله توجه می‌شود که اشاعه اخبار نادرست همیشه و در تمام دنیا نه فقط یکی از کارها بلکه یکی از مهم‌ترین وظایف سرویس‌های اطلاعاتی بوده و هست. اعتماد کردن به ادعاهای سرویس‌های آمریکایی در جایی که پای منافع سیاسی این کشور در میان است ساده لوحانه‌ترین کاری است که می‌توان در زمینه سیاست کرد. سرویس‌های جاسوسی آمریکا موظفند اخبار درست را فقط و فقط در اختیار مقامات مافوق و رئیس جمهوری ایالات متحده قرار دهند که تازه هر از چندی طی بحران‌های سیاسی معلوم می‌شود که در این کار هم امساک کرده‌اند، تکلیف دیگر مردم دنیا که در این میان روشن است.

### روش حمله پیشگیرانه

سیادت طلبی آمریکا با عرضه یک دکترین نظامی همراه شده که بنیادش بر «حمله پیشگیرانه» است. این روش در حقیقت مکمل انحصاری است که دولت آمریکا در تعریف دشمن برای خود کسب کرده است. پایه‌اش بر این است که دشمن را شناسایی کرده‌ایم، می‌دانیم که می‌خواهد به ما ضربه بزند و به این دلیل حق داریم که در حمله پیشدستی کنیم. در یک کلام حمله می‌کنیم و به حساب دفاع منظور می‌داریم. مشکل اینجاست که چنین عملی در یک صورت موجه خواهد بود؛ اینکه بارز بودن خطر برای همگان آشکار باشد. ولی در اینجا کار فقط به استناد اطلاعاتی انجام می‌پذیرد که سرویس‌های مخفی ایالات متحده مدعی کسب آن هستند و برای هیچ کس دیگری قابل واری نیست. معروف‌ترین نمونه به کارگیری این روش مورد عراق است که اینهمه از سلاح‌های کشتار جمعی آن صحبت شد تا حمله آمریکا را توجیه کند و وقتی برای همه روشن شد که خبری از این سلاح‌ها نیست خر آمریکا از پل گذشته بود، البته برای اینکه چند قدم آن طرف‌تر در گل وایماند.

این روش حمله پیشگیرانه از اسرائیل اقتباس شده است. ولی اسرائیل بهانه‌ای برای توجیه آن دارد که آمریکا ندارد. ادعای اسرائیل همیشه این بوده که کوچکی خاکش و نداشتن عمق استراتژیک آنرا در موقعیتی قرار می‌دهد که یک بار شکست در جنگ مساوی نابودیش خواهد بود. از دید این کشور حمله پیشگیرانه وسیله ایست برای اجتناب از قرار گرفتن در معرض خطر نابودی. طبعاً قیاس بین کشوری به عظمت و قدرت آمریکا با اسرائیل کوچک قیاس مع الفارق است. به همین دلیل است که آمریکا در پی بزرگ نمایاندن هر چه بیشتر خطر تروریسم است و امکان استفاده سلاح‌های اتمی توسط تروریست‌ها را پیش می‌کشد. البته معلوم نیست تروریست‌های فرضی قرار است از کجا سلاحی چنین نادر، چنین گران قیمت و مستلزم تکنولوژی اینچنین پیشرفته را پیدا بکنند تا در آمریکا به کارش بپردازند، آنهم در شرایطی که به دست آوردن این سلاح حتی برای کشورهای متوسط نیز مشکل و پرزحمت است و مواجه با ردگیری و مخالفت آمریکا.

در شرایطی که یک کشور می‌تواند خود خطر را تعریف و اعلام کند و به میل خود دست به حمله علیه آن بزند، حال چه اسم این حمله پیشگیرانه باشد و چه نه، در حقیقت اجازه هرکاری را برای خود قائل شده. برای کشور

بیایند و بر هر چه که از اختیار آمریکا خارج شد چنگ ببندازند. سالیان سال مشکل عمده مردم جهان سوم این بود که هر وقت می‌خواستند به سوی دموکراسی بروند با این ایراد مواجه می‌شدند که قدرت به دست کمونیست‌ها خواهد افتاد. گاه این خطر جدی بود و گاه فقط اسباب تقویت حکومت‌هایی که با ادعای مبارزه با کمونیسم روی کار آمده بودند و در عمل منافع مغرب زمین را تأمین می‌کردند. آمریکا از این بهانه برای متزلزل ساختن و ساقط کردن هر حکومتی که در جهت منافعش گام بر نمی‌داشت استفاده می‌کرد و کار خود را پیش می‌برد. نمونه‌ها فراوان‌تر و مورد خود ایران روشن‌تر از آن است که حاجت به مثال بیشتری باشد. امروز تروریسم در سراسر جهان و اسلامگرایی در خاورمیانه بهانه‌ای از همین دست برای آمریکا فراهم آورده است تا بتواند هر حکومتی را که نمی‌پسندد از سر راه بردارد. طبعاً وعده آزادی هم در کار است ولی لابد همانگونه به آن وفا خواهد شد که در دوران جنگ سرد می‌شد.

### تعریف دشمن

آمریکا در نبردی که با «تروریسم» علم کرده امتیاز بسیار بزرگی را از ابتدا به خود اختصاص داده است که عبارت است از انحصار تعریف دشمن. دشمنی به بی‌شکلی و گریزندگی تروریسم را نمی‌توان فقط با نگاه کردن به خود آن و با ارزیابی موضعگیری‌های سیاسیش که هیچگاه هم خیلی روشن نیست، شناخت. به این دلیل که برخلاف دولت‌ها شکل «رسمی» ندارد، حیاتش زیرزمینی است و سیاستش را، اگر سیاستی داشته باشد، باید از ورای عملیاتی که انجام می‌دهد و چند اعلامیه‌ای که صادر می‌کند دریافت. بر خلاف کمونیسم که از خود شکلی داشت و حرفی و بلندگوهای متعدد تبلیغاتی در سراسر دنیا. طبعاً آمریکا نیز از این حریف تصویری را به دیگران عرضه می‌کرد که خود می‌خواست ولی در قلم زدن چهره آن انحصار مطلق نداشت. اما تروریسم نه چهره روشنی دارد و نه زبان گویایی و به همین دلیل آمریکا در ترسیم چهره آن و بیان مقصودش دست باز دارد و می‌تواند هر زمان و به اقتضای منافعش تعریفی که می‌خواهد از آن عرضه نماید.

اولین نمونه بهره برداری از این موقعیت همین «نبرد با تروریسم» است که اصلاً معنای درستی ندارد. تروریسم در این حد از کلیت مفهومی است انتزاعی نه شئی تاریخی مشخصی که بتوان یکجا گیرش انداخت و ریشه‌اش را کند. در این وضع باید پرسید این «نبرد با تروریسم» یعنی چه؟ آمریکا قرار است با فکر تروریسم مبارزه کند؟ کتاب‌ها و رسائلی که در این باب نوشته شده جمع کند؟ تخم این فکر را از جهان برچیند؟ طبعاً هیچکدام. مبارزه با تروریسم فقط می‌تواند مبارزه با گروه‌های تروریستی باشد نه با مفهومی انتزاعی. و در اینجاست که سؤال اصلی پیش می‌آید: مبارزه با کدام گروه تروریستی؟ بیرهای تمول؟ مجاهدین خلق؟ استقلال طلبان ایرلندی؟ یا... روی هیچکدام این‌ها نمی‌توان به طور مشخص انگشت گذاشت و آماج آمریکا شمردشان.

در حقیقت آمریکا با اینکه از اسلامگرایی ضربه خورده شعار «مبارزه با تروریسم» را پیش کشیده تا در پیشبرد سیاست خود دست باز داشته باشد و بتواند هرجا که خواست و مایل بود، به این بهانه وارد عمل شود و همکاری دیگر دول را در پیشبرد سیاست خود جلب نماید. از جمله با وارد کردن یا نکردن گروه‌های تروریستی در فهرست رسمی تروریسم. نمونه بارز این روش مورد تروریست‌های باسک است که تا دولت اسپانیا وارد جنگ عراق نشده بود از دید آمریکا رسماً تروریست به حساب نمی‌آمدند و یک شبه وارد فهرست سازمان‌های ناباب شدند. مثال جالب‌تر از آن مورد ارتش آزادیخواه ایرلند است که انگلستان توقع داشت به پاداش همراهیش در جنگ عراق

نمی‌تواند باشد و اگر نه که یعنی همان بازگذاشتن دست دولت ایالات متحده تا هر کار که می‌خواهد بکند.

رؤیای امپراتوری دمکرات

از اینجاست که می‌توان و باید به مسئله ارتباط سیاست خارجی یک کشور با نظام سیاسی داخلی آن توجه کرد و سودای ایالات متحده را برای تک قطبی کردن جهان بر اساس آن سنجید. سودای ریاست یک تته بر جهان طبعاً یاد امپراتوری‌های کهن را در خاطر همگان زنده می‌کند و به همین دلیل است که بسیاری، چه آمریکایی و چه غیر از آن، به مجاز یا به حقیقت، سخن از امپراتوری آمریکا می‌گویند و بسا اوقات از امپراتوری روم هم یاد می‌کنند و آمریکا را جانشین آن می‌دانند.

در مغرب زمین سودای برقراری امپراتوری بیش از هر خاطره تاریخی دیگر به خاطره روم باز می‌گردد که تمدن این خطه را شکل داده است. هیچ کوشش در راه برقراری امپراتوری در اروپا، در مستعمرات و در جهان توسط کشورهایی که خود را وارث تاریخی روم می‌دانند از سودای احیای این امپراتوری خالی نیست. سایه روم را می‌توان نه فقط در نهادهای حقوقی و سیاسی اروپا و آمریکا، بلکه حتی در نام‌گذاری بناهایی که این نهادها را در خود جا داده، سراغ کرد.

پولیب مورخ بزرگ یونانی نسب که یکی از مهم‌ترین تواریخ کلاسیک روم را نگاشته است، این امپراتوری را به دلیل گردآوری دو خصیصه که تا زمان وی جمع آمدنشان ناممکن شمرده می‌شد، ستوده است: یکی برخورداری از حکومتی معتدل و به دور از استبداد که به هیچیک از گروه‌های اجتماعی فرصت پایمال کردن حق دیگران را ندهد و دیگری جهانگشایی. تا آن زمان حکومت معتدل مختص واحدهای کوچک سیاسی نظیر دولتشهرهای یونان به حساب می‌آمد و چنین تصور می‌رفت که واحدهای پهناور سیاسی نظیر شاهنشاهی ایران جز با استبداد اداره شدنی نیست.

جمع آمدن این دو خصیصه که پولیب را چنین تحت تأثیر قرار داده بود، دوام چندانی نداشت. نظام سیاسی معتدل جمهوری روم به دلیل گسترش غول آسای این واحد سیاسی که با سنگین شدن هر چه بیشتر عنصر نظامی در ساختار دولتی آن همراه بود ظرف کمتر از یک قرن و طی جنگ‌های داخلی بسیار پرخشوتی که ریشه در اصلاحات نظامی ماریوس داشت و با پیروزی اوکتاویوس در نبرد آکتیوم خاتمه یافت، از پا افتاد و جای خود را به نظامی داد که در آن بیشترین قدرت در دست قیصر قرار گرفت.

جمهوری روم و دمکراسی آن هر دو بدل به خاطره‌ای شد که در صفحات تواریخ کهن و آثار ادبی زنده ماند، تا هم سودای آزادیخواهی را قوت بخشد و هم یادآور تراژدی از دست رفتن آزادی سیاسی باشد. رؤیای پولیب نیز همراه این خاطره به نسل‌های بعدی ارث رسید. برپاکنندگان امپراتوری‌های مستعمراتی قرن نوزدهم که کشورهای پایگاه‌شان واجد نظام‌های دمکراتیک بود، با این خیال که می‌توان در عین حفظ این نظام به طور بی‌حساب بر گستره اقتدار کشور مادر افزود، در پی کشورگشایی رفتند. جمع پذیر نبودن یک نظام سیاسی دمکراتیک با اعمال زور در مستعمراتی که مردم آن‌ها از حقوقی برابر با مردم کشور مادر برخوردار نبودند، طی قرن بیستم بر همه آن‌ها هویدا گشت. اهالی مستعمرات که هیچگاه در کشور مادر تحلیل نرفته بودند و حتی کسی میلی به تحلیل بردن آن‌ها و برابر شمردنشان با اروپائیان نداشت، حقوقی را طلب کردند که از آن‌ها محروم بودند. این امر مقدمه تنش‌ها و جنگ‌هایی طولانی شد که طومار عمر امپراتوری‌های مستعمراتی را در هم پیچید. انتخابی که همه این امپراتوری‌ها دیر یا زود در برابرش قرار گرفتند چنین بود: حفظ مستعمرات به بهای چشم پوشیدن از دمکراسی در

قدرتمندی که سودای تسلط کامل بر نظام بین‌المللی را دارد بهتر از این نمی‌توان موقعیتی جست و بیهوده نیست که سیاست آمریکا متوجه ایجاد چنین وضعیتی است و معطوف به توجیه آن در چشم جهانیان.

### موضع در برابر قانون و نهادهای بین‌المللی

سیاست فعلی آمریکا با موقعیت فعلی قانون بین‌المللی در تضاد است. این قانون منعکس‌کننده روابط قدرتی است که به مدت‌ها قبل بازمی‌گردد و برخاسته است از ایده آل توسعه مناسبات قانونی به سطح روابط بین‌دول و محدود کردن استفاده از خشونت در حل و فصل اختلافات آن‌ها. فشار برای پس راندن این قانون لازمه پیشبرد سیاستی است که آمریکا پیشه کرده. کشمکش هم که چند سال است بر سر ایجاد دیوان جزای بین‌المللی در جریان است و در آن آمریکا نقش مخالف اصلی را بازی می‌کند، به همین دلیل برپا شده. ایالات متحده به هیچ قیمت نمی‌خواهد با گردن گذاشتن به قانون بین‌المللی آزادی عمل خویش را در زمینه سیاست خارجی محدود کند.

سازمان ملل متحد نیز مشمول همین منطق است. ساختار سازمان ملل کلاً دوطبقه دارد. یکی را می‌توان به طور کلی و غیر دقیق به دمکراسی تشبیه کرد و دیگری را به نوعی الیگارشی، محل تبلور اولی مجمع عمومی است و محل شکل‌گیری دومی شورای امنیت. هیچکدام این دو ساختار با جهان تک قطبی مورد نظر آمریکا مطابق نیست. خط و نشان کشیدن برای سازمان ملل، کوشش در بی‌اعتبار ساختن آن، سعی در بی‌اثر کردن تصمیماتش، همه و همه جزئی است از این سیاست تفوق بر جهان.

در این شرایط باید پرسید جایگزینی که آمریکا برای اوضاع فعلی پیشنهاد می‌کند از چه قرار است. طبعاً جایگزینی که عملاً برای دستگاه تصمیم‌گیری چند قطبی و کم‌قدرت سازمان ملل عرضه می‌شود قدرت فائق آمریکاست که در صورت پس رفتن سازمان ملل در مقام تصمیم‌گیری به جا و برای همه قرار خواهد گرفت. ولی جایگزین قانون بین‌المللی چه خواهد بود؟

ممکن است برخی تصور کنند که در این شرایط قانون آمریکا جایگزین قانون بین‌المللی خواهد شد ولی چنین تصویری نادرست است. هدف از پس زدن قانون بین‌المللی بازکردن دست دولت آمریکاست از هر نوع نظارت قانونی که عمل سیاسی آنرا محدود سازد. قانون خود آمریکا قانون کشوری است دمکراتیک و اگر قرار باشد این قانون بتواند مورد استناد دولی قرار بگیرد که ادعایی علیه آمریکا دارند، الزاماً همه جا به نفع آمریکا عمل نخواهد کرد. دستگاه قضایی مستقل و محکم آمریکا، در صورتیکه به فرض بعید مرجع دادستانی بین‌المللی واقع شود، همانقدر دست قوه اجرایی آن کشور را خواهد بست که قانون بین‌المللی.

سیاست فعلی ایالات متحده در حقیقت جایگزینی برای قانون بین‌المللی ندارد و نمی‌تواند داشته باشد چون از هر قانونی که بتواند محدودش کند، برای دیگران حقوق غیر قابل لغو قائل شود و مدعاهای ایالات متحده را در حق آن‌ها به سنگ محک عدالت بزند، می‌گریزد، حال چه این قانون آمریکائی باشد و چه غیر از آن.

بهترین نمونه این تمایل به سر تابیدن از هر قانون مورد زندانیان گوانتانامو است که ایالات متحده تحت عنوان من درآوردی «زمنندگان غیر متعارف» در زندان نگاه داشته تا آن‌ها را از شمول هر قانونی بیرون ببرد. سؤال در اینجاست که آیا می‌توان با آن‌ها دلخواه هر رفتاری کرد یا که کار باید حساب و کتابی داشته باشد تا معلوم شود که متهم مجرم است یا نه و اگر هست مجازاتش چیست. اگر حساب و کتاب لازم است که جز قانون

قرار دارد و به همین دلیل بسا اوقات به کارگیری با ابهام توأم می‌گردد. ابهام از اینجا سرچشمه می‌گیرد که سیاست جهانی و داخلی علیرغم پیوستگی‌شان در صحنه تاریخ، در عین داشتن شباهت‌های بسیار و با وجود اینکه مفهوم پایه‌ای هر دوی آن‌ها «قدرت» است، از یک منطق پیروی نمی‌کنند.

سیاست داخلی می‌دانی است که در آن تفاوت‌ها در دولت تحلیل می‌رود و اختلافات در چارچوب این واحد سیاسی جامع که در برگیرنده کل جامعه است، حل می‌شود. قدرت در آن محتاج مشروعیت است و اگر فاقدش باشد در معرض تهدید. هدف غایی این قدرت برقراری عدالت است و اگر از عهده این کار برنیاورد امکان دست به دست شدن یا تغییر آن افزایش می‌یابد. در سیاست جهانی تفاوت‌ها در کنار یکدیگر بر جا می‌ماند، حل اختلافات یا با مذاکره طرف‌های اختلاف حل می‌شود و یا با نبرد قدرت. قدرت در آن محتاج هیچ مشروعیتی نیست و خودش حجت قاطع است. هدف غایی این قدرت بالا بردن امکانات و امتیازات هر کدام از طرف‌های بازی است. دلیل اینکه قالب‌های توصیف سیاست خارجی و نظریه‌پردازی در باب آن (نظیر چند قطبی و تک قطبی، پولاریزه شدن، ضربه دومینوئی، موازنه، برخورد، هماهنگی...) این اندازه از فیزیک یا به عبارت دقیق‌تر مکانیک الهام گرفته شده است در اینجاست که اصلاً و اساساً نیروها و رودرروی آن‌ها را در نظر می‌گیرد و نه عامل دیگری را. به دلیل همین قاطع بودن رابطه قدرت است که گاه بازی سیاست جهانی همانقدر با اخلاق بیگانه می‌نماید که همین فیزیک یا مکانیک.

تفاوت اصلی این دو صحنه سیاسی در یک نقطه است: نوع و شکل واحدی که بازیگران را در خود گرد می‌آورد از یک جنس نیست. در سیاست داخلی این مجموعه دولت است که واحدی بنا بر تعریف سیاسی است. در سیاست جهانی واحدی که همه بازیگران را در خود جا می‌دهد ابدأً سیاسی نیست بلکه صرفاً جغرافیایی است. تفاوت کارکرد این دو نظام از اینجا بر می‌خیزد. ختم این دو گانگی و تشکیل یک واحد سیاسی جهانی به دو صورت ممکن است. یکی ایجاد امپراتوری جهانی، یعنی تسلط کامل یک کشور به کل نظام بین‌المللی و تابع کردن دیگر بازیگران این صحنه. هدف سیاست فعلی آمریکا ایجاد چنین وضعیتی است. راه دوم ایجاد انجمن جهانی است که دول مختلف را در دل خود جا دهد و اختلافات آن‌ها را به کمک قانونی که خود در برقرارش سهیم بوده‌اند، حل کند. این راه دوم همانی است که کوشندگان راه تقویت قانون بین‌المللی، بنیانگذاران جامعه اتفاق ملل و سپس سازمان ملل متحد دنبال کرده‌اند. روش است که این دو راه آشتی‌ناپذیر است و از بابت نظری حد میانه‌ای در کار نیست که بتوان در آنجا به هم پیوندشان زد، هر چند در صحنه تاریخ می‌توان شکل ناقص هر دو و پیش رفتن یکی و پس رفتن دیگری را در عمل مشاهده نمود. استقلال آن مفهومی است که شمارش بازیگران صحنه سیاست جهانی را ممکن می‌سازد. طبعاً در جهانی که همه به نوعی به هم وابسته‌اند استقلال مطلق در کار نیست ولی مستقل بودن یا نبودن هر واحد سیاسی از اینجا معلوم می‌شود که آیا خود موقعیت خویش را ارزیابی می‌کند و به تناسب قدرت و ضعف خویش به درست و یا نادرست تصمیمی برای سرنوشت خود می‌گیرد یا گرفتن این تصمیم را بر عهده دیگران می‌نهد.

در جهان سیاست مدرن هر کشور از انتخاب بین چهار نظام سیاسی ناگزیر است. اهم این انتخاب‌ها دموکراسی لیبرال است که نظام سیاسی محوری تجدد به حساب می‌آید. غیر از آن می‌توان بین نظام‌های توتالیتر ارتجاعی (نظیر فاشیست‌های آلمان یا اسلامگرایان ایران)، توتالیتر رادیکال (نظیر

کشور پایگاه یا حفظ دموکراسی و رها کردن مستعمرات. همه آن‌ها خواه و ناخواه به شق دوم تن دادند، آنهایی را که به هر حال بیگانه می‌شمردند رها ساختند و سرنوشت خویش را از آن‌ها جدا کردند.

### وضعیت نظام سیاسی آمریکا

طرح امپراتوری ساختن آمریکا با طرح‌های دول اروپایی که پیش از وی به این راه رفته‌اند تفاوت اساسی ندارد. هدف این کشور تحت اختیار گرفتن کشورهای دیگر است بدون اینکه بخواهد آن‌ها را در خود تحلیل ببرد و از آن‌ها به معنای دقیق کلمه «آمریکایی» بسازد، یعنی در حقوق شهروندی مردم آمریکا شریکشان کند. طبعاً آمریکائیان نیز دیر یا زود و به احتمال قوی زود، در برابر همان انتخابی قرار خواهند گرفت که اروپائیان طی قرن گذشته در برابرش قرار گرفتند. نطفه این تحول را از هم اکنون می‌توان دید. پیشرفت سیاست جهانی امروز آمریکا مستلزم قدرت گیری بیش از حد نهادهای اجرایی این کشور در برابر نهادهای مقننه و قضائیه آن است و هر چه این سیاست پیش‌تر برود لزوم این قدرت گیری بارزتر خواهد شد. هیچ نظام سیاسی دموکراتیک قادر نیست چنین عدم تعادلی را به طور نامحدود در خود تحلیل ببرد و به کار منظم ادامه دهد. این روند باید در جایی متوقف شود و اگر نشد نظام سیاسی دموکراتیک بالاچار تبدیل به نوعی حکومت اتوریتر خواهد گشت. وادار کردن دیگر نهادهای دولتی به پیروی از تصمیمات قوه اجرایی به بهانه وجود وضعیت فوق‌العاده و به ضرب تاکید بر خطر دشمنی که در اینجا قرار است تروریسم باشد و کشاندن رأی دهندگان آمریکائی به دنبال این سیاست تا ابد ممکن نیست و جایی با مقاومت روبرو خواهد گشت. هم نشانه‌های تمایل به غلیظ کردن هر چه بیشتر قدرت رئیس‌جمهور و هم نشانه‌های مقاومت در برابر آن را می‌توان از هم اکنون در تنش‌های سیاسی آمریکا جست. کم و زیاد شدن این تنش‌ها تحت تأثیر اتفاقات مختلف، به طور مثال حمله تروریستی جدیدی در خاک ایالات متحده و با پیروزی واقعی یا تبلیغاتی در مبارزه با تروریسم، ممکن است، ولی از بین رفتنشان ممکن نیست. چون این تنش‌ها سطحی و گذرا نیست، از واکنش ساختار نظام سیاسی ایالات متحده نسبت به سیاست جهانی این کشور بر می‌خیزد و جر با تغییر یکی از این دو از بین نخواهد رفت. اگر امپراتوری‌های مستعمراتی ظرف یک قرن به نقطه انتخاب رسیدند، آمریکا به دلیل پیشرفتگی ساختار دموکراتیکش و ضعف نسبی برای پیشبرد سیاست تک قطبی، آنهم در جهانی که پنجاه سال پیش شاهد مرگ امپراتوری‌های مستعمراتی بوده است، بسیار زودتر به این نقطه خواهد رسید و به احتمال قوی از رفتن به راهی که گروه حکومتی اخیر برگزیده‌اند باز خواهد ماند. یک دولت واحد نمی‌تواند در یک بخش از قلمرو خود با دموکراسی حکم براند و در بخش دیگر با استبداد و دیر یا زود باید نوعی وحت منطقی در شیوه عمل خود ایجاد کند. تسلط بر جهان دموکراسی خود آمریکا را در معرض تهدید قرار خواهد داد، چه رسد به دموکراسی آوردن برای دیگران.

### معضل استقلال

حال ببینیم که در شرایط فعلی دنیا و در مقابل تحولات اخیر نظام بین‌المللی و دینامیسم گسترش قدرت آمریکا منافع ملی ایران در چه وضعی قرار می‌گیرد و این وضعیت بر بخت برقراری دموکراسی که در صدر این منافع قرار دارد چه تأثیری می‌نهد. برای سنجش این تأثیر احتمالی و ارزیابی رابطه متقابل سیاست خارجی و داخلی باید به مفهوم استقلال توجه کرد که در محل تماس این دو حوزه

بهترین است و نمی‌تواند به صراحت بگوید که مایلند در دیگر نقاط دنیا نظامی غیر از این بر سر کار باشد. مضافاً به اینکه در جهان امروز و بعد از سقوط شوروی کالایی به غیر از کالای دموکراسی در جهان خریدار ندارد. جلب طرفدار با روی ترش ممکن نیست و برای این کار باید سخن خود را شیرین کرد.

تشابه عمیق در منطقی است که این دو سیاست تابع آن است و همان منطق معمول روابط بین المللی است و فقط به این دلیل که از دو دیدگاه متفاوت عرضه گشته نتیجه متفاوت به بار آورده است. چه اروپا و چه آمریکا هر دو در پی افزودن بر منافع خویشند و مایل به کاهش دادن امتیازات حریف. گیرم سود یکی با برجاماندن حکومت فعلی تأمین می‌شود و منفعت آن دیگری با برافتادنش.

آمریکا در برابر حکومت اسلامی موضع خصمانه دارد زیرا انقلاب ۱۳۵۷ به این طرف پایش از ایران بریده شده و یکی از مهم‌ترین مهره‌های سیاست منطقه‌ای خویش را از دست داده است. مساعی پر شمارش هم برای تجدید رابطه با جمهوری اسلامی به دلیل کجتابی ایدئولوژیک اسلامگرایان ایرانی نتیجه‌ای به بار نیاورده است. مشکل ایالات متحده اسلامی بودن یا ضددموکراتیک بودن حکومت فعلی ایران نیست، چون با انواع و اقسام حکومت‌های اسلامی و آزادی کش در این منطقه می‌سازد و از وجودشان بهره هم می‌برد، از پاکستان گرفته تا عربستان سعودی. حکومتی که در خود آمریکا این اندازه سیاست را به دین آغشته غم جدایی این دو را در ایران نمی‌خورد. اسلامی بودن حکومت و استبدادی بودن آن مشکل ایرانیانی است که از دست آن نمی‌توانند در مملکت خود حتی به راحتی نفس بکشند. این دشمنی همزمان با حکومت اسلامی باعث شده است تا برخی از ایرانیان در نیابند که مشکلمان با حکومت اسلامی از همان مقوله نیست که مشکل آمریکا و تصور کنند که اگر آمریکا با این حکومت در افتاده از غم آزادی مردم ایران است. تا موقعی که ایرانیان به روشنی در نیابند مشکل خودشان با این حکومت از جنس مشکلات سیاست داخلی است یعنی به آزادی و امنیت و رفاه شهروندان برمی‌گردد و مشکل آمریکا از جنس سیاست خارجی، یعنی مربوط به نفوذ و کسب امتیاز، دچار سوء تفاهمی خواهند بود که احتمال دارد خماریش سال‌ها بعد از سقوط جمهوری اسلامی دوام کند.

اگر اروپا در برابر جمهوری اسلامی موضع خصمانه ندارد به این دلیل است که از عدم حضور آمریکا در این کشور بهره می‌برد و فرصت هر چه بهتری برای کسب امتیازات سیاسی و اقتصادی پیدا کرده است. تا آمریکا نباشد رقابت کمتر است و رقیب هر چه کمتر. طبعاً موضع اروپا از دید آزادیخواهان ایرانی که به حق جمع آمدن حکومت اسلامی و دموکراسی را ناممکن می‌شمرند، موجد سوء تفاهم کمتری است و کسی غیر از خود اسلام‌گرایان را به سوی خویش جلب نمی‌کند.

دیگر کشورهایی نظیر روسیه و چین که در این بازی نقشی دارند، به دلیل ضعف تبلیغاتشان که باعث می‌شود اهداف سیاسی آن‌ها هر چه برهنه‌تر بر همگان عیان شود، نه توقعی بر می‌انگیزند و نه سوء تفاهمی ایجاد می‌کنند. روشن است که در پی منفعتند، نه امکانات افسانه‌پردازی دارند و نه حاجت چندانی به آن.

وجه اشتراک سیاست تمام این قدرت‌ها در اینجاست که مایلند ایران هر چه بیشتر تحت نفوذ آن‌ها قرار بگیرد و به تحقق منافعشان یاری برساند. اینکه آمریکا یکشبه به ایران دموکراسی بیاورد یا اروپا به تدریج این کار را بکند، هر دو افسانه است و خاصیتی جز خواب کردن ایرانیان ندارد. باید این فکر را که قدرت‌های خارجی مایلند در ایران دموکراسی برقرار سازند از سر به در کرد و

شوروی) و اتوریتر (نظیر نظام رضاشاهی یا آریامهری) یکی را برگزید. انتخاب پنجمی در کار نیست.

از این چهار دموکراسی هم مستلزم و هم حافظ استقلال است. مستلزم استقلال است چون دموکراسی معنایی جز این ندارد که مردم هر کشور مرجع نهایی تصمیم‌گیری برای سرنوشت خویش‌اند و طبیعی است که اگر این مردم فرمانبر دیگری باشند دموکراسیشان بی‌معناست. حافظ استقلال است چون مثل هر نظام سیاسی دیگر در حفظ و تحکیم شرط‌های وجودی خویش می‌کوشد، به عبارتی دیگر کوشش می‌کند به حیات خویش ادامه بدهد و استقلال را که از اهم اسباب این حیات است حفظ کند.

ولی از آن طرف بین استقلال و دموکراسی هیچ ارتباط معین و یکسره‌ای در کار نیست. هر جا استقلال بود الزاماً دموکراسی پیدا نمی‌شود و استقلال اصولاً می‌تواند با هر نظام سیاسی جمع بیاید.

موقعیت ایران در نظم جهانی

نظام سیاسی امروز ایران نظامی توتالیتر و مذهبی است دوره اوج تسلط آن بر جامعه ایران که مصادف با جنگ ایران و عراق بود مدتهاست سرآمده، این نظام به زحمت قادر است تا منطق کارکرد خویش را حفظ کند و اقتدار خود را، چنانکه طبیعتش ایجاب می‌کند، تداوم بخشد. خلاصه اینکه به زحمت سرپا مانده و اگر هنوز زنده است از بی‌کفنی است. این نظام در عین حال مستقل نیز هست. از ابتدای روی کار آمدن از هر دو بلوک شرق و غرب دوری گزیده است و پس از تحول نظام روابط بین المللی نیز با استفاده از شرایط مساعد جهانی در برابر فشار آمریکا مقاومت کرده است. ولی استقلال آن گرهی از مشکلات ایرانیان باز نکرده و ذره‌ای از فساد و زورگویی و آزادی‌کشی‌اش نکاسته است.

بحث دگرگونی این نظام مدتهاست که مطرح است. اروپا مدعی است که اگر دگرگونی نظام اسلامی همان چپتی را بگیرد که «اصلاح طلبان» داخل این حکومت مایل هستند، این نظام به سوی دموکراسی متحول خواهد شد و به همین دلیل کوشش برای سرنگونی حکومت فعلی کار نادرستی است و باید به جای آن در تقویت یکی از جناح‌هایش کوشید. آنهایی که مایلند نظام جمهوری اسلامی به شکل فعلی و یا با مختصری تغییر برجا بماند، این سیاست را درست می‌شمرند و از پشتیبانی اروپا خرسندند.

آمریکا برعکس مدعی است که هر دو جناح این حکومت سر و ته یک کرباسند و هر چه را که یکی از دست بدهد و دیگری به دست بیاورد در نهایت به حساب جمهوری اسلامی واریز شده است. از آنجا که نظام ساخته خمینی هم برای مردم ایران و هم منطقه و هم جهان دردسر آفرین شده است باید در راه براندازی آن کوشید و نظام دیگری را جایگزینش ساخت. طرفداران سیاست آمریکا هم مشغول بازار گرمی‌اند تا طرح‌های منطقه‌ای ایالات متحده را با استفاده از این فرصت توجیه کنند و همه جا ندا سر بدهند که پشتیبانی از سیاست آمریکا یعنی راه نجات. رسانه‌های فراوانی هم به خدمت تبلیغ این نظر گرفته شده که همه صدا و ندایشان را می‌شنویم. از سوی دیگر آنهایی که از حکومت اسلامی به جان آمده‌اند به قبول این سخنان تمایل نشان می‌دهند و امید به سیاست آمریکا بسته‌اند تا بلکه با زور آن از شر حکومت اسلامی خلاص شوند.

موضع‌گیری اروپا و آمریکا تفاوت بارز دارد ولی با کمی دقت می‌توان دو تشابه آن‌ها را که یکی سطحی و دیگری عمیق است، دریافت.

تشابه سطحی در شعار تبلیغاتی این دو سیاست است. هر دو سیاست با ادعای ترویج دموکراسی توجیه می‌شود. دلیل این کار روشن است. چه کشورهای اروپایی و چه آمریکا مدعیند که نظام سیاسی خوشان در دنیا

## گزارشی از افتتاح ICTI

در مراسم افتتاحیه مرکز ICTI (مرکز بین المللی برای فن آوری و نوآوری یا ALARICO) علاوه بر زبده‌ترین دانشمندان و جایزه نوبل داران جهان، رئیس سازمان یونسکو، رئیس مرکز تحقیقاتی تریست ICTP نیز حضور داشتند که جمعاً ۶۰ نفر می‌شدند.

جلسات این مراسم شش روزه بود که دو روز اول آن در روم در هتل Parco dei Principi و ۴ روز دیگرش در دانشگاه «کالابریا» در شهر ۱۵۰ هزار نفری COSENZA در جنوب ایتالیا برگزار گردید. این مراسم در روم به وسیله وزیر علوم ایتالیا افتتاح و با شب نشینی مجلی در قصر میلیرد معروف ایتالیا «بُنی فاتی» Bonifati که ضمناً رئیس ICTI و دعوت کننده به کنفرانس بود، پایان یافت.

مرکز ICTI به جهت انتقال تکنولوژی به کشورهای جهان سوم تأسیس شده است. به این جهت جلسات افتتاحیه آن نیز صبح و بعد از ظهر مختص ارائه و بحث در باره پژوهشهای تجربی و فناوری‌های جدید و چگونگی انتقال آن‌ها به کشورهای در حال رشد بود که همه یک صدا موفقیت آن را منوط به وجود فضائی آزاد برای اندیشیدن، بیان و نشر می‌دانستند. در غیر اینصورت چنین انتقالی در سطح تجارت و صادرات تنزل می‌کند و بازار کار سنتی این ممالک را نیز مختل می‌سازد.

فن آوری‌های جدید که در همه زمینه‌های علمی آورده شد، بطور قطع جهان را تا ۱۰ الی ۲۰ سال دیگر به کلی دگرگون خواهد نمود که مهم‌ترین آن‌ها در تولید انرژی، ساختارهای «نانو» متری، میکرو الکترونیک، میکروبیولوژی، پرداخت سطوح مواد و کاربرد آن، کریستالهای مایع و فناوری جدید مربوط به آن، تکنولوژی نو در کشف معادن و استخراج بدون آلودگی محیط زیست، چشم فضائی برای مشاهده حرکت لایه‌های زمین در مقطع زمان حقیقی برای پیش گوئی آتشفشان‌ها و زمین لرزه‌ها و جنبش شن کویرها و تغییرات سطوح و ابعاد با تغییر درجه حرارت، مکانیک مایعات در لایه‌ها و اتصالات، استفاده از کوانتوم تئوری در تکنولوژیهای پیشرفته از جمله تولید کامپیوترهای کوانتائی، نو آوری در مافوق هادی‌ها، اقتصاد انرژی هیدروژنی و راکتورهای فوژیونی، استفاده از پولیمرها در انتقال انرژی و تصویر و بالاخره کنترل و هدایت کارخانه‌های بزرگ و تحقیق سطح سیاره مریخ با چیپ CNN است که شبیه مغز انسان کار می‌کند.

در این کنفرانس دو مطلب مرا سخت تکان داد. نخست آماری بود که از طرف یونسکو تهیه شده بود. این آمار فعالیتهای علمی و فنی جهان و سهم هر کشوری را در آن بازتاب می‌کرد. ۷۰ درصد این فعالیت‌ها به آمریکا ۲۰ درصد به اروپا و ژاپن تعلق دارد. ده درصد بقیه مربوط به چین و هند و بقیه کشورهای جهان سوم است که در آن سهم ایران تنها یک درصد است.

نکته دوم دانشگاه «کالابریا» بود. این دانشگاه در ۳۰ سال پیش بوسیله «بُنی فاتی» تأسیس و ساخته شده است. یعنی بسیار جوان‌تر از دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف) است. طرح و توسعه کامپوس این دانشگاه بوسیله مهندسين ایتالیائی برای مدت ۱۰۰ سال پیش بینی شده است. این دانشگاه خود یک شهرک است. در خیابانهای دو طبقه آن چون شیکاگو، سه خط اتوبوس رانی دیده می‌شود. درحال حاضر ۱۲۰۰۰ دانشجو و یک خوابگاه ۴۰۰۰ نفری دارد. دانشگاه دارای پیشرفته‌ترین لابراتوارهای تحقیقاتی در رشته‌های علوم پایه و پزشکی است که از آن به ویژه فن آوری جدید و سالانه صدها مقاله تحقیقی بیرون می‌آید. سیستم کامپیوتری آن دارای قدرت فوق العاده است و کتابخانه‌اش بسیار مجهز و مدرن می‌باشد. از کتب باستان و دانشمندان بزرگ پیشین نسخه دارد. هر کتابی در هر کجای دنیا چاپ شود، در عرض ۲۴ ساعت در آنجا قابل دست رسی دانشجویان می‌باشد.

از این همه پیشرفت و نبوغ ۳۰ ساله رشک بردم و باخود گفتم:

مسیان ماه من با ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

مسئله انتقال تکنولوژی، مسئله بسیار حیاتی به ویژه برای میهن ما ایران است. در این مورد باید اندیشید، باید جوانب را سنجید. باید شرایط محیط و اجتماع و بازار را در نظر گرفت. تأملی که تا به حال صورت نگرفته است و جز حرف و لفاظی مطلبی نوشته نشده است. به این جهت تصمیم دارم از این به بعد هر ماه مقاله‌ای در این باره بنویسم و بحث و گفتگو در باره فناوری را از قالب بازاری به قالب منطقی و خردورزی به کشم. باشد تا این بحث به یک «دیسکوس» یا گفتمان بدل گردد و برای آتیه کشور مفید فرار به گیرد.

مونیخ: ۱۱ دسامبر ۲۰۰۳

دکتر ن. واحدی

دید چه ترکیب کلی نظم جهانی می‌تواند شرایط برقراری دموکراسی را در ایران فراهم سازد، شرایطی که ایرانیان خود بتوانند از آن برای برپاساختن چنین نظامی در کشور خود بهره بگیرند.

از زمان مرگ پادشاهی سنتی و موفقیت انقلاب مشروطیت، ایران نتوانسته صاحب نظام سیاسی پایدار و محکمی بشود و تحولات نظام بین المللی چند بار و در دوران‌های حساس تاریخی بخت پیروزی طرفداران یک نظام سیاسی معین را، طبعاً به ضرر رقبا آن‌ها، افزایش بخشیده و سرنوشت ایرانیان را هر بار برای یک یا چند دهه رقم زده است. از پا افتادن مشروطیت نوپای ایران، به قدرت رسیدن رضاشاه، سقوط او و سپس ساقط شدن مصدق، همه زائیده تفوق یک قدرت خارجی یا اتفاق رأی چند قدرت خارجی برای پامال کردن استقلال این مملکت بوده است.

ایران در موادری توانسته از آزادی عمل بهره‌مند شود که تعادل قدرت‌های جهانی به وی چنین فرصتی ارزانی داشته و به استقلال عمل آن میدان داده است، استقلالی که لازمه برقراری دموکراسی است ولی همیشه به برقراری دموکراسی منجر نشده است. هر موقع هم که این تعادل به شکلی به ضرر ایران بر هم خورده و این کشور در معرض فشار قدرتی واحد یا ائتلافی واحد قرار گرفته استقلالش متزلزل شده و نظام سیاسی آن به سویی تحول یافته که منافع قدرت‌های بزرگ را تأمین کند و نه منافع ایران را و به همین دلیل از دموکراسی دور افتاده است.

چیزی که روشن است این است که برقراری دموکراسی در ایران بدون استقلال ممکن نخواهد شد. پس باید دید کدام آرایش نظام بین المللی بیشتر به استقلال این کشور کمک خواهد کرد و آزادی تصمیم‌گیری بیشتری برای ایران و مردم آن فراهم خواهد آورد. طبعاً این مسئله که ایرانیان بتوانند از موقعیت مناسبی که ممکن است به این ترتیب نصیبشان شود به درستی بهره برداری کنند، از قبل ضمانتی ندارد، فقط باید امیدوار بود که بتوانند چنین کنند.

در سیاست و به خصوص سیاست جهانی قدرت جایگزینی ندارد. آنچه که قدرت را محدود می‌سازد قدرت است نه اخلاق، نه حسن نیت، نه قانون و... قدرت خود ایران برای حفظ استقلالش محدود است و از دو قرن پیش به این سو ایران در موقعیتی نیست که استقلال خود را فقط با اتکای نیروی خویش تأمین سازد. آمریکا، اتحادیه اروپا، چین یا روسیه چنین قدرتی دارند ولی ایران فاقد آن است. قدرت ایران حداکثر در منطقه کارساز است ولی در برابر کشورهای بزرگ چندان به حساب نمی‌آید. استقلالش تابع مجالی است که این کشور در صحنه سیاست جهانی از آن برخوردار گردد.

این ضعف نسبی در جهان تک قطبی مورد نظر آمریکا بسیار تشدید خواهد شد و مجال مانور آزادانه مردم ایران را اگر به هیچ نرساند به حدی تنزل خواهد داد که صحبت از استقلال این کشور بی‌مورد خواهد بود و صحبت از دموکراسی‌اش نیز به هم‌چنین.

بخت اصلی ایران برای دستیابی به دموکراسی را باید در تداوم و در صورت بهتر تثبیت جهانی چند قطبی جست. فقط در این صورت و به هنگام وجود تعادل بین کشورهای نیرومند است که کشورهای کوچکی مثل ایران فرصت می‌یابند تا فضایی برای سیاست ورزی آزاد پیدا کنند و از فشار یکسره این یا آن قدرت برهند. فقط آزادی سیاست خارجی آن‌ها نیست که در گرو چنین تعادلی است، بلکه در نهایت آزادی فردی خود ایرانیان در داخل کشورشان نیز موکول به پیدایش چنین موقعیتی است.



پس از انتشار کتاب ارزنده فرهاد یزدی (بایدهای سیاست خارجی ایران) و از این طریق آشنائی با نگاه واقع بینانه و روشن به مسایل استراتژیک ایران، بزودی شاهد انتشار اثر دیگری از ایشان تحت عنوان «امنیت ملی: مردمسالاری، اقتصاد و ارتش» توسط انتشاراتی «کتاب آیدا» خواهیم بود. (فوریه ۲۰۰۴) همانگونه که از نام کتاب برمی آید، فرهاد یزدی در این اثر به مهم‌ترین مسئله فکری و دلمشغولی ملت ایران در طول صدسال گذشته یعنی چگونگی حفظ مرزها و امنیت و یکپارچگی و انسجام ملی کشور و علت ضعف در انجام این وظیفه پرداخته و مؤلفه‌های پراهمیت آن را در ارتباط با افزایش توان ملی مورد بررسی و بحث قرار داده است. ما از اینکه به فراخور بحث‌های این شماره اجازه یافتیم بخشی از این کتاب را قبل از انتشار بیرونی در تلاش درج نمائیم، صمیمانه از آقای یزدی سپاسگزاریم

## فرهاد یزدی

# مردم سالاری و کشورهای همسایه ایران



○ از نظر مکان جغرافیایی، ایران در آغاز سده بیست یکم در منطقه بی‌ثبات، جنگ خیز، متجاوز به حقوق ملت، مملو از اختلافات قومی، تندروی‌های مذهبی که بوسیله دولت‌های خودکامه به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم تشدید می‌گردد، قرار گرفته است. این منطقه درگیر پریشانی فکری است و هنوز نتوانسته راه خود را به طور دقیق و روشن، انتخاب و به سوی آن حرکت کند. پریشانی مورد اشاره، در ایران در وقایع منجر به انقلاب اسلامی خود را به روشنی نشان داد.

امری است مشکل. گروه بزرگی، امنیت و مزایایی را که در حکومت‌های خودکامه با سادگی بیشتر می‌توان برقرار کرد، را از دست داده‌اند و از این جهت نظم کنونی را مطابق میل خود نمی‌دانند. بسیاری از اقلیتهای قومی و مذهبی که در انتظار دست یابی به حقوق بیش تری پس از سقوط کمونیسم بودند، نیز نمی‌توانند از وضع کنونی راضی باشند. برتمام این مسایل باید، سطح درآمد سرانه پائین روسیه که همراه با سقوط ارزش پول ملی، حتا قدرت خرید کم تری را در مقایسه با دوران پیشین عرضه می‌کند، را افزود. این امر مشکل بزرگ دیگری براسقرار مردم سالاری، نه تنها در روسیه بل در هر نقطه از گیتی است. با این حال نشانه‌های امیدوار کننده‌ای دیده می‌شود. انتخابات ریاست جمهوری و مجلس با آرامش نسبی برگزار می‌گردد و جنبش‌های جدایی خواه در روسیه چندان نیستند. آمار اقتصادی به تدریج رو به بهبود می‌گذارند. تمامی این تحولات باعث امیدواری است و امکان بازگشت به دوران استالینی و حتا برژنفی را مشکل می‌سازد. پهنه جغرافیایی واحد سیاسی که مردم سالاری در آن رشد یابد، باید روشن باشد. بدینجهت نهضت‌های جدایی خواه، سد بزرگی در راه استقرار مردم سالاری هستند. چچنستان برای مردم سالاری و جا افتادن نهادهای لیبرالی در روسیه، مسئله اساسی ایجاد کرده است. طبق برآورد خبرنگاران خارجی، هرامه کم و بیش ۱۰۰ نفر از سربازان روسی در این ناحیه کشته می‌شوند. این رقم از کشته آمریکایی‌ها در عراق در ماه بسیار بیشتر است. براین رقم باید تعداد کشته شدگان افراد غیرنظامی بخاطر عملیات تروریستی و کشته‌های چچن را افزود. مردم

خارجی را اضافه می‌کنیم که خود دلیل دیگری بر رادیکال شدن گروه‌های تندرو و بهانه دیگری به دست حکومت‌ها برای کاستن از آزادی می‌دهد. هیچ نیروی قابل ملاحظه‌ای که خواستار تحول آرام در جامعه باشد وجود ندارد. عجیب نیست اگر در این منطقه مردم سالاری، محلی از اعراب نداشته باشد. با این حال، حکومت‌های تمامیت خواه با قدرت، درمقایسه با ۱۵ سال پیش، یا از بین رفته‌اند و یا ناتوان تر شده‌اند. دیگر اتحاد شوروی، حکومت صدام حسین و رژیم طالبان وجود ندارند. رژیم‌هایی که باقی مانده‌اند از استحکام کم تری برخوردار هستند و هرلحظه تحت فشارهای داخلی و خارجی می‌توانند سقوط کنند. به چند کشور که می‌توانند بیشترین تأثیر را بر ایران داشته باشند نگاه می‌کنیم:

### فدراسیون روسیه

در درازای تاریخ خود، این کشور از کانون‌های مستحکم حکومت خودکامه بوده است. بیش از جنگ اول جهانی، در میان پنج قدرت بزرگ اروپا، کمترین پایه‌های لیبرالیسم در این کشور برقرار شده بود. اولین انقلاب کمونیستی همراه با یکی از خشن‌ترین حکومت‌ها در تاریخ، در این کشور شکل گرفت. بدون وجود سنت دموکراسی در روسیه، عجیب نیست که این کشور امروز با دشواری بسیار به سوی نوعی دموکراسی و اقتصاد آزاد حرکت می‌کند. بخاطر سال‌های دراز حکومت از بالا و زور که مردم را، به نوعی گروه دنباله رو تبدیل کرده است، روحیه مشارکت و خطر کردن، متاعی است که با کمبود شدید روبرو است. در نتیجه پا گرفتن نظم مردم سالاری و اقتصاد آزاد،

مردم سالاری جا افتاده‌ای در کشورهای هم مرز ایران وجود ندارد. از نظر مکان جغرافیایی، ایران در آغاز سده بیست یکم در منطقه بی‌ثبات، جنگ خیز، متجاوز به حقوق ملت، مملو از اختلافات قومی، تندروی‌های مذهبی که بوسیله دولت‌های خودکامه به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم تشدید می‌گردد، قرار گرفته است. این منطقه درگیر پریشانی فکری است و هنوز نتوانسته راه خود را به طور دقیق و روشن، انتخاب و به سوی آن حرکت کند. پریشانی مورد اشاره، در ایران در وقایع منجر به انقلاب اسلامی خود را به روشنی نشان داد. در حالی که گروه‌های سیاسی و مذهبی غیردولتی و تشکیلات در خارج از کشور، همگی از رژیم خواستار اجرای دموکراسی بودند، هیچ کدام در بدیل پیشنهادی خود، تأکیدی بر مردم سالاری نداشتند. نیروهای میانه که می‌توانستند تبدیل به مجریان تحول راستین به سوی حاکمیت قانون باشند، در نبود دموکراسی خنثی و نیروهای مخالف فعال، رادیکال شده بودند. الگوی آنان برای نجات ایران یا از مسکو، پکن و تیرانا عبور می‌کرد یا در حوزه قم و نجف ترسیم می‌شد. اما هیچ کدام به شهر آزادی ختم نمی‌شد. کاربرد مردم سالاری تن‌ها، به عنوان ابزار بود برای رسیدن به انقلابی که ناگزیر می‌بایستی خودکامه باشد.

در حالت کلی، چنین وضعیتی در کشورهای همسایه وجود دارد (شاید بخاطر نبود سنت لیبرالی). از یک سو نیروهای مذهبی تندرو هر روز با افزایش خشونت تمام جامعه را متشنج می‌کنند و از سوی دیگر نیروهای غیرمذهبی و حکومت‌ها را نیز به سوی تندروی بیشتر روان می‌کنند. براین وضعیت حضور مستقیم نیروهای

روسیه تا کنون این تعداد تلفات را بدون واکنش قاطعی تحمل کرده‌اند. اما با گذشت زمان، آثار منفی درگیری روسیه در این منطقه افزایش می‌یابد.

تا هنگامی که فدراسیون روسیه نتواند به حل مسالمت آمیز این مسئله و برقراری آرامش دست یابد، نمی‌توان انتظار داشت که روسیه بتواند قدم‌های بزرگی در راه استواری مردم سالاری بردارد. بدون استحکام مردم سالاری، روسیه نخواهد توانست با فساد در کسب و کارهای بزرگ و دیوانسالاری خود مبارزه مؤثر بکند. این فساد، سد بزرگی در راه رسیدن به رشد بالاتر اقتصادی در کشور است.

### ترکیه

نشانه‌های مثبت در محدود کردن قدرت ارتش، نهادی که در ترکیه حرف آخر را می‌زند دیده می‌شود. نهاد ارتش که همیشه با تهدید به در دست گرفتن قدرت، که در چهل سال گذشته چهار بار به تهدید خود نیز عمل کرده است، به نظر می‌رسد که تا اندازه زیادی تحت کنترل غیرنظامیان دولتی درآمده باشد. ترکیه برای پیوستن به اتحادیه اروپا که تضمینی برخارج شدن از دور تسلسل تورم، کسری بودجه، بیکاری و سقوط ارزش پول داخلی و در نتیجه تضمینی بررفاه دراز مدت کشور باشد، به سوی برقراری مولفه‌های لیبرالیسم در جامعه خود گام برداشته است. این اقدامات خواست جامعه ترک است که تحت فشار اتحادیه اروپا برشتاب خود افزوده است. به نظر می‌رسد که دولت کنونی ترکیه که اسلام را در کانون ایدئولوژیک خود قرار داده است، مزایای قابل لمس اتحادیه اروپا را دریافت کرده و هرروز قدم‌های سریعی به آن سوی برمی‌دارد.

اگر روسیه هنوز نتوانسته است به جنگ داخلی پایان دهد و در نتیجه پهنه جغرافیایی مردم سالاری در سرزمین خود را روشن کند، به نظر می‌رسد که ترکیه با در پیش گرفتن قوانین لیبرالی بتواند با کردستان، پس از سال‌های دراز خصومت، به مصالحه دست یابد. این امر ترکیه را قادر می‌کند که مرزهای جغرافیایی برقراری دموکراسی در سرزمین خود را روشن کرده و یک مانع بزرگ در این راه، از پیش برداشته شود. اگر ترکیه موفق به این تحول شود، به پیروزی بزرگی دست یافته است. زیرا این کشور پس از روی کار آمدن ترکان جوان آتاتورک، «غربگرایی» تندی در پیش گرفت که پس از او این وظیفه به دوش

ارتش ترکیه نهاده شد. اما بخاطر نبود لیبرالیسم و دموکراسی، ترکیه نتوانست تبدیل به جامعه‌ای با ارزش‌های غربی بشود. جامعه غرب‌گرای ترکیه، در هشتاد سال گذشته نتوانست بزرگ‌ترین دستاورد سیاسی غرب (لیبرالیسم) را ببیند و از آن برای اعتلای نظام سیاسی کشور استفاده کند و در این ناموفقی، در ناحیه تنها کشور نبود.

بنظر می‌رسد که یکی از دلایل روی آوری ترکیه به لیبرالیسم و تضمین حقوق کردها، تا مقدار زیادی تحت تأثیر تحولات عراق باشد. در حالی که پس از صدام، کردها در عراق به مشارکت در مسند قدرت دست یافته و حتا اتحادیه عرب با پذیرفتن وزیر خارجه کرد عراق در اجلاس سالانه خود، ظاهراً این واقعیت را به رسمیت شناخته‌اند. در سایه این تحولات چنین بنظر می‌آید، قدرت مانور ترکیه نیز در برابر کردها محدود شده باشد. اگر مشارکت کردها در اداره دولت آینده به این صورت تثبیت نشده بود، امکان دادن امتیاز به کردها در ترکیه، شاید به این سرعت و به این زودی انجام نمی‌گرفت. چنانچه در سال‌های پیشین فشار اتحادیه اروپا برای تحقق چنین امری کافی نبود. ترکیه نیز در نهایت حقوق کامل کردها را تضمین خواهد کرد و قدم بزرگی در راه برقراری لیبرالیسم برخواهد داشت. این امر به نوبه خود، بر دیگر جنبه‌های سیاسی و اجتماعی ترکیه نیز اثر گذارده و این کشور را آزادتر خواهد کرد.

### عراق

رهایی از چنگال حکومت فردی جنایتکار و مخربی که در درازای ۲۵ سال، با ایجاد چهار جنگ، عراق را به ویرانی کشید، بر اثر دخالت مستقیم نیروهای نظامی خارجی و اشغال سرزمین آن کشور انجام گرفت. جنایت‌های داخلی حکومت صدام و کشتار بر اثر جنگ، دست کم سبب از دست رفتن دومیلیون عراقی، ایرانی و کویتی گردید. زخم‌های بجا مانده از این دوران سراسر خشونت و مرگ و ویرانی به صورت دشمنی قومی، مذهبی، ایدئولوژیک، قتل و جنایت و بی‌اعتمادی و سرگشتگی ملی خود را نشان می‌دهد. تمامی این ناکامی‌ها نیز زخم‌های خود را بر جامعه عراق تا سال‌های بسیار باقی خواهد گذارد و برقراری مردم سالاری را با سدهای بسیار روبرو خواهد کرد. شاید بزرگ‌ترین مانع برای برقراری مردم سالاری در این شرایط، احساس تحمیلی بودن نظامی توسط غرب برمردم این واحد سیاسی باشد. پس از آن برقراری امنیت است که تحولات سیاسی بتواند

در فضای آرام‌تر و با خشونت کمتر شکل گیرد. مانع سوم، همسایگان عراق و کشورهای عرب هستند که تحولات دموکراتیک در عراق را تهدیدی بر ثبات رژیم‌های عقب افتاده خود می‌بینند. کشورهای عرب از سوی دیگر ماهیت «عربی» عراق را در خطر مخدوش شدن می‌بینند. نگاهی کوتاه به این چند نکته می‌افکنیم:

الف - شکل‌گیری مردم سالاری در عراق بخاطر تحول تاریخی جامعه آن کشور نخواهد بود. به سخن دیگر اینجامعه عراق نیست که با رد گزینش‌های دیگر، در نهایت به این نتیجه رسیده باشد که راه نجات دیگری که حقوق تمام گروه‌ها را حفظ کند، به جز مردم سالاری وجود ندارد. شکل‌گیری دموکراسی در عراق بوسیله قانون اساسی خواهد بود که نیروهای نظامی غربی با اشغال عراق به ارمغان آورده‌اند و همان نیروها داور نهایی خواهند بود. این گفته بهیچ وجه بر این معنا نیست که مردم عراق نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند پذیرای دموکراسی باشند. بلکه کشوری که تمامی گروه‌ها از شیعه گرفته تا سنی، کرد و ترکمن و بعضی در جستجوی قدرت از لوله تفنگ هستند، نیروهای میانه که پایه عقیدتی و اجرایی استواری دموکراسی را بعهده بگیرند، مانند تجربه ایران در دوران انقلاب، خنثی شده‌اند. تنها نیروی خارجی است که با همراهی این گروه‌های غیر متشکل باید بتواند این مهم را انجام دهد. به طور طبیعی، ملت در برابر دستاورد خارجی که با زور همراه باشد نمی‌توانند بی‌تفاوت بمانند و دست به مقاومت خواهند زد. پیروزی بر این مقاومت که در سایه بهبود شرایط زندگی و ایجاد فضای قابل تنفس که آزادی به همراه می‌آورد، با گذشت زمان ساده‌تر خواهد شد.

ب - استواری دموکراسی نیاز به امنیت دارد. بدون وجود امنیت و در حالی که دسته‌های تفنگ بدوش در تلاش قبضه قدرت هستند، سخن گفتن از دموکراسی خریدار چندانی ندارد. یکی از ایرادات اساسی بر اجرای اشغال عراق بوسیله آمریکا، عدم برنامه ریزی دقیق در این باره بوده است. عامل دیگری که بر بی‌ثباتی کنونی افزوده است، درهم پاشی زود هنگام نیروهای صدام است. برخی از نیروها دست نخورده میدان نبرد را رها کرده و اکنون بخشی از گروه‌های تشنج آفرین شده‌اند.

پ - انسجام دموکراسی در عراق برای تمامی رژیم‌های عقب افتاده منطقه خطرناک است. اما شکست شکل‌گیری مردم سالاری در عراق به معنای تجزیه سرزمینی، بی‌ثباتی و جنگ‌های



پراکنده در این کشور غیرطبیعی ۱ خواهد بود که هیچ یک از همسایگان خواستار آن نیستند و در صورت وقوع، از آثار زیانبار آن در امان نخواهند بود. پس این تناقض پیش روی تمام همسایگان قرار دارد که نه خواهان استقرار مردم سالاری هستند و نه خواهان شکست آن. نتیجه بی‌تصمیمی و سردرگمی شدید در میان همسایگان است. هنوز هیچ یک از کشورهای همسایه طرح قابل اجرا ارائه نداده‌اند و تمامی در حالت انفعالی به سر برده و منتظر نتیجه اقدامات غرب می‌باشند. دوگانگی این مسئله با تمام شدت پیش روی ایران نیز قرار دارد.

رژیم کنونی ایران با تمام زخم‌هایی که از صدام حسین برداشته است، وجود یک دیکتاتور دشمن، هرچند متجاوز، در همسایگی خود را بسیار راحت‌تر پذیرا است تا عراقی که به سوی دموکراسی و یا تجزیه گام بردارد. شاید ایران با هیچ یک از همسایگان خود به اندازه سرزمینی که امروز عراق نامیده می‌شود، رشته‌های تنیده در هم نداشته باشد. رابطه تاریخی از زمانهای بسیار دور همراه با شهرهای ایرانی از دوران باستان وجود داشته‌اند. بافت جمعیت عراق، تا مقدار زیادی از تبار ایرانی هستند. روابط فرهنگی و مذهبی محکم ادامه داشته است. از لحاظ نظامی نیز در سال‌های اخیر بیشترین درگیری با این سرزمین بوده است. دست کم پس از سقوط رژیم پادشاهی در بغداد در سال ۱۹۵۸ تا کنون بیشترین تجمع نظامی ایران در رابطه با این کشور بوده است ۲۰ دو ابر قدرت آمریکا و شوروی نیز با مسلح کردن و حمایت سیاسی از هر طرف، در این مبارزه شرکت فعال داشتند. وجود تعداد زیاد گردان در دو سوی مرز و وارد کردن آنان در مبارزه قدرت بین دو کشور بر تنش موجود می‌افزود ۳۰ شیعیان عراق که ۶۰ درصد جمعیت آن کشور را تشکیل می‌دهند و همیشه تحت سلطه سنی‌ها قرار داشتند، با توجه به نقش تاریخی ایران به عنوان تنها کشور شیعی مذهب و حامی آنان، و رابطه تاریخی با مراکز مذهبی عراق از دیگر نکات تنش آفرین بود. این امر بویژه در حالی که رژیم ایران به حکومتی مذهبی تبدیل می‌شد، چنین تنش را غیرقابل اجتناب می‌کرد. مشابه این امر با عربستان سعودی و با گروه‌های تندروی مذهبی پاکستانی و در دوره بعدی با رژیم طالبان نیز به وقوع پیوست. پناه دادن به گروه مسلح مجلس اعلائی عراق و مجاهدین خلق که هریک خود را بدیلی برای در دست گرفتن قدرت در سرزمین مادری اعلان

کردند، نیز برپیچیدگی اوضاع افزود. تجاوز عراق به کشوری با سه برابر جمعیت و کوشش برای تجزیه ایران جنگ هشت ساله‌ای که با کم و بیش یک میلیون تلفات از دو طرف برجای گذارد، نقطه اوج تنش در روابط دو همسایه بود.

با این حال هرچه تزلزل حکومت عراق، بخاطر تهدید آمریکا، خود را بیشتر به نمایش گذارد، حمایت رژیم اسلامی برای حفظ آن، برخلاف احساسات ملی ایرانیان، افزایش یافت تا حدی که در برخی از محافل صحبت اتحاد با «برادر صدام» نیز بگوش می‌رسید. از دید رژیم ایران، تا هنگامی که می‌شد با صدام از نظر نظامی برابری کرد، او دیگر نمی‌توانست خطری بیش از آنچه در پیش انجام داده بود، ایجاد کند. اما سقوط صدام عدم اطمینان جدی در باره آینده به وجود آورده است. در صورت استقرار نظامی جدید با چهره انسانی در عراق، موجودیت و مشروعیت نظام اسلامی مورد تهدید جدی تری قرار می‌گیرد که همراه با حضور نیروی نظامی آمریکا در تمامی مرز ایران عراق، شدت بُردنگی آن حتا بیشتر می‌شود. برقراری مردم سالاری در عراق نه تنها حمله مستقیمی به نظام موجود در ایران است بلکه آرزوی برپایی حکومتی مذهبی برپایه الگوی ایران را نیز به طور کامل از میان برمی‌دارد ۴۰ در نتیجه رژیم نمی‌داند که از کدام گزینه، آشوب و هرج و مرج و خطر تجزیه و یا برقراری دولت ملی که مجبور خواهد بود برپایه اصول مردم سالاری برقرار گردد، حمایت کند.

این مسئله برای دیگر همسایگان نیز وجود دارد. به ویژه برای سوریه از جانب عراق دمکرات و اسرائیل برای پیش گرفتن اصلاحات اساسی تحت فشار قرار خواهد گرفت. عربستان و دیگر اعضای اتحادیه عرب از نوید مردم سالاری که در عراق بگوش می‌رسد به شدت نگران هستند. اما آنان نیز در این سرگردانی شریک‌اند. حتا سیاست داخلی ترکیه نیز از آثار تحولات عراق به دور نمانده است.

ایجاد جامعه‌ای لیبرال دمکرات در عراق با مشکلات اساسی روبرو است. از سوی دیگر دلایل خوشبینی، سابقه و تجربه پیشین وجود دارد. تجربه موفق دوباره سازی دو کشور تماما میلیتاریست و شوونیست ژاپن و آلمان پس از جنگ دوم که به «کشورسازی» *state building* مصطلح است، پیش روی است. این فرایش که طی آن نهادهای دمکراتیک، همراه با قوانین لیبرالی در این دو کشور که شش سال با غرب جنگیدند، منجر به ایجاد دو جامعه به غایت

آزاد، دارا، پویا، مسئول و با ثبات شد، نتیجه‌ای که شاید بیش از انتظار همگان بود. بسیاری براین نظر هستند که مقایسه وضعیت کنونی عراق با ژاپن ۵ پس از جنگ، غیر منطقی است و نباید و نمی‌توان انتظار ایجاد وضعیت ژاپن را در خاورمیانه داشت. ژاپن، شاید یک پارچه‌ترین کشور جهان باشد و از فرهنگی یکدست برخوردار است. پس از جنگ امپراتور، با انجام اصلاحات و برقراری مردم سالاری همراه بود و نظر خود را به ملت که آماده اطاعت از او بودند اعلان کرد.

این شرایط هیچکدام در عراق وجود ندارد. کشور نیست که از گروه‌های مختلف نژادی، قومی، زبانی و مذهبی تشکیل شده است. برقراری ثبات و آرامش، در شرایط مساعد مشکل است تا چه رسد به شرایط بی‌ثباتی کنونی. در نتیجه امید برقراری دموکراسی، کور سوئی بیش نیست. چنین برداشتی، چند نکته اساسی را در نظر نمی‌گیرد:

- آلمان و ژاپن پیش از جنگ دوم به شدت شوونیست و میلیتاریست بودند. ژاپن توانست به سرعت منچوری، پس از آن بقیه چین، کره، فیلیپین، کشورهای آسیای جنوب شرقی تا سنگاپور را فتح کند. ملت به طور کامل پشتیبان حکومت خود بود و نه تنها هیچگونه مقاومتی در مقابل آن نشان نمی‌داد، بلکه آماده بود در راه امپراتور و کشور، خود را به سادگی قربانی کند. مقاومت ژاپن در مقابل نیروی خارجی به قدری شدید بود، که برای از پا انداختن آن نیاز از بکار گرفتن دو بمب هسته‌ای بود. این شرایط در عراق وجود ندارد. دست کم اکثریت بزرگ ملت از رژیم صدام به شدت ناراضی بوده و سال‌ها در مقابل آن مقاومت مسلحانه کرده است. عراق در مقابل حمله‌ای که هدف آن برکناری رژیم غاصب و از نظر ملت روشن بود، مقاومت چندانی به خرج نداده و دست به دفاع نزد.

- برخلاف ملت ژاپن، عراقی‌ها براین نظر نبودند که دارای بهترین رژیم حکومتی در جهان هستند و از گزینه‌های دیگر موجود در جهان، به ویژه دولت‌های دمکرات با چهره انسانی در جهان بخوبی آگاه هستند.

صدام حسین در سال ۱۹۷۹ در حالی حکومت عراق را در دست گرفت که درآمد سرانه آن کشور از استرالیا بالاتر بود و امروز در سطح کنگو قرار دارد ۶۰ طبق برآورد سازمان عفو بین الملل، بیش از ۳۰۰ هزار عراقی بوسیله حکومت او به قتل رسیدند. با هیچ معیاری نمی‌توان ادعا کرد که او از پشتیبانی قابل ملاحظه‌ای در داخل عراق برخوردار بود.

- نبود یک پارچگی ملی و وجود اقلیت‌های گوناگون در داخل جامعه عراق، شاید به برقراری مردم سالاری کمک کرده و فرآیند آن را حتا شتاب بیش تری بخشد. پس از برقراری آرامش و کاسته شدن از احساسات تند، دور از انتظار نخواهد بود اگر مردم عراق روشن کنند که برای جلوگیری از شکل گیری حکومت‌هایی مانند صدام، حکمروایی اقلیتی کوچک بر اکثریتی بزرگ و تضمین حقوق تمامی اقلیت‌های کشور، راه دیگری به جز استواری مردم سالاری ندارند.

- ژاپن در سال ۱۹۵۲، پس از هفت سال که از تسلیم آن کشور در سال ۱۹۴۵ می‌گذشت به استقلال و قانون اساسی جدید دست یافت. امروزه غرب، در مقایسه با سال ۱۹۴۵ از قدرت اقتصادی، نظامی، تکنیکی، ارتباطی و... بسیار بیش تری برخوردار است و ساده‌تر می‌تواند به هدف برقراری مردم سالار در عراق دست یابد. با وجودی که پیش و پس از آغاز عملیات نظامی در عراق اشتباهات بسیاری انجام گرفت که می‌توان از نبود برنامه ریزی کامل، آینده نگری روشن و راندن متحدان سستی اروپایی نام برد، به نظر می‌رسد زمان شکل گیری مردم سالاری در مورد عراق کوتاه‌تر باشد. زیرا برخلاف مورد ژاپن که آمریکا تنها بود، امروز تمامی غرب و بسیاری کشورهای دیگر خواهان برقراری مردم سالاری در عراق هستند.

غرب و تمامی کشورهای دمکرات به شدت پیگیر برقراری مردم سالاری در تمام نقاط جهان هستند. این امر تنها بخاطر برداشت ایدئولوژیک که این نظام سیاسی - اقتصادی - اجتماعی را برتر از دیگر نظام‌ها می‌داند، نیست. برقراری مردم سالاری تضمینی در برقراری روابط مسالمت آمیز در میان ملت‌های دمکرات است که به نوبه خود تضمینی بر برقراری صلح است. تا امروز کشورهای دمکرات و غیر دمکرات بر علیه کشورهای غیر دمکرات جنگیده‌اند. اما هنوز درگیری نظامی مهمی بین دو کشور دمکرات در نگرفته است. گرچه برای تبدیل چنین برداشتی به «اصل» هنوز دوران تجربه به اندازه کافی طولانی نبوده است، اما با اطمینان می‌توان اظهار داشت که امکان دست زدن به عملیات مسلحانه میان دو دمکراسی به شدت ضعیف است. ۸۰ با نگاهی دوباره به وضعیت کنونی ژاپن و آلمان و مقایسه آن با وضع موجود در سال ۱۹۴۹ به عمق دستاورد غرب در رابطه با این دو کشور به شدت می‌تاریست پیشین پی می‌بریم. بنابر برداشت غرب، کوشش و هزینه در راه برقراری مردم

سالاری، سرمایه گذاری برای آینده است. عراق دمکرات که شیعه‌ها و کردها، هفتاد و پنج درصد رأی ملت را دارند دیگر نمی‌تواند رنگ تند «عربی» خود را حفظ کند. با این وجود، تحولات عراق در دوران شکل گیری مردم سالاری و پس از ایجاد آن بر کشورهای عرب منطقه تأثیر سریعی خواهد داشت. کویت با دومیلیون جمعیت و در حالی که برای نیروهای خارجی، دروازه ورودی به عراق است، نخواهد توانست مدت زیادی مقاومت کند و حتا ممکن است که زودتر از زمان انتظار، با توافق و تحت فشار همان نیروها، دست به اصلاحات اساسی بزند. غرب در اردن دارای نفوذ زیادی است و هم اکنون نیز نشانه‌های خوش بینی در برقراری مردم سالاری در آن کشور دیده می‌شود. بدینجهت، با برقراری آرامش در عراق، اگر وضعیت فلسطین بیش از این حاد نشود که طرفین را درگیر عملیات نظامی همه جانبه نکند، باید منتظر تحولات سریع در اردن باشیم.

رژیم‌های ایران و سوریه بخاطر صدام همراه با منافی مشترک در لبنان و فلسطین به متحدین تاکتیکی تبدیل شده‌اند. با نبود صدام و جانشینی آن بوسیله آمریکا که نیروی نظامی بسیار مهلک تری است، این اتحاد دلایل وجودی خود را از دست می‌دهد. هر دو رژیم می‌دانند که در صورت درگیری نظامی هریک با آمریکا، کشور دیگر شدیدترین عملی که انجام دهد، در پیش گرفتن سیاست «بی‌طرفی مثبت» خواهد بود. رژیم سوریه هر روز تنهاتر و ضربه پذیرتر می‌گردد. کشورهای محافظه کار عرب هیچکدام متحد سوریه نیستند و تحت فشارهای داخلی مجبور به حمایت سیاسی و مالی از رژیم سوریه می‌شوند.

عربستان از سوی اصلاح طلبان و قدرت‌های غربی تحت فشار برای باز کردن مناسبات داخلی خود است. از سوی دیگر، بازکردن جامعه می‌تواند پهنه فعالیت افراطیون وهابی را گسترده‌تر و آنان را از آزادی عمل بیش تری برخوردار کند. اگر عراق بتواند با آرامش نسبی و در زمان کوتاهی به سوی مردم سالاری حرکت کند، می‌تواند یآوری بر تحولات اصلاحی در داخل عربستان گردد. در غیر اینصورت باید، انتظار بی‌ثباتی همراه با افزایش قدرت عناصر رادیکال در جامعه عربستان را داشت. حتا با در نظر گرفتن سناریوی خوش بینانه، آینده عربستان بسیار ملتهب است و امکان مداخله نظامی غرب، برای جلوگیری از قدرت یابی افراطیون مذهبی و حفظ منابع عظیم نفتی، را نمی‌تواند مردود دانست. با در نظر گرفتن

ابهام در باره آینده عربستان، به نظر می‌رسد که ماموریت تضمین کشتیرانی آزاد در آب‌های جنوب ایران که پس از انقلاب ایران برعهده غرب گذارده شده است، تا مدت نامشخصی تمدید شود.

شاید بتوان به یک جمع‌بندی کلی در باره کشورهای عرب رسید. در نبود سئت لیبرالی و جامعه مدنی ریشه دار، تنها ایدئولوژی‌های افراطی چه در جناح چپ و چه در نوع مذهبی آن توانایی یارگیری از میان توده‌ها را دارا هستند. فضای تنفس برای گروه‌های منطقی که خواستار حکومت قانون‌اند، هیچگاه به وجود نیامده است. مانند آنچه که در ایران اتفاق افتاد، حکومت‌ها از نیروهای مذهبی برای مقابله با گروه‌های چپ تندرو استفاده کرده و می‌کنند که سبب قدرت بخشیدن به نیروهای تندرو مذهبی می‌گردد. حال در این شرایط به ناگه دمکراسی بخواند شکل گیرد، نتیجه آن پیروزی نیروهای ضد دمکرات و به ضرر تمامی نیروهای بالقوه دمکرات تمام خواهد شد. کشورهای عربی نیاز به تزریق ارزش‌های لیبرالی در جامعه دارند تا بستر گسترش دمکراسی آماده شود.

### پاکستان و افغانستان

در میان تمام کشورهای مجهز به جنگ افزار هسته‌ای، پاکستان از همه بی‌ثبات‌تر است. انواع تروریسم به صورت مذهبی، سیاسی، قومی و یا تنها به عنوان ابزاری برای تسویه حساب شخصی به وفور در آن کشور دیده می‌شود. در آن کشور، مردم سالاری هیچگاه به صورت جدی پا نگرفت و در حال حاضر، به طور رسمی و اعلان شده، اثری از آن دیده نمی‌شود. تمام این عوامل و حکومت خودکامه فردی، اشاره به عدم اطمینان به سیستم کنترل سلاح‌های اتمی در این کشور می‌کند. هرچند در حال حاضر خصومت آن کشور متوجه هندوستان، با سرزمینی با ۱۴۰ میلیون مسلمان (پاکستان ۱۳۰ میلیون جمعیت دارد) است، اما تحت حکومت فردی بی‌ثبات، با یک کودتا، یک واقعه تروریستی، جنگ مذهبی، همه چیز می‌تواند یک شبه و به سرعت از بد به بدتر تبدیل شود.

نشانه‌هایی برای خوش بینی در برقراری مردم سالاری در پاکستان دیده نمی‌شود. با در نظر گرفتن رادیکالیسم مذهبی که در ده سال گذشته در پاکستان روبه افزایش گذارده، آینده شاید تاریک‌تر باشد و دست یابی حکام حتا خودکامه‌تر به قدرت، در آن کشور غیر قابل انتظار نیست.

برای امنیت دراز مدت ایران، برقراری مردم سالاری در هیچ کشوری به اندازه پاکستان اهمیت ندارد. تنها با ریشه دواندن چنین نظامی در پاکستان، ایران می‌تواند تضمین قابل قبولی در مقابل اهرم‌های کنترل سلاح‌های هسته‌ای در آن کشور را داشته باشد. البته موقعیت ایران با کوشش در جلب اتحاد با کشورهای قوی‌تر نظامی بهبود خواهد یافت. اما هیچ کدام موثرتر از برقراری مردم سالار در آن کشور نخواهد بود.

وجود نیروهای خارجی در افغانستان، تا حد زیادی از فشار بالقوه پاکستان بر آن کشور کاسته است. پاکستان به شدت در پی افزایش نفوذ و خواستار اثر گذاری بر حرکت سیاسی و اجتماعی آینده افغانستان است. بدون وجود نیروهای خارجی در افغانستان، از یک سو و مداخله مستقیم پاکستان بر آن کشور به طور چشم گیری افزایش خواهد یافت. از سوی دیگر پاکستان کوشش خواهد کرد که از نفوذ نیروهای «اتحاد شمال» که با طالبان به طور مستقیم و در نتیجه با پاکستان به طور غیر مستقیم درگیر بودند، را بکاهد و دولت مرکزی را از عوامل هوادار خود پر کند. تمامی این اقدامات در حالی انجام می‌گیرد که ایران تنها ناظر است و در غیاب متحدین نیرومند، قدرت بازداری پاکستان را ندارد. عامل منفی دیگر درباره موفقیت افغانستان، خطر بسیار محتمل فراموش کردن این کشور بوسیله غرب است. عراق در قلب خاورمیانه با منابع عظیم نفت قرار دارد و در نتیجه فراموش شدنی نیست. افغانستان در منطقه‌ای دورافتاده و بدون منابع طبیعی قابل رقابت با نفت واقع شده است.

بافت به شدت سنتی افغانستان، همراه با نداری شدید و فقر فرهنگی و تکنیکی جایی برای رشد در آنجامعه باقی نگذاشته است. بنابراین شکل گیری مردم سالاری، فرآیندی است کند که در درازمدت در گرو توسعه اقتصادی آن کشور است. اگر توسعه اقتصادی و برنامه‌های نوسازی در افغانستان نتواند به سرعت افزایش سطح زندگی را بدنبال داشته باشد، امیدی به آینده مردم سالاری در افغانستان نمی‌رود. در چنین صورتی پاکستان، همراه با رادیکالیسم مذهبی و در اتحاد با قاچاقچیان مواد مخدر، دست بالاتر را به ضرر ایران و ملت افغانستان به دست خواهد آورد.

### مردم سالاری و ایران

با برقراری مشروطه در ایران وقانون اساسی که دارای جنبه‌های لیبرالی بود (حق رأی برای تمام مردان، حق رأی برای اقلیت‌های مذهبی که در

نبود آن شاید هیچ‌گاه نمی‌توانستند به طور مستقیم از منافع خود دفاع کنند) با این حال دموکراسی در ایران برقرار نگردید. نبود سنت لیبرالی که بتواند از جنبه‌های لیبرالی قانون اساسی استفاده کرده و قدرت حکومت و دیگر مراکز قدرت را محدود کرده و حقوق شهروندان را تضمین کند، شاید یکی از مهم‌ترین دلایل عدم استواری دموکراسی باشد. پایگان مذهب رسمی که دارای قدرت زیادی بودند، بجز جرقه‌هایی آن هم در زمانی که به پایه‌های قدرت آنان دست درازی می‌شد از آنان مشاهده نمی‌گردید. بدلیل منافع مشترک با حکومت، کوششی در راه محدود کردن قدرت به نفع ملت به عمل نمی‌آوردند. این نهاد با در دست داشتن قدرت قضاوت به طور مستقیم در حکومت دخالت داشت. در مواردی بسیار بیشتر از حکومت با نظرات لیبرالی مخالف بوده و در راه دفن آن از هیچ کوششی فرو گذار نکرده است. در بسیاری از مواقع نهاد دولت حتا در دایره منافع خود از نهاد مذهب بسیار لیبرال‌تر عمل کرده و در مواقعی در معارضه با آن نهاد قرار گرفته است. بویژه در حوزه دادگستری و شکل گیری نهادی تمام مستقل، نهاد مذهبی سدی محکم بنا کرده بود. بدون وجود سنت لیبرالی در اجتماع ایران، جامعه مدنی هیچ‌گاه نتوانست به عنوان قدرتی هم طراز با حکومت رشد کرده و تثبیت شود. بدون وجود لیبرالیسم و جامعه مدنی همراه با آن، دموکراسی تنها به نمایش برای انتخابات که نمی‌توانسته نماینده اراده ملی باشد تبدیل گردید و هنوز به همان نحو ادامه دارد.

برقراری دموکراسی لیبرالی، در زمان حال برای ایران که یک صد سال پرمخاطره همراه با آشوب، چندین جنگ، اشغال نظامی، خطر جدایی سرزمینی، سال‌های دراز حکومت‌های خودکامه و بالاخره قرار گرفتن در لبه جنگ داخلی و احتمال شدید تجزیه را پشت سر گذارده است، یک باید است. برای جبران زخم‌های بجا مانده از تمام این بی‌قانونی‌ها، ایجاد تفاهم ملی، بکار گیری بهینه از امکانات بالقوه انسانی، طبیعی و موقعیت جغرافیایی و جبران عقب ماندگی اقتصادی و از همه بالاتر تساوی در برابر قانون، راه دیگری به جز برقراری دموکراسی در پیش ندارد. هرگونه مصالحه در این راه به معنای به تعویق انداختن اهداف ملی و هدر دادن توان ملی است. چنین نظامی لازم است تا آرامش داخلی و عدالت در سراسر کشور برقرار گردیده تا امکان رشد ظرفیت‌ها و حل مسایل رو به افزایش اقتصادی و

جمعیتی کشور فراهم آید. مردم سالاری در کانون خود دارای دو مکانیسم بهم پیوسته است که به تقویت یک دیگر می‌پردازند: (۱) مکانیسم حل اختلاف که گفتگو، بده و بستان و مصالحه را جانشین برخورد می‌کند و (۲) مکانیسم خودکار اصلاح سیستم و اشتباهات، کزروی و زیاده روی را پیش از تبدیل شدن به فاجعه اصلاح می‌کند.

۱ - مکانیسم حل مسالمت آمیز اختلاف که بده و بستان و گفتگو را جانشین برخوردهای تند و خشن می‌کند، تضمینی است بر مصالحه و جلوگیری از خشونت که در انتها می‌تواند به انقلاب و جنگ داخلی برسد. ایران در تاریخ معاصر خود نتوانست براین مشکل پیروز گردد و شاهد برخوردهای تند و خونباری بوده است که به نظر نمی‌رسد به نقطه پایانی رسیده باشد.

ایران نتوانسته و نخواهد توانست به چنین تفاهمی دست یابد، تا زمانی که نتواند نهادهای لیبرال دموکراتیک را در داخل جامعه جا بیاندازد. تمامی کشورهای دیگری که توانسته‌اند به مصالحه و تفاهم در درون کشور خود برسند از مجرای مکانیسم حل مسالمت آمیز اختلاف موجود در این سیستم، به اتحاد ملی دست یافته‌اند. بدون وجود نظام دموکراسی لیبرال که انعکاس نظرات گروه‌های مختلف و حقوق آنان را پاسدار باشد، محرکی برای تفاهم و تضمینی برادامه آن وجود ندارد. تا ارزش فردی، برابری در مقابل قانون، آزادی مذهب و نظرات، آزادی تیره‌های گوناگون ملی، گسترش جامعه مدنی بوسیله ملت و دولت به رسمیت شناخته نشود، یعنی تا هنگامی که نظرات لیبرالیستی، خمیره تفکرات سیاسی - اجتماعی و اقتصادی را تشکیل ندهند، دسترسی به تفاهم ملی در حد آرزو خواهد ماند.

چنین مکانیسمی در رسیدن به تفاهم در فرای مرزهای کشورها نیز قاطع بوده است. مرزهای اروپای غربی که در سده بیستم شاهد دو جنگ فراگیر با ده‌ها میلیون کشته بوده است، امروز در سایه مردم سالاری لیبرالی در کشورهای متخاصم دیرپوز، حتا علائم مشخص کننده مرزی را نیز برداشته‌اند. آزادی حرکت نیروی کار، سرمایه، تولیدات مختلف همراه با آرامش در مرزها، تمامی در سایه استواری چنین سیستمی بوده است.

۲ - مکانیسم خودکار اصلاح در داخل سیستم، تضمینی است که اشتباهات، کزروی، زیادروی پیش از تبدیل به «عصبیت» غیرقابل برگشت به

ترمیم کاستی‌ها و افراط بپردازد. ملت با جهت گیری اصلاحی در مقاطع انتخاباتی، اشتباهات را جبران می‌کند. دادگستری مستقل، به عنوان پاسدار در مقابل دست اندازی دولت و اکثریت به حقوق افراد و اقلیت‌ها، تضمینی است بر عمل کرد روان سیستم. وجود این دو مکانیسم در داخل دموکراسی لیبرالی همانطور که تضمینی است در مقابل برخورد تند، نمایان گر این واقعیت است که هیچ یک از گروه‌های مختلف اجتماعی در تمام مواقع از وضع موجود به طور کامل خشنود نخواهند بود، زیرا مصالحه، دسترسی به توافق بین گروه‌هایی با منافع متفاوت و گاه متضاد است. در این نظام تمامی مردم در تمامی مواقع به طور کامل نمی‌توانند خشنود باشند. اما در مقایسه با سیستم‌های سیاسی - اجتماعی و اقتصادی دیگر، بیشترین بخش ملت در بیشترین بخش زمانی، خشنود هستند.

از نشانه‌های بارز مردم سالاری لیبرالی، مبارزه با هرگونه تجمع قدرت است. چون ملت از پائین باید اداره امور خود را در دست گیرد و امور جامعه روستایی و یا شهری خود را سروسامان دهد، با اداره از مرکز و فرمانبرداری از دستورات مرکز در تضاد است. جامعه دموکراتیک، بنا به طبیعت خود تمرکز زدا است. تمرکز زدایی به نوبه خود نباید به ایجاد تمرکز در کانون‌های جدید مانند مراکز استان تبدیل شود. به سیستم اخذ رأی در ایران توجه شود که به نسبت تعداد نمایندگان هر شهر، افراد ساکن در آن شهر به‌مان تعداد حق رأی دارند. به عنوان نمونه یک تهرانی که می‌تواند به سی نفر در انتخابات رأی دهد، سی برابر قدرت اثرگذاری بر نتیجه نهایی انتخابات دارد تا فردی که منطقه آنان تنها یک نفر نماینده دارد. شرط اول دموکراسی که برابری در تأثیرگذاری (انتخاب کردن و شدن) بر تصمیمات اداره کشور باشد از بین رفته است. حق رأی دادن بر همگان باید یکسان باشد و هیچ فردی را بر دیگری امتیازی نباشد. هرگونه امتیازی برای هر گروه خاص، سبب ضعف دموکراسی و پایه‌ای بر خواست امتیازات خاص توسط دیگر گروه‌ها می‌گردد. در سال‌های اخیر پژوهش‌هایی در باره تمرکز زدایی که کشور را به واحدها حتا کوچک‌تر تقسیم کرده و دموکراسی را گسترده‌تر می‌کند، انجام شده است ۱۰۰

حکومت خودکامه، بنا به سرشت خود، کوشش می‌کند که گزینش دیگری در پیش روی ملت باقی نمانده باشد تا با استفاده از ترس و وا همه ملت از آینده نامعلوم بر دوران فرمانروایی خود،

چندی بی‌افزاید. بدینجهت با تمام قوا کوشش در مخدوش کردن مردم سالاری و همراهی آن با پیشوند و پسوند می‌نماید. ترس و وا همه از برقراری مردم سالاری به بهانه‌های مختلف: پدیده وارداتی، برخلاف جریان تاریخی، عدم آمادگی ملت ایران برای جذب و بکارگیری اصول دموکراسی، برخلاف آموزش‌های مذهبی و فرهنگی، پدرسالاری جامعه ایران، نبود احزاب و جامعه مدنی، دیگر بیش از این نمی‌تواند به عنوان عامل تعویق انداز بکار رود. ایران باید عزم خود را برای تعیین راه آینده که در سایه مردم سالاری، نوید آرامش و سازندگی و در درازمدت افزایش سطح زندگی می‌دهد، یک بار برای همیشه جزم کند. نبود این عزم و اراده منجر به افزایش ناهماهنگی جامعه، ادامه برخوردهای خشن طبقاتی، قومی و مذهبی که نتیجه‌ای جز افزایش شکاف عقب افتادگی در مقایسه با کشورهای که تنها ۲۵ سال پیش در هر آمار اقتصادی در پشت سر ایران قرار داشتند، خواهند شد. بدون تردید، در مقابل برقراری مردم سالاری، مسایل بسیاری در پیش خواهد بود: مقاومت بوسیله نیروهای جذب شده در خلسه فقر و عقب افتادگی، سرگردانی و ندانم کاری ناشی از بی‌تجربگی، تندروی‌های بی‌مورد، سوءاستفاده از آزادی‌های به دست آمده، محدودیت حوزه عمل دولت که به ضعف تعبیر خواهد شد و عوامل منفی بسیار. در مقابل تنها می‌توان به قدرت بالقوه نیروی انسانی ملت و تجربیات تاریخی به دست آمده، دست کم پس از اشغال ایران در ۱۳۲۰ اتکا کرد. این نیروی انسانی که در درازای زمان در بوته تاریخی آبدیده شده، توان انعطاف پذیری و زنده بودن خود را به عنوان یک نیروی مبارز به نمایش گذارده است. این نیروی انسانی از پس از جنگ دوم جهانی دوران پرتلاطمی را پشت سر گذارده و رژیم‌های سیاسی متضادی را تجربه کرده که هیچ یک به اراده ملی بهای درخور را نمی‌دادند. باید توجه کرد که در مقابل ایران یا گزینش مردم سالاری وجود دارد یا افزایش بی‌قانونی و هرج و مرج. راه سومی وجود ندارد.

شاید تجربه تاریخی ایران در پس از جنگ دوم جهانی و مبارزه در راه آزادی و استقلال و تجربه حکومت فردی که پیشبرد اقتصادی و اجتماعی را بدون آزادی سیاسی در نظر داشت و پس از آن حکومت تمامیت خواه که حتا آن دو هدف را نیز مدّ نظر نداشت، به این نتیجه رسیده باشد که تنها راه باقی مانده دموکراسی لیبرال است و دیگر بیش از این نمی‌تواند بدنبال سراب باشد. شکل گیری

مردم سالاری در ایران بر اثر تحولات تاریخی کشور خواهد بود. این تحول به همراه خود این نوید را خواهد داد که استواری مردم سالاری و ریشه دواندن آن، با شتاب و آرامش بیشتر (به عنوان نمونه در مقایسه با عراق) همراه خواهد بود. اکنون به نظر می‌رسد که ملت ایران راه رستگاری خود را در مردم سالاری یافته و برای دست یابی به آن فریاد می‌کشد. می‌توان امیدوار بود که در آینده‌ای نه چندان دور، اراده ملی با مشخص کردن هدف‌های ملی، ایران را با تفاهم بیشتر به آن سوی رهبری کند. در سایه چنین تفاهمی است که پایه اصلی امنیت ملی استوار می‌گردد.

#### زیرنویس

- ۱ - عراق واحد سیاسی است که نه بر مبنای تاریخ و فرهنگ مشترک در درازای زمان شکل گرفته باشد. محدوده جغرافیایی عراق، پس از جنگ اول جهانی به وسیله انگلستان تعیین شد.
- ۲ - شوروی درازترین مرز را با ایران داشت و از نظر ایدئولوژیک در قطب مخالف، اما درگیری با ابرقدرت شرق فراتر از قدرت رزمی ایران و در حیطه رقابت ابرقدرت‌ها و منطقه نفوذ آنان واقع شده بود.
- ۳ - در حالی که ایرانیان کُردها را یکی از تیره‌های این سرزمین می‌شناسند و تا مقدار زیاد شاید چنین احساسی نیز در میان کردها وجود داشته باشد، ایران هیچ‌گاه به طور رسمی چنین مطلبی را اعلان نکرده و وظیفه دفاع از حقوق کُردها را به عهده نگرفته است.
- ۴ - امکان برقراری حکومت اسلامی مشابه ایران در عراق ضعیف است. جمعیت شیعه عراق به دستجات مختلف تقسیم شده و اکثر آنان حامی حکومت اسلامی نیستند. کُردها و سنی‌ها نیز خواهان چنین نوع حکومتی نخواهند بود. قانون اساسی آینده سدی در راه برپایی فوری چنین حکومتی خواهد بود.
- ۵ - در این بخش روی سخن بیشتر در باره ژاپن است تا آلمان. برخلاف ژاپن، آلمان عضو پوپای فرهنگ غرب بوده است. ژاپن پس از جنگ با فرهنگ غرب به شدت بیگانه بود و منطقی است که در برابر استواری لیبرال دموکراسی، مقاومت بیش تری به خرج دهد تا آلمان.
- ۶ - مجله اکونومیست ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۳
- ۷ - بودجه در خواستی اضافی دولت آمریکا برای عملیات نوسازی و نظامی در عراق و افغانستان برابر با ۸۷ میلیارد دلار است که تنها کمتر از ۲ میلیارد برای افغانستان در نظر گرفته شده است. رقم ۸۵ میلیارد برای عراق از تولید ناویژه سالانه ایران (۷۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۲) بیشتر است.
- ۸ - بنا بر نظر امانوئل کانت Emmanuel Kant (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴) - کشورهایی که دولت آن بر پایه رأی آزاد ملت تعیین شده‌اند، برای حل اختلاف با یک دیگر، دست به جنگ نخواهند زد. «صلح جاودان» به دست خواهد آمد. کشورهای اتحادیه اروپا می‌توانند نمونه بارز نظریات کانت باشد.
- ۹ - دموکومت غیر دمکرات که دارا بودن اسلحه‌های هسته‌ای را به طور رسمی اعلان کرده‌اند، چین دارای دیکتاتوری حزبی است و تنها پاکستان است که به صورت فردی اداره می‌شود و امکان ادامه اداره فردی آن در آینده نیز وجود دارد.
- ۱۰ - رجوع کنید به: دکتر هوشنگ طالع، «شهرستان» یگان مناسب برای رسیدن به مشارکت ملی در امر اداره امور ملی، انتشارات آرمان خواه. ۱۳۷۹ خورشیدی. بر طبق این طرح مردم هرزیستگاه (اعم از شهر و روستا) که شهرستان نامیده می‌شوند، با رأی مستقیم خود انجمن شهر را برمی‌گزینند. دیگر اختلافی بین شهر و روستا قابل نمی‌گردد. در زمان انتشار مطالعه، کشور دارای ۲۸۲ شهرستان بود که بنا به احتیاج می‌تواند افزایش یابد.

## صد ساله گذشته ایران و پیکار جامعه ایرانی با مدرنیته (تجدد) آگورا در یک نظام بسته

داریوش همایون

✓ ما در ایران با توده مردمی که چشم‌شان به دست و دهان رهبران مذهبی باشد و باورهای دینی ذهن‌شان را بر روشنرایی ببندد و برای خواندن و اندیشیدن نیاز به اصلاح دینی داشته باشند سر و کار نداریم. عنصر دینی در حکومت در موضع دفاعی است و رهبران مذهبی آن از منفورترین فرمانروایان در تاریخ اخیر ایران شده‌اند.

✓ اصلاح در دین امروز بیشتر به معنی یافتن راههای عملی برای کساندن دین به خانه و مسجد برای اهلس است.



✓ آیا ما لوتری لازم داریم که از میان پیچ و خمهای فقه پویایش تازه برای مان کشف کند که می‌توان از دین خوانش (قرائت)های گوناگون داشت که گاهی قبض و گاه بسط می‌یابند و تا ولایت فقیه می‌کشند؟ کدام لایه جمعیت ایران است که برای فراهم کردن بهترین آموزش فرزندان خود نیاز به دست رهاکننده اصلاحگران دینی داشته باشد؟ کدام لایه جمعیت ایران پیشرفته‌ترین کشورهای غرب را جامعه آرمانی خود نمی‌شناسد؟ ما هنوز بخشهای واپسمانده جمعیت خود را داریم - مانند هر جامعه دیگر - ولی برویهم ایرانیان در رسیدن به جهان همروزگار خود کمتر با موانع فرهنگی و فلسفی و بیشتر با موانع مادی و سیاسی روبرویند.

جامعه‌شناسان تغییر «پارادیم» یا سرمشق آرمانی است که ما تازه امروز داریم به آن می‌رسیم. در آن ژرفای تیرگی و نادانی که جامعه مذهبی ایرانی سده نوزدهم می‌بود و تسلط «علما» بر اندیشه و روان مردمان، هر اصلاحی از بااندیشی موقعیت روحانیت در جامعه آغاز می‌شد. گروههایی می‌خواستند بر قدرت روحانیت بیفزایند و استدلال می‌کردند که «مذهب هر چه بیشتر» سلاح موثر در رویارویی با خطر اروپاست. با کاربرد بیشتر و سختگیرانه‌تر مذهب به دست کسانی که از همه صلاحیت بیشتر دارند، یعنی روحانیان، ایران خواهد توانست به قدرتی بازگردد که امت اسلامی در آن دوران زرین اسلام می‌داشت - هنگامی که دین در کامل‌ترین صورت خود اجرا می‌شد. اگر هم پیغمبر و امامان صدر اسلام دیگر نبودند، «علمای امت» بودند که در یک حدیث نبوی (یکی از صدها هزاری که در یک دوران هزار ساله بی‌هیچ کنترل نقل یا ساخته شد) درباره‌شان گفته شده است «علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل» - البته این حکم بسیار پیش از پدید آمدن آن «علما» داده شده بود. اصولیان از این گروه بودند و در کارزاری سخت که هر جا پای استدلال بسته می‌ماند دست طلاب و چماق‌هاشان باز می‌شد بر اخباریان چیره شدند. آن جنگ بر سر «فقه پویا» به اصطلاح اصلاحگران امروزی و تازه‌ترین تحفه نوغ پروتستانهای اسلامی و لوترهای عصر، با فقه سنتی در گرفت. اصولیان می‌گفتند فق‌ها می‌توانند احکام شرع را تاویل و با اوضاع و

دین بسیاری چیزهاست: آموزه یا دکتترین است که پایه دین است؛ فولکلور مذهبی است که بیشتر جای آموزه را می‌گیرد. اما در عمل عنصر مهم‌تر دین «روحانیت» یا دستگاه مذهبی است؛ قدرتی است که آن دستگاه توانسته است به چنگ آورد و کنترلی است که بر جامعه دارد. روحانیت است (عنوانی که علمای پیشین پس از آشنائی ایرانیان با علم واقعی به خود داده‌اند) که آموزه را دستکاری می‌کند و فولکلور مذهبی را که می‌تواند ربطی هم به آموزه نداشته باشد تشویق و از آن بهره برداری می‌کند. دین در جامعه مانند هر جنبه دیگر زندگی اجتماعی اساسا در قلمرو سیاست و قدرت تحقق می‌یابد و هیچ مهم نیست که سیاست و قدرت در آموزه یک دین چه جایی داشته باشد. در شرایط مساعد، هر پایگان دینی، هر روحانیتی، به‌مان گونه رفتار می‌کند. اسلام و مسیحیت نمونه‌های خوبی هستند. اصلاح دینی که در ایران به سده نوزدهم بر می‌گردد، مانند هر جامعه و فرهنگ دین مدار، به معنی سازگار کردن دین با جهان همروزگار بوده است. تکانه shock برخورد با اروپای جهانگیری که برتری خردکننده نظامی آن تنها جلوه‌ای از تواناییهای بهت‌آورش بود ایرانیان را ناگزیر از اصلاحات کرد که با آن جهان بینی مذهبی ناچار به معنی اصلاح مذهبی می‌بود و اشکال نیز از همانجا برخاست زیرا چنانکه دیدیم و باز می‌بینیم اصلاح دینی با معنی، که اجازه مدرن شدن به یک جامعه اسلامی بدهد، نشدنی است و مدرنیته را در جامعه اسلامی به اصلاح دینی نمی‌توان بست. چاره در تغییر نگرش و به گفته

و پندارها را به آن بخشند، بیشتر از پیامدهای نامنتظر آن پیروزی است که چند گاهی سخن آخر به شمار می‌رفت. پس از آن بود که مردانی از دل حوزه و از دهلیزهای قدرت بیرون آمدند و به قلب مسئله اصلاح دینی زدند — به اینکه حکومت به نام و به دست که باشد؟ آن‌ها برای آشتی دادن دین با علم و تکنولوژی — که بیان مودبانه‌تر بیرون بردن علم از زیر سایه دین است — مشکلی نداشتند. این راه را اندیشه وران بیشمار از همان قرون وسطا، نخست در جهان اسلامی و سپس در اروپای مسیحی، به بهای گزاف کوبیده بودند. روحانیت شیعی ایران که همواره به قدرت اندیشیده است پس از آنکه بیش از صد سال را به ایستادگی در برابر آموزش نوین گذرانده بود به آسانی می‌توانست از علم و تکنولوژی غربی اسباب پابرجائی قدرت خود را بگیرد و هیچ دشواری در کنار آمدن با مظاهر مادی فرهنگ غرب نمی‌داشت. از این گذشته سال‌ها پیش از آنکه اسلام بنیادگرا قدرت را در دست گیرد جاده صاف کنانی مانند بازرگان (دسته چاقو) و هم‌تایانش در دربار شاهنشاهی، (فیزیک اسلامی) به علم رنگ اسلامی داده بودند و آن را به اندازه کافی و به حد خود پائین کشیده بودند. دگرگونی ژرف پس از پیروزی توحید بر شرک (می‌توان ادعاهای نظریه پردازان انقلاب را در صورت مبتذل اصلیشان بکاربرد) در بیرون از جهان مذهب روی داد. جامعه‌ای که دین را برفراز گذاشته بود نه تنها به واقعیت فاشیسم مذهبی، که فرا آمد هر حکومت دینی در زمانه ماست، پی برد بلکه بیربط بودن گفتمان دینی از جمله اصلاح مذهبی را دریافت. مسئله از پایه بد طرح شده بود. ایران سده بیستم شباهتی به اروپای رنسانس نداشت و لازم نبود مشکل فرهنگی و فلسفی خود را با پیمودن همان مراحل بگشاید. برطرف کردن تضاد سنت و تجدد با خشونت آمیزترین وسائل و در کوتاه‌ترین زمان بر جامعه‌ای سده بیستمی — از بسیاری جهات مادی و فرهنگی — تحمیل شده بود. روحانیت، خود را نشان داده بود. دیگر نمی‌شد پیشرفت را از دینی که سودای حکومت داشته باشد انتظار داشت — بی‌اصلاح دینی یا با آن.

بحث فرهنگی و اینکه همبای اسباب و ظواهر مادی تمدن غربی، ارزشهای این تمدن را نیز می‌باید گرفت برای گروهی که به کمک آن اسباب و ظواهر توانسته بود بر کشوری مانند ایران سوار شود و پائین نیاید زائد بوده است. برای جامعه‌ای نیز که عملاً عرفیگرا شده چنین بحثی پایان یافته است. خود رهبری مذهبی هم می‌داند که با ارزش‌هایش هیچ بخش با اهمیتی از جمعیت ایران را نمی‌تواند پشت سر خویش گرد آورد. از ارزش‌ها به تباه‌ترین شیوه‌ها دفاع می‌کنند اما نه از آن جهت که رستگاری جامعه در آن ارزش‌هاست. ارزش‌ها نام محترمانه‌ای برای وضع موجود است. تضادفی نیست که ضد ارزش را آخوندها به فارسی راه دادند. این اصطلاح بی‌معنی که چپگرایانی نیز بکار می‌برند، خط ناکذشتنی میان فرمانروا و فرمانبر، میان مجاز از یک سو و ممنوع یا اجباری از سوی دیگر را — هردو در جهت حفظ وضع موجود — می‌کشد. برای اصلاحگران دینی نیز آنچه در یک نظام ولایت فقیه ارزش بحث دارد سرچشمه قدرت است: آیا یک عده اخوند که دیگر لازم نیست فقیه باشند حق الهی بر حکومت دارند؟ این بحثی اساسی است ولی بیش از اصلاح دینی به فلسفه سیاسی ارتباط دارد — مانند حق الهی پادشاهان در سده‌های هفده و هژده اروپا. این اصلاحگران با درگیر شدن در چنین بحثی در واقع از رده اصلاحگران دینی در می‌آیند و در ردیف دیگر پیکارگران جامعه مدنی قرار می‌گیرند.

صد و پنجاه سال روشنفکران و بیداران ایران در آرزوی اصلاح دینی بودند تا ایران نیز مانند اروپا بتواند به علم جدید دست یابد و نیروهای جامعه را آزاد کند. در بیشتر این صد و پنجاه سال آنچه از اصلاح دینی بدستشان آمد

احوال سازگار کنند. اخباریان باب اجتهاد را در چهارچوب بسته‌تر قرآن و سنت (حدیث) می‌خواستند. اصولیان می‌دیدند که پیشرفت زمانه اختیار را از دست روحانیت بدر می‌آورد و نگهداری قدرت، انعطاف پذیری بیشتر می‌خواهد. آن‌ها برنده شدند و در همان نخستین دهه‌های سده نوزدهم، پویائی فقه را نه به آزاد اندیشی بلکه به نتیجه منطقی آن، نظریه ولایت فقیه رساندند. اینکه بیشتر آخوندها در گذشته با ولایت فقیه مخالف بوده‌اند همان اندازه ارزش دارد که بعداً بیشترشان با آن موافق شدند و امروز هم نظرشان بستگی به سهم خودشان دارد. مهم آن است که از فقه پویا بیش از همه ولایت فقیه را می‌توان بیرون کشید؛ اسباب آن همه فراهم است: نقش بنیادی فقه که در مرکزی بودنش شک ندارند، و اختیار فقیه به دستکاری آن — نامش را اجتهاد، تاویل، هر چه بخواهند بگذارند. اگر هم کسی بگوید نیازی به آخوند نیست و افراد خودشان می‌توانند فقه را دستکاری کنند نه هنری کرده است و نه تفاوتی می‌کند؛ سرانجام گروهی که زور مذهبی بیشتر دارد به زور همان فقه سوار خواهد شد و ولایت را برقرار خواهد کرد. عمده آن است که چه چیز را پایه قرار دهیم.

اصلاح دینی اصولیان — همچنانکه اصلاح دینی بعدی شریعتی و خمینی — مشکل دین در جامعه آن روز را حل نکرد و آخوندها همچنان گلوی مردم را می‌فشردند. اصلاح طلبان نمی‌توانستند گشاده‌تر شدن دست رهبران مذهبی یا دردست گرفتن قدرت را از سوی آنان از مقوله اصلاح دینی بشمرند. شیخیان، شیعه کامل را علم کردند که می‌بایست بالاتر از علما قرار گیرد، ولی اصلاح دینی یک مدعی زورمندتر قدرت نمی‌خواست و کار شیخیان به جایی نرسید و همین بود که راه را بر بایبان گشودند. بایبان نخستین حمله گسترده و جدی را به روحانیت کردند که نویدهای فراوان می‌داشت ولی دست زدنشان به تروریسم، بهانه به دست روحانیت داد که نه تنها آنان را درهم شکنند بلکه موقعیت لرزان خود را نیرومندتر از پیش کند. بایبگری پا نگرفت و در بهائیگری، برکنار از شیعیگری، مگر در عادت دوراندختنی تکیه بر حدیث، تحول یافت. نیاز به اصلاح دینی شیعه که تنها در ذهنهای واپسمانده زمان واقعیت داشت برنیاورده ماند. از آن پس اصلاحات دینی، همه بازخوانی شیعیگری سنتی بودند و هیچ پاسخی به مسئله واپسماندگی جامعه ایران نمی‌دادند که انگیزه اصلاح دینی می‌بود. جمال الدین که شخصیتی ساختگی بود، مانند نامش، با پیام اتحاد اسلام آمد که طلی بلندبانگ بیش نبود. شریعت سنگلجی خواست مذهب را از پاره‌ای خرافات آن بپالاید ولی روحانیت صف آراست و صدای تنهای او را خفه کرد. شریعتی کوشید شیعیگری را از جامه سیاه (و خونین) صفوی آن بدر آورد و در خلعت سرخ (و خونین) انقلابیگری جهان سومی و همان چپ شیک دهه‌های پنجاه تا هشتاد بپوشاند. او بر پیراهنی کهنه وصله‌ای تازه دوخت که همان اندازه ناساز و ناهنگام anachronistic و از روح زمانه، از آزادی پیش تازنده، بیگانه بود؛ و نه یک، بلکه دو گام خطرناک به پس به شمار می‌آمد. طرح او با پا نهادن بنیادگرایی خمینی به میدان همزمان افتاد و در خدمتش درآمد. خمینی، سیاه و سرخ هردو را از آن خود کرد. در ایران انقلابی آن دهه‌ها، در فضائی که هیچ زیاده روی و پسروی ناپسند نمی‌نمود، و مردمان بیشمار آماده بلکه مشتاق بودند که خود را از زبور اخلاق و خرد و گاه زندگی، بپیرایند، اصلاح دینی رادیکال شریعتی و خمینی — تنها اصلاح دینی ممکن در بافتار context تشیع و فقه پویا و «پارادیم» کربلا — سرانجام به پیروزی رسید.

موج تازه اصلاحگری دینی برای آنکه اسلام را در بستر پیشروترین گرایشهای زمان گذارند و توانائی دوام آوردن در جهان آزاد شده از افسانه‌ها

برترند) می‌رسد، و رهبر که زمانی لازم می‌بود فقیه باشد و بعد به یک گردش قلم دیگر چنان لزومی نداشت، رهبری را، تا حد مداخله در احکام الهی، از محمد می‌گیرد. گروه دیگر می‌گوید این مردم هستند که حق الهی حاکمیت به آن‌ها می‌رسد. این اختلاف از نظر سیاست روز و مبارزات درونی نظام اسلامی بی‌اهمیت نیست ولی کل بحث نامربوط، اگر نه خنده آور، شده است. اصلاحگران دینی برای اصلاح دین چاره‌ای جز مراجعه به خود آن ندارند، و خودشان می‌دانند که با این وظیفه ناممکن در یک بافتار مذهبی چه کنند. ولی اگر بحث برسر اصلاح جامعه و چاره کردن واپسماندگی است نمی‌توان منتظر تفسیرهای متفاوت از آیات و احادیث نشست. ما در سده بیست و یکم بسر می‌بریم. اصلاحگران مذهبی، و سنت‌گرایان نیز، در یکی دو سده گذشته بسیاری از آنچه را که در قرآن و حدیث آمده است نادیده گرفته‌اند. دیگر کسی در دانشگاه‌های کشورهای اسلامی درباره جن چیزی نمی‌گوید یا ستارگان را گلمیخ‌هائی برآسمان نمی‌خواند (عربستان سعودی و «دانشگاه‌ها» یش به کنار). مودودی حق داشت: مجموعه ارزش‌ها و دیدگاه‌های فلسفی غرب در ایمان مسلمانان مداخله نمی‌کند. ولی به شرط آنکه مانند مسیحیان با متنهای مقدس رفتاری گزینشی در پیش گیرند و جاهای بسیاری را ندیده انگارند. اگر علوم دقیق را می‌توان از حوزه دین بیرون برد، در سیاست و اقتصاد و جامعه‌شناسی هم می‌توان و می‌باید متون مذهبی را کناری نهاد و پاسخ‌ها را بیرون از اسلام و اصلاح دینی جستجو کرد. این کاری است که حکومت‌ها در اسلام از همان سده اول هجری کرده‌اند. هیچ حکومت اسلامی کارش با خمس و زکات، و بی‌مجموعه مقررات و قانون‌ها و نهادهای غیر شرعی نگذشته است.

نقش دولت را در سپری شدن اصلاح دینی نباید دست کم گرفت. عرفیگرایی در اسلام با پایه‌گذاری دولت اسلامی شکل گرفت. حکومت‌ها در هر جا بیدرنگ متوجه نابسند بودن اسلام به عنوان نسخه‌ای برای کشورداری شدند. آن‌ها به نام عرف به شیوه‌های اداری غیر اسلامی سرزمینهای برگشتند که مردمشان «به رضا و رغبت» و به شمشیر جنگجویان بدوی بیخبر از اسلام، و در معامله‌ای از هر دو سو منفعت با خداوند، به دین تازه مشرف می‌شدند. (فرمول، نقص نداشت. عرب تشنه سوخته اگر پیروز می‌شد دستش بر هر چه می‌خواست گشوده بود و اگر کشته می‌شد به بهشت و لذت‌های حسی آن می‌رسید. امروز نیز مردانی که به نعمت‌های همین جهان خرسندند، کامیازهای عرب را با وعده پرش‌آنی از این جهان به بهشت و حوریان - شمار چند ده تائی آن‌ها را نیز ذکر می‌کنند - و جوی شیر و عسل دل‌بهم زن، به کشتن و کشته شدن می‌فرستند.) آهنگ عرفیگرایی بویژه در دو سده گذشته به سبب افزایش نقش حکومت‌ها در گسترش زیرساخت‌های اجتماعی و اقتصادی تندتر شده است. نبرد اصلاح دینی هنوز در جبهه الهیات جریان دارد ولی نبرد عرفیگرایی در جبهه بزرگ‌تر توسعه اقتصادی و اجتماعی جنگیده می‌شود.

\* \* \*

اصلاحگران درون که زیر نام روشنفکران اسلامی یا ملی مذهبی یا دوم خرداد می‌آیند، و بیرونیانی که سرنوشت خود را بدان‌ها بسته‌اند و آینده‌ای جز در جمهوری اسلامی تعدیل شده و دربرگیرنده یاران مهجور اقتاده برای خود نمی‌بینند، در وضعی نومیدانه‌اند. آن‌ها نه تنها برضد یک مافیای کوتاه نیامدنی که بهتر از آن‌ها، هم کارکرد قدرت را می‌شناسد و هم به موقعیت هراس آور خود آگاه است؛ و نه تنها در برابر جامعه‌ای، هشاد در صد جمعیت، که اندک اندک به پایان تحمل خود می‌رسد؛ بلکه برضد زمان می‌جنگند. اصلاحاتی که می‌خواهند حتی اگر انجام پذیر باشد به جایی نخواهد رسید.

فرورفتن هر چه بیشتر در باورهائی بود که مایه واپسماندگی شمرده می‌شد. در انقلاب اسلامی، کامیاب‌ترین جنبش اصلاح دینی به پیروزی رسید و آن روشنفکران و بیداران آرزو کردند که کاش اصلاح دینی روی نمی‌داد. امروز کسانی از یک موضع اصلاحگرانه ریشه‌ای‌تر به دین می‌نگرند ولی جامعه و زمان از آن‌ها درگذشته است؛ اصلاح دینی سپری شده *passé* است. ما در ایران با توده مردمی که چشمشان به دست و دهان رهبران مذهبی باشد و باورهای دینی ذهنشان را بر روشنائی ببندد و برای خواندن و اندیشیدن نیاز به اصلاح دینی داشته باشند سر و کار نداریم. عنصر دینی در حکومت در موضع دفاعی است و رهبران مذهبی آن از منفورترین فرمانروایان در تاریخ اخیر ایران شده‌اند. (در انتخابات مجلس ششم پس از آنکه شورای نگهبان انتخابات چند شهر را باطل کرد مردم خشمگین در شهرهای سنتی مانند خلخال ریختند و خانه امام جمعه را آتش زدند). دین هر چه بیشتر برای مردم به زندگی خصوصی - بیشترش فولکلور مذهبی - می‌رود. آنچه رویای اصلاحگران دینی می‌بود بی‌مداخله آنان تحقق می‌یابد. دیگر نیازی به اصلاح دینی در معنای پروتستانیسم اسلامی نداریم. اصلاح در دین امروز بیشتر به معنی یافتن راه‌های عملی برای کشاندن دین به خانه و مسجد برای اهلس است. دهه‌ها می‌پرسیدند آیا یک جنبش پروتستان در اسلام با پارهای احکام تاویل‌ناپذیرش ممکن است؟ امروز می‌پرسیم آیا چنان جنبشی در یک جامعه از بند آخوند رسته لازم است؟ آیا ما لوتری لازم داریم که از میان پیچ و خمهای فقه پویایش تازه برایمان کشف کند که می‌توان از دین خوانش (قرائت)های گوناگون داشت که گاهی قبض و گاه بسط می‌یابند و تا ولایت فقیه می‌کشند؟ کدام لایه جمعیت ایران است که برای فراهم کردن بهترین آموزش فرزندان خود نیاز به دست رهاننده اصلاحگران دینی داشته باشد؟ کدام لایه جمعیت ایران پیشرفته‌ترین کشورهای غرب را جامعه آرمانی خود نمی‌شناسد؟ ما هنوز بخش‌های واپسمانده جمعیت خود را داریم - مانند هر جامعه دیگر - ولی برویهم ایرانیان در رسیدن به جهان همروزگار خود کمتر با موانع فرهنگی و فلسفی و بیشتر با موانع مادی و سیاسی روبرویند.

از اینجاست که دیگر اصلاح دینی نیز در جبهه سیاسی جنگیده می‌شود. اصلاحگران و حکومت‌کنندگان، مگر برسر حق حکومت کردن کشمکش عمده‌ای با هم ندارند (از چند یادگار هزار ساله که هیچ کس سخنانشان را جدی نمی‌گیرد و زنگ تفریح این نمایش غم‌انگیزند می‌توان گذشت). بالا بردن سطح آموزشی، گسترش همه‌سویه مناسبات با جهان بیرون، حقوق رو به افزایش زنان؛ در هیچ یک از این زمینه‌ها نیست که دست کم در سطح بحث، دیوار ناگذشتنی می‌انسان کشیده باشد. حتی در مسئله ناموس که برای همه اسلامیان از اندونزی تا نیجریه حیاتی است، حکومت اسلامی هر روز کوتاه‌تر می‌آید. یک نماینده مجلس، از نظریه پردازان مافیای اسلامی که سفرهای خاکسارانه گاهگاهی به لندن می‌کرد، دل به حال دانشجویان دانشگاه دخترانه در قم سوزانده بود که از نبود دانشجویان پسر افسرده‌اند. او این پیام چند سال پیش رفسنجانی را تکرار می‌کرد که بهتر است انرژی جوانان در ماجراهای عشقی صرف شود تا به اندیشه سیاست نیفتند (اینان البته از انرژی جوانان خبر ندارند). مقایسه‌ای نه با افغانستان که با ترکیه و کشورهای نفتی خلیج فارس نشان می‌دهد که چه اندازه مسائل در ایران حل شده است.

اصلاحگران و حزب الهی‌ها از یک جا آغاز می‌کنند. هردو حاکمیت را از آن خداوند می‌دانند. یک گروه می‌گوید این حق به موجب ولایت مطلقه محمد به امامان و از آن‌ها به علما (که به موجب حدیث از انبیاء بنی اسرائیل

هبوط کشوری که سراسر نوید بزرگی بود به درکات جمهوری اسلامی شدند، نه تازه است نه نیاز به تجربه بیست و چهار پنج ساله انقلاب می‌داشت. حتا بی‌زندان هشت ساله نیز می‌شد این امر بدیهی را دید که اسلام با برابری و آزادی هیچ میانه‌ای ندارد و با هیچ ترفند فقهی و کش دادن و فشردن شریعت نمی‌توان فاصله ذاتی زن و مرد، باورمند و ناباور، مسلمان و غیر مسلمان و شیعه و سنی و فرقه‌های دیگر را در یک نظام اسلامی پر کرد (بیشتر دنیای اسلامی به برکت امپریالیسم از برده داری پاک شده است، اگر چه آن نیز در اسلام هست.) با هیچ تاویلی، که اگر هم ممکن باشد، با تاویل دیگری می‌توان آن را ناچیز کرد و پس گرفت، نمی‌توان قانونگزاری را از شرع، از حکم الهی و سنت مقدس، جدا کرد. هیچ فقیهی نمی‌تواند آزادی عقیده و گفتار را آنجا که به نقد آزادانه و بیرون آمدن از اسلام می‌رسد اجازه دهد. اصلا همین که فقیهی می‌باید، تا بگوید چه خوب و چه بد است انکار آزادی و برابری حقوق، حقوق طبیعی و نه الهی، فرد انسانی است که در اعلامیه جهانی حقوق بشر گرد آوری شده است.

با اینهمه ما در دگرگشت (تحول) فرهنگی و سیاسی خود به پایه‌ای فرو افتاده‌ایم که می‌باید از دریافتن فریافته‌های پانصد ساله رنسانس، بلکه دو هزار و چهارصد ساله مکتب هلنیستی اسکندرانی، شادمان باشیم و آن را سنگ بنای بازسازی و نوزائی جامعه خود گردانیم. چیزی که اهمیت این سخنان را بیشتر می‌کند (بجز پایه نظری و ساخت استواری که نوشته‌های بیرونیان با همه نگاه بنده نوازانه‌شان به «بیان نامه» به آن نرسیده است) شرایط گفتن آنهاست - از سوی یک انقلابی با اعتبارنامه‌های خدشه ناپذیر، و در زندانی که بیم مرگ در هر لحظه‌ای هست. (او با نگاهی به گرمابه مرگرای سعید امامی پیشاپیش اعلام داشته که اهل خودکشی نیست و دست رژیم را تا اندازه‌ای بسته است). نویسنده بیان نامه با چنان روشنی مسئله را برهنه می‌کند که شایسته است ملی‌مذهبیان، و ملی‌جمهوریخواهان بیرون از او بیاموزند و اینهمه موضوع بریدن از دین را در کشورداری، در اداره و قانونگزاری، زیر عبارت پردازی‌های بی‌معنی پنهان نکنند. او همفکران بیشمارش را در ایران فرا می‌خواند که به نافرمانی مدنی روی آورند، نترسند و از نیمه کاری بیرون بیایند. چنین فراخوانی بی‌تردید بازتابهای خطرناک برای رژیم خواهد داشت و هراسی که در دوم خردادیان، بویژه در بیرون، برانگیخته بی‌پایه نیست. ایران در شرایطی بسیار قابل مقایسه با رژیمهای ورشکسته و رو به فئای اروپای خاوری دهه هشتاد، روشنفکرانی را یافته است که سخن آخر را به زبان می‌آورند؛ هیچ پرده‌ای را ندیده نمی‌گذارند و به زندگی در دروغ (عنوان کتاب هاول) پایان می‌دهند.

یکبار دیگر نام مشهوری از کنج زندان چالشی می‌کند که کار زیادی دربرابرش نمی‌توان کرد. در چنین شرایطی چالش هرچه بزرگ‌تر، دست رژیم دربرابرش بسته‌تر می‌شود. آقای گنجی دیگر در ردیف روشنفکرانی نیست که سردار تاریکخانه بیش از نود تن آن‌ها را به روایت رسمی کشت و سر به نیست کرد. او تشنگان خون خود را با معمائی ناگشودنی روبرو کرده است. سیر اندیشه کسی چون او، از پاسداری انقلاب تا طغیان بر هر چه انقلاب بر آن ایستاده بود، از جمله دروغهای تاکتیکی که خمینی به مردم گفت و در بیان نامه آورده شده است، پایان گرایش ملی‌مذهبی را در خود دارد. او زودتر به پایان راه رسیده است زیرا دندان رسیدن به مقام در این رژیم را کنده است. دیگران در طمع خام خود، یا صرفاً برای جلوگیری از جریان نیرومند مشروطه خواهی که در جامعه ایرانی منتشر می‌شود، هنوز دست بردار نیستند. یک رئیس پیشین دانشگاه تهران در پوزش گونه‌ای از چند دهه گمراهی، با آنکه ملی‌مذهبی را رو به مرگ اعلام می‌دارد و اصول

فسادی که مانند پوستی بر پیکره سیاسی کشیده شده است و بی‌آن خواهد مرد و سنگینی تکان نخوردنی اسلام رادیکال کار را از این‌ها گذرانده است. همه این مدافعان مرده ریگ انقلابی، که هرچه را به یک جمهوری می‌بخشایند، به این معنی که تا مرز غیر ممکن با آن راه می‌آیند، کمر به رهانیدن جمهوری اسلامی از تنگنایی بسته‌اند که از درون و بیرون تنگ‌تر می‌شود. این تنگنایی است که بی‌آنکه خود متوجه باشند به‌مراه رژیم اسلامی در آن گیر کرده‌اند. استدلالهای آنان که همه نشانه‌های پوزشگری را دارد بیش از آنکه دیگران را متقاعد کند خودشان را به سترونی اندیشه انداخته است. کوشش برای آشتی دادن اسلام و دموکراسی؛ میان ایمان (که جای چون و چرا نمی‌گذارد و گرنه ایمان نیست) و عقل به معنی خرد نقاد که نه مقدس می‌شناسد نه هیچ چیز را فراتر از بحث آزاد تا حد دوراندختن؛ میان حکومت شرع که بنای آن بر تسلط بر همه شئون زندگی شخصی و اجتماعی، و بر طبقه بندی و تبعیض و برتری و فروتری ذاتی مردمان است با جامعه مدنی، و دست و پا زدن برای یکی شمردن جمهوری و دموکراسی، نمونه هائی از بن بست است که از حکومت اسلامی به واپسین خط دفاعی آن سرایت کرده است.

در میان آن‌ها روانهای دلاوری پیدا شده‌اند، به شماره فزاینده که آگاه از سترونی اسلام در عمل و اندیشه سیاسی، و خسته از سازش‌ها و نیمه کاریهای ملی‌مذهبی (همه سیاست پیشگان و روشنفکران میانه گیری که تنها در نقش واسطه و محلل و زمینه ساز رادیکالیسم مذهبی از کاری برآمده‌اند) از بن بست بیرون می‌زنند. آقای اکبر گنجی که چند سال پیش سردار بساز و بفروشی و ماشین ترور او را در تاریکخانه اشباح رسوا کرد و بهای آن را با زندان هشت ساله خود می‌پردازد با انتشار بیان نامه (مانیفست) خود از دل زندان رژیم راه را برای برونرفت از این بن بست و رهانیدن اذهان روشنفکران اسلامی از زندان عادت‌ها و محدودیتهای خودساخته گشوده است. از میان گروه بزرگ روشنفکران اسلامی اصلاحگر و تجدید نظر طلب، او از همه پیشتررفته است زیرا به درستی دریافته است که استدلالی که نیمه کاره از بیم یا ملاحظه کاری سیاسی رها شود فلج اندیشگی را بیشتر می‌کند. او زودتر از دیگران دریافته است که برای روشنفکر بودن، نخست می‌باید اسلامی را کنار گذاشت که البته ربطی به باورهای شخصی ندارد. از این مهم‌تر، او و همفکرانش دریافته‌اند که سیاست نیمه کاره و آشتی دادن آشتی ناپذیر و همه چیز برای همه کس بودن، که ویژگی عمده گرایش ملی‌مذهبی است، تنها به افراطی‌ترین گرایش‌ها میدان می‌دهد.

اسلام در سیاست، به معنی بهره برداری از احساسات مذهبی، در واقع فولکلور مذهبی و دامن زدن به خرافات؛ و در حکومت، به معنی قانونگزاری زیر نفوذ مذهب و گردن نهادن به رهبری آخوند، و در فرهنگ، به معنی مرده پرستی و اعتقاد به معجزات؛ و در اندیشه به معنی تکیه بر متن‌ها و سرمشق‌های مقدس؛ یک نتیجه ناگزیر بیشتر ندارد: تسلیم شدن به عوامفریبانه‌ترین شعارها و پذیرفتن ریاکارترین روحانیان. بازی با دین در کشورداری به معنی از پیش پذیرفتن چیرگی تعصب بر اندیشه و عمل سیاسی است. ملی‌مذهبی و هم نشینانش در بیرون، دادن امتیازاتی را به احساسات مذهبی مردم که هیچ معلوم نیست همان باشد که فرصت طلبانه در پی بهره برداری از آن هستند چنان لازم می‌شمارند که گرایشهای دموکراتیک خود را که برای آن‌ها همان جمهوریخواهی است - درون‌ه‌اش هر چه می‌خواهد باشد - به اندازه‌اش کوتاه و بلند می‌کنند.

آنچه انقلابی و مذهبی ملی‌متعصب پیشین می‌گوید، یکی از بیشمارانی که زندگیهای خود را داربست بالا رفتن ناسزاوارترین ساختند و شاهد ناباور



خواهی را در محافل رژیم اندکی پیش‌تر می‌برد. پرهیب (شیخ) مشروطه خواهی به صورتهای گوناگون بر جمهوری اسلامی افتاده است. آقای گنجی در ادامه همان اشتباه، جمهوریخواهی‌اش را در برابر دیکتاتوری ولایت فقیه می‌گذارد. او با «مشروطه خواهی» حجاریان مخالف است زیرا به نظرش مشروطه (مشروط) با دیکتاتوری یکی است و تنها شکل دمکراتیک حکومت، جمهوری است. بیان نامه جمهوریخواهی او هدفی جز برداشتن ولایت فقیه و حکومت اسلامی ندارد و اگر ضرورت برطرف کردن کزروی عمدی حجاریان نمی‌بود به قرار دادن مشروطه خواهی در برابر دمکراسی نمی‌کشید. اما این بحث‌ها اکنون فرعی است؛ و از یک انقلابی پیشین‌آهیم در زندان نمی‌توان انتظار داشت که به مشروطه و مشروطه خواهی پردازد. مسئله در این است که ولایت فقیه اکنون از هر سو زیر حملاتی افتاده است که از آنجان بدر نخواهد برد. انجمنهای اسلامی دانشجویان که به رغم همه کوششهای رژیم دارند دفتر تحکیم وحدت خود را سنگر مهمم پیکار آزادیخواهی می‌کنند از موضع قانون اساسی خواستار برکناری رهبر و ولی فقیه‌اند. یک نماینده پیشین مجلس و از صداهای نیرومند اصلاح طلبی، در یک «فیلیپیک» تمام عیار (اصطلاحی که درباره سخنرانیهای کوبنده دموستن بر ضد فیلیپ مقدونی و در دفاع از دمکراسی رو به مرگ آتنی بکار می‌بردند) حیثیتی برای او نگذاشته است. اصلاح طلبان دم از تغییر قانون اساسی و محدود کردن اختیاراتش می‌زنند و دمکراتهای اسلامی اصلا منکر جمهوری اسلامی و نقش دین در حکومت شده‌اند.

زمان بحث واقعی مشروطه خواهی و گذاشتن جهان بینی تجدید در صورت نو شده و روزآمد up to date آن در برابر گرایشهای دیگر و در خود ایران خواهد رسید و مشروطه خواهان می‌توانند صبر کنند. بحث اکنون میان اصلاح طلبان و ملی‌های مذهبی و مذهبی‌های ملی از یک سو، و نویسنده بیان نامه از سوی دیگر است که در بریدن کامل خود از انقلاب و حکومت اسلامی، سخنگوی ده‌ها میلیونی شده است که از این هردو بریده‌اند. ملی‌مذهبیان که از جمهوریخواهی بیان نامه هیچ گله‌ای ندارند از پیامدهایش برای جمهوری اسلامی به هراس افتاده‌اند. آقای اکبر گنجی رهیافت approach لاک پشتی (حتا یک گام به پیش، دو گام به پس) آنان را برآشفته است. ملی‌مذهبیان مردم را فرا می‌خوانند که شکبیا باشند و تا خود ایشان آماده نشده‌اند دست به کاری نزنند. مهم نیست که روزی دو سه هزارتن به بیکاران می‌افزایند و هرسال کودکان خیابانی و معتادان و روسپیان بیشتر می‌شوند و منابع طبیعی بیشتری از میان می‌رود. مهم آن است که جریان جمهوریخواه و چپ همدست ملی مذهبی از پوشش جمهوری اسلامی بی‌بهره نشود و در یک میدان رقابت آزاد نیفتد. انتظارشان از مردم آن است که دست به اعتراضات ملایم، تنها به قصد نشان دادن مخالفت و به زندان رفتن بزنند. به زعم مسالمت جوین گام به گام در بیرون، نشان دادن مخالفت و همانجا ایستادن مرز نافرمانی مدنی است. در فراخوان نافرمانی مدنی، از شورش نامی برده نشده است ولی این دوم خردادیان وفادار ترجیح می‌دادند از نافرمانی مدنی نیز سخنی به میان نیاید. اگر نافرمانی مدنی، جمهوری اسلامی را تهدید کند یا به شورش بکشد که با توجه به طبیعت رژیم و احساس مردم خواهد کشید چه؟

\*\*\*

نافرمانی مدنی در معنای درست خود اقداماتی از سوی مردم است که در آن زور بکار نرود، به حکومت آسیب بزند، و جلوگیری از آن به آسانی نشود. فراخواندن مردم به اینکه مالیات نپردازند در کشوری که گریز از مالیات یک ورزش ملی است؛ یا نپرداختن صورت حسابهای دولتی، با حکومتی که کنترل

عقایدی را پیشنهاد می‌کند که هیچ چیز مذهبی در آن نیست باز خود را ملی مذهبی می‌نامد و با چسباندن مصدق به بازرگان، با همه بی‌اعتقادی مشهور مصدق به آن پیشبرنده ارتجاع، برای این مکتب آبرو می‌خرد.

پیش فرض ادبیات قابل ملاحظه ملی مذهبی - قابل ملاحظه از نظر کاغذی که سیاه شده است - همواره این بوده است که ایرانیان احساسات ژرف مذهبی دارند و می‌باید از آن بهر منظوری از جاه طلبی شخصی تا برنامه‌ای برای کشورداری بهره برد. این امر مسلم گرفته می‌شده که در سیاست همیشه می‌باید جانب مذهب را نگه داشت. اینکه ملی مذهبی‌ها نه در کشورداری به جایی رسیدند نه حتا در جاه طلبی‌های شخصی خود، از این بحث بیرون است. (به بهای بی‌آبرویی به خدمت ارتجاعی‌ترین گروه درآمدن و با ویران کردن کشور به مقامات ناپایدار بی‌پاداش رسیدن مسلما هدف زندگی آنان نمی‌بود.) «ملت مسلمان شیعه» ایران که از زبان سخنگویان این مکتب نمی‌افتاد و هنوز رهانشان نمی‌کند، نه تنها رنگ اصلی ملی مذهبی را آشکار می‌کرد بلکه افتادش را در سرازیری جمهوری اسلامی، و اکنون دوم خرداد، اجتناب ناپذیر می‌ساخت: «مردم مسلمان‌اند و می‌باید از آخوندهای میانه رو که در پی آشتی دین و دمکراسی هستند پیروی کرد. حکومت البته به رای مردم است ولی چون مردم مسلمان‌اند قانون را باید مطابق اسلام کرد که همه راضی شوند.» ما هنوز در میان مارکسیست-لنینیستهای پیشین و ملیون آزادیخواه لیبرال جمهوریخواه «آنچه خوبان همه دارند آن‌ها تنها دارند» به چنین استدلالهایی بر می‌خوریم.

نکته دیگری که بیان نامه را از گفتمان ملی مذهبی (که هرچه بگذرد نقش ویرانگرش آشکارتر خواهد شد) جدا می‌کند این است که هیچ اشاره‌ای به ملت مسلمان شیعه در آن نشده است. مردم می‌توانند مسلمان و شیعه باشند یا نباشند و می‌توانند در مذهب سخت یا آسان بگیرند، ولی بحث از حقوق فرد انسانی، از جمله حق حکومت جامعه بر خودش، چه ارتباطی به احساسات مذهبی دارد که چنانکه در سه چهار نسل گذشته ایرانیان دیده‌ایم دستخوش همه گونه نوسانات جامعه‌شناختی است؟ بیان نامه به اندازه‌ای از جامعه ایرانی مطمئن است و (به حق) که عملا تا دفاع از حق بیرون رفتن از دین می‌رود. این سخنان را چهل سال پیش هم می‌شد گفت؛ ولی ملی مذهبی‌ها و چپگرایان مارکسیست دمی از اندیشه نزدیک کردن خود به آخوندها آسوده نمی‌بودند و دستگاه حکومتی دمی از اندیشه نزدیک کردن آخوندها به خود.

بیان نامه در پاسخ نوشته‌ای از یک انقلابی آسیب دیده دیگر، این یک ملی مذهبی، نوشته شده است. در فضای جمهوری اسلامی دو روشنفکر برآمده از دل انقلاب ضد مشروطه، بحث مشروطه خواهی را، چنانکه در آینه دق جمهوری اسلامی بازتاب می‌یابد پیش کشیده‌اند. حجاریان به عمد مشروطه را، بجای «شارت» معرب عثمانیان، از شرط عربی گرفته است (مشروطه به معنی مشروط و بس) و مشروطه خواه جمهوری اسلامی شده است - گوئی صد سال پیش در اخبار بین المللی از انقلاب مشروط constitutional و نه انقلاب مشروطه constitutional ایران که جهان آن روز را تکان داده بود سخن می‌گفتند. جهان او که از جمهوری اسلامی فراتر نمی‌رود بر اندیشه‌اش مهار می‌زند. او بیش از آن دل‌بسته انقلابی است که آنچه «محصولات فرعی انقلاب» می‌نامد اندکی هم خاطرش را نآسوده بگذارد.

در پی راه برزوفتی از بن بست حکومتی در جمهوری اسلامی، پیشنهاد می‌کند که ولایت فقیه مقامی مشروط باشد تا جان تازه‌ای به تن محتضری که «از پزشکی گذشته است» بخشیده شود. ولایت مشروط البته ربطی به مشروطه خواهی ندارد که به مقدار زیاد جهان بینی و برنامه عمل تجدید خواهان ایران در صد ساله گذشته بوده است؛ ولی تابو زدائی از مشروطه

فرصت در خرم خودشان افتاد. جامعه‌ای است که در میان روشنفکران آن به دشواری می‌توان دیناسورهای نیمه سواد را یافت که بیست و پنج سال پیش محیط روشنفکری ایران را در تصرف خود داشتند و صداهای معدود تجدد خواهی و دگر اندیشی را در غوغای عوامزدگی خود خفه می‌کردند.

**در ایران انقلابی آن دهه ها، در فضائی که هیچ زیاده روی و پسروی ناپسند نمی‌نمود، و مردمان بیشمار آماده بلکه مشتاق بودند که خود را از زیور اخلاق و خرد و گاه زندگی، بیبرایند، اصلاح دینی رادیکال شریعتی و خمینی - تنها اصلاح دینی ممکن در بافتار context تشیع و فقه پویا و "پارادیم" کربلا - سرانجام به پیروزی رسید.**

کارا کتر شورش مردمی را نه نفس شوریدن، بلکه گفتمان جامعه تعیین می‌کند و گفتمان جامعه ایرانی امروز آشکارا گفتمان آزادی و ترقی است. تجربه تاریخی ملت ما ایرانیان را از هر استبدادی بیزار کرده است. این ملتی است که خود مسالمت جویان منتظر ورود و مسالمت جویان مدافع وضع موجود (هرچند با دستکاریهایی) از داد سخن دادن در فضیلت‌های دموکراتیک آن در هر بافتار دیگری که به دردشان بخورد کوتاه نمی‌آیند. ملتی است که هر ناظر خارجی را از پیشرفت فرهنگی خود به ستایش واداشته است. و در میان همه ملت‌های منطقه جغرافیائی‌اش ماندنی برای خود نمی‌شناسد. اینکه بیان نامه ایرانیان، بویژه روشنفکران، را به نافرمانی مدنی می‌خواند نشانه امید بخش دیگری است بر تغییر گفتمان، در واقع تغییر «پارادیم» و سرمشق آرمانی، در آرمان‌خواه‌ترین اسلامیان؛ بر یکی شدن گفتمان در درون و بیرون ایران. نویسنده دلیر و روشن بین به صداهائی پیوسته است که بیش از بیست سال گفته‌اند صورت مسئله را می‌باید تغییر داد و از بن بست اندیشه دینی در کشورداری، همچنانکه در علم، بیرون آمد. ما اکنون دلیل مهم دیگری بر پختگی سیاسی جامعه ایرانی در دست داریم. ترساندنی‌های ملی مذهبیان و مذهبیان گوناگون، که حاضر به رویگرداندن از انقلاب شکوهمند خود نیستند، تاکتیکی‌هایی برای تجدید روزگار خوش گذشته در آن بهار افسرده خون آلود است که آغاز زمستانی آن مقدمه‌ای بر زمستان بیست و چند ساله‌ای بود که بر ایران افتاد. ما اگر این بار بهاری داشته باشیم، نه خون آلود و نه مقدمه زمستان بیست و چند ساله خواهد بود. جامعه ایرانی برای درآمدن به یک جامعه عادی، برای زیستن در چهار فصل معمولی با همه فراز و نشیب‌هایش آمادگی یافته است.

اگر هرژه تیر و جنبش دانشجویی، آغاز گذار از دوم خرداد شد و انتخابات دوم ریاست جمهوری مرگ امیدهای اصلاحگران بود، انتشار بیان نامه، پایان اصلاح دینی را از درون سنت مذهبی-انقلابی اعلام داشت. بریدن جامعه ایرانی از گفتمان تجدد در بند و آلوده سنت، کامل می‌شود. تجدد در برابر سنت، و سنت در خدمت تجدد، گفتمان تازه جامعه‌ای است که سرانجام راه خود را می‌یابد.

ادامه دارد

پانوشته‌ها:

(۱) «از دل گره غم تو بگشادم / سودای تو از دماغ بنهادم» از شاعر آزاد رفته.

(۲) دکتر مهدی مظفری در International Relations دسامبر ۱۹۹۸

خانه را هم می‌کند شوخی است. مردم ایران به این معنی سالهاست در نافرمانی مدنی هستند. نافرمانی مدنی که به جایی برسد در اعتراض‌های جمعی (امضای طومارها...) و خودداری از رای دادن (که دیگر اثر چندان ندارد) و بویژه تظاهرات و اعتصابات است. آنگاه است که مارپیچ spiral خشونت رژیم و پایداری مردم چنان بالا می‌گیرد که در بسیار جاها به سرنگونی حکومت‌های استبدادی و استعماری انجامیده است. کابوس اصلاح طلبان از هر رنگ و در هر جا چنین سناریویی است. بهتر است ایران بهمین گونه در حکومت مشترک دوم خرداد و مافیا از هم بگسلد و یک نسل دیگر ایرانیان فدا شوند و دشواری باز سازی ایران به حدود غیر ممکن برسد و آن‌ها در ایران پس از جمهوری اسلامی در برابر مردم قرار نگیرند. مردم می‌باید شکبیا باشند زیرا پیش از همه چیز نایبنا و ناآگاه‌اند؛ شایستگی حکومت بر خود را ندارند؛ اگر شورش کنند کور خواهد بود و اگر رژیم را براندازند خونریزی و هرج و مرج و تجزیه خواهند آورد؛ تجربه انقلاب اسلامی را تکرار خواهند کرد و از چاله به چاه خواهند افتاد. اصلا شورش نخواهد شد زیرا بیست سال است نشده است. شورش بسیار هم بد است و انقلاب از همه بدتر است. (این یک را درست می‌گویند و انقلاب به معنایی که از سده هژدهم تا بیستم به خود گرفت پیوسته هم نالازم‌تر و هم غیر محتمل‌تر می‌شود). ما انقلاب مدرن‌تر نمونه پایان سده بیستمی خود را هم اکنون داریم می‌گذرانیم.

در تصویر کردن چنین منظره ناخوشایند نامربوطی، اصلاح طلبان دینی و کمتر دینی هم‌زمان‌اند، و پایه استدلالشان یک منطق قیاسی است که که اگر نزد اهل حوزه و نزدیک به حوزه برای «اجتهاد» و وارد کردن «عقل» در امور مذهبی بسنده بوده است، از سوی مدعیان عرفی‌گرائی مایه شگفتی است. منطق قیاسی در ساده‌ترین مثال خود به اینجا می‌رسد: کتابی چند بر حسن است؛ کتابی چند بر چارپائی است؛ حسن آدم است؛ پس چارپا نیز آدم است (سعدی در این باره تردیدهای زیاد می‌داشت). حوزه با منطق قیاسی خود از رفتن به ژرفای هر موضوعی سر باز زد تا آنجا که توانائی‌اش را از خود گرفت. اکنون به لطف انقلاب و حکومت اسلامی، اصحاب دیالکتیک به این راه افتاده‌اند. با آنکه قیاس موقعیت انقلابی امروز ایران را با سال ۱۳۵۷/۹-۱۹۷۸ می‌توان با مثال آوردن از شورش‌های مردمی براندازنده رژیم‌های استبدادی و توتالیتر از امریکای لاتین تا افریقا و اروپای خاوری به آسانی باطل کرد، بهتر است بیشتر به ژرفای موضوع برویم؛ بجای آنکه در تحلیل موقعیت ایران همه به تجربه انقلاب اسلامی چشم بدوزیم، از منطق سیاست که منطق جامعه‌شناسی است بهره بگیریم؛ شناخت و تحلیل عوامل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و تحولات جامعه و سهم تاریخ به عنوان ذخیره تجربه ملی. سیاستی که با قیاس توضیح داده شود همان به کار حوزه می‌آید - با نمایشی که از توانائی‌های انتلکتوئل خود در هزار سال گذشته داده است. ایران امروز جامعه‌ای است که از درون زندانش «بیان نامه» بیرون می‌آید؛ یک نسل پیش، از راهروهای قدرت آن، گردانندگان انجمن‌های شاهنشاهی، نسخه حکومت اسلامی بیرون می‌دادند، و در وزارت آموزش و پرورش آن بهشتی‌ها و باهنرها برای مغزشوئی نسل جوان تهیه می‌دیدند. جامعه‌ای است که دانشگاه‌های آن گلخانه‌های پرورش اندیشه آزادی و ترقی شده‌اند؛ بیست و پنج سال پیش دانشگاه‌های آن بسترهای داغ زاد و ولد رادیکالیسم اسلامی و چپ، و چپی که اسلامی‌تر می‌شد می‌بودند. جامعه‌ای است که روزنامه‌های آن پیشاهنگ جامعه مدنی هستند و بهای آن را با تعطیل و زندان و جرمه‌های بنیانکن می‌پردازند؛ بیست و پنج سال پیش روزنامه نگاران آن هم‌گروه، مگر چندتنی، در آتشی می‌دمیدند که در نخستین



## چرا غرب به جهان سوم نیاز ندارد!

دکتر مهرداد پاینده



دکتر مهرداد پاینده در مهر ماه ۱۳۳۹ در شهر آبادان پا به جهان گذاشت و تا آغاز جنگ ایران و عراق در این شهر بسر برد. پس از خروج از ایران و اقامت در آلمان آغاز به تحصیل علم اقتصاد در هامبورگ و برمن کرد و از بورس تحصیلی بنیاد فریدریش ابرت برخوردار شد. او تحصیلات دانشگاهی اش و پس از آن تز دکترایش را نزد استادش اتو اشتایگر (Otto Steiger) و همکاریش گونار هایزنون (Heinsohn Gunnar) ارائه داد که بنیانگذاران «نظریه اقتصاد مالکیت» (Theory of Property Economy) میباشند. پاینده تحقیقاتش را بر روی علل عقب افتادگی «جوامع فرمانی» (Command Societies) که در آنها مالکیت (Property) به عنوان یک «سند حقوقی» وجود ندارد، و علل رشد و پیشرفت «جوامع مالکیتی غرب»، که در آنها مالکیت موتور توسعه و مدرنیزاسیون است، متمرکز کرد. او در تحقیقاتش ساختار روسیه و اتحاد شوروی سابق را، که نمونه ای از یک «جامعه ی فرمانی» بوده و هنوز هم میباشد، با اقامت یک ساله اش در اوکراین از نزدیک مورد مطالعه قرارداد. او همچون اقتصاددان پرویی خرناندو د سوتو (Hernando de Soto) و جامعه شناس و روزنامه نگار آمریکایی تام بثل (Tom Bethel) عامل اصلی عقب ماندگی اقتصادی کشورهای جهان سوم و اکثر کشورهای سوسیالیستی سابق را در نبود مالکیت به عنوان سند حقوقی و شاخصه ی جوامع پیشرفته و انسان آزاد و دفاع قانون از آن، در سیاسی کردن «مالکیت» به بهانه عامل نابرابریهای اجتماعی - اقتصادی، در نبود ساختار فرمالیزه (formalized Structure) بر پهنه ی زندگی اجتماعی و اقتصادی و به طور خلاصه در نبود حقوق مدنی، عدم محوریت فردیت در همه ی عرصه های زندگی اجتماعی، نفوذ غیر قابل محاسبه و بی ضابطه ی دولتهای مستبد و اتوریته در عرصه ی زندگی شخصی و ... می بیند.

دکتر پاینده در حال حاضر به عنوان اقتصاددان در Institute of Business Cycle and Structural Change دانشگاه برمن (University of Bremen) به تحقیقات در زمینه های مختلف اقتصادی پرداخته و برخی از آثار تحقیقی ایشان عبارتند از:  
- شرح سیستم ارزی فعلی جهان و پیشتازی ارزی که در این سیستم بانکهای مرکزیشان همزمان در رقابت و همکاری با یکدیگر قرار دارند.  
- «تعبیر پولی کاریسما» Monetary Interpretation of Charisma، وی در این تحقیق از جمله نشان می دهد که چگونه جذابیت و قدرت کاریسماتیک پولهای معتبر جهانی از مرزهای ملی فراتر می روند.

- ✓ هر چه ساختار اقتصادی، سیاسی و اجتماعی یک کشور رو به رشد به کشور صادرکننده ی سرمایه تشبیه تر شود، توانش برای جلب سرمایه ی خارجی بالاتر می رود. به همین دلیل، دموکراسی، رفاه اجتماعی، آرامش سیاسی و اجتماعی جامعه قانونمند و قوانین شفاف و ... ، نقشی تعیین کننده در رشد اقتصادی و به ویژه جلب درازمدت سرمایه ی خارجی خواهند داشت.
- ✓ کشورهای صنعتی غرب نه تنها سدی در مقابل توسعه اقتصادی جهان سوم نیستند، بلکه حتا منافعیشان در صنعتی و مدرنیته شدن کشورهای جهان سوم است، زیرا از این طریق و در بلندمدت به متقاضیان تولیدات صنعتی غرب افزوده می شود.
- ✓ ایران با وجود غنی بودنش از نظر مواد خام و معدنی، کشوری جهان سومی و غیر صنعتی است. ایران به تنهایی حتا توانایی استخراج و بهره وری از منابع طبیعی اش را ندارد و برای این کار به تولیدات صنعتی کشورهای غربی نیازمند است.

### ۱ - پیشگفتار

این جهان پیشرفته غرب است که در این تفکر به ما همه چیز را دیکته می کند و آن هم با هدف استعمار و استثمار ما.

به گونه ای این دیدگاه روی اقتصادی آن سکه «نظریه توطئه» است که در روی دیگر اش سرنوشت سیاسی کشور را بیگانگان رقم می زنند. «نظریه توطئه» بر اندیشه ی چپ و راست سنتی سالها تاثیرگذار بوده است. غرب ستیزی، فقط ریشه ی فرهنگی و مذهبی ندارد، بلکه از این فرضیه ریشه می گیرد که غرب در عقب ماندگی و استثمار ما منافع مادی دارد.

اما اگر ما خواهان دوری جستن از استدلال احساساتی استثمار که قابل درک هم هست، باشیم، باید «منافع مادی غرب» را با ارایه آمار و ارقام بررسی کنیم و یا آن را تایید و یا نفی کنیم. در هر حال، رهایی از این بلاتکلیفی تاریخی و یافتن پاسخی عینی به این اعتقاد دیرینه می تواند به ما کمک کند که ریشه ها و بایدهای سیاست اقتصاد خارجی میهن مان را بر پایه ی واقعیت های اقتصادی موجود، بنا کنیم.

در کشورهای موسوم به جهان سوم همچون ایران، بسیاری از کوشندگان سیاسی، روشنفکران و حتا قشر وسیعی از مردم بر این عقیده اند که اصولاً کشورهای پیشرفته صنعتی غرب نه این که خواهان رشد صنعتی و توسعه اقتصادی جهان سوم نیستند، بلکه مانع اصلی رهایی و استقلال این گروه از کشورها نیز هستند و جهان سوم را فقط به عنوان بازار برای کالاهای خود قلمداد می کنند. بر مبنای این تفکر، ثروت غرب از فقر جهان سوم نشأت می گیرد و به همین خاطر آنها، در هیچ شرایطی خواهان تغییر اوضاع به نفع کشورهای جهان سوم نیستند.

آنچه بر این دیدگاه مسلط است، نقش تعیین کننده عامل بیرونی در مقابل عامل درونی به عنوان عامل اصلی عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی کشورهای جهان سوم است. البته عامل بیرونی در این مقوله گمنام نیست.

آفریقای جنوبی بسیار ناگوار میباشد. آنها به حاشیه نشین ترینهای اقتصاد جهانی تبدیل شده اند. بطور خلاصه میتوان در سی سال گذشته فرایند همزمان تمرکز (concentration) و حاشیه گری (marginalization) تجارت جهانی را مشاهده کرد.

### ۳ - فرایند همزمان تمرکز (concentration)

#### وحاشیه گری (marginalization) تجارت جهانی

از پایان قرن نوزدهم تا دهه‌ی ۵۰ قرن بیستم، سهم نسبی کشورهای غیرصنعتی در تجارت جهانی افزایش یافت. حدود سال ۱۹۰۰ سهم این گروه از کشورها ۱۶ درصد صادرات جهان بود که در سال ۱۹۱۳ به ۱۹ درصد و در سال ۱۹۲۸ به ۲۳ درصد رسید. این کشورها توانستند پس از غلبه بر بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰، سهم خود را در تجارت جهانی در سال ۱۹۳۸ به ۲۵ درصد و در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم و در سال‌های ۱۹۵۳/۱۹۵۴ تا ۳۱ درصد افزایش دهند.<sup>۳</sup> اما از این تاریخ به بعد، شاهد کاهش مداوم سهم کشورهای در حال رشد غیر صنعتی و کم صنعتی در تجارت جهانی هستیم. حتی با وجود اهمیت روزافزون نفت برای جوامع صنعتی، سهم کشورهای صادرکننده نفت در تجارت جهانی از ۲۱ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۱۷ درصد در سال ۱۹۷۰ و حدود ۱۰ درصد در سال ۱۹۹۶ کاهش یافته است.<sup>۴</sup> حاصل این تحول درازمدت، چیزی جز تمرکز بی‌سابقه‌ی تجارت جهانی بر روی کشورهای صنعتی OECD و کشورهای صنعتی نوین که از دهه‌ی ۱۹۷۰ به صورتی چشم‌گیر توسعه یافته اند، نیست. در مقابل این پدیده، باید به کاهش سهم کشورهای رو به رشد و به‌ویژه کشورهای آفریقایی جنوب صحرا، بدون آفریقای جنوبی در تجارت جهانی و فرایند حاشیه‌گری روزافزون آنها اشاره کرد. هدف این نوشتار، نشان دادن بازتاب این فرایند، تمرکز از یک سوی و حاشیه‌گری، از سوی دیگر، با کمک آمار است.

برای روشن کردن وضعیت تجارت جهانی، بر آن‌ايم که با استفاده از آمار کل واردات کشورهای OECD بعنوان «همسایه‌ی ثروتمند» و کشورهای غیر صنعتی به عنوان «همسایه‌ی تهیدست» نشان دهیم که آنچه آدم اسمیت بر آن تاکید می‌کرد، در مورد کشورهای تهیدست امروزین صدق نمی‌کند، چرا که «همسایه‌ی ثروتمند» سال‌هاست که به تولیدات همسایه‌ی تهیدست خود و آن‌هم در تمامی گروه‌های کالایی نیازی ندارد.

برای این کار، از جدولی که بر پایه‌ی آمار تجارت خارجی کشورهای OECD تهیه شده است، استفاده می‌کنیم که نه فقط مبادله‌ی کالا بین کشورهای عضو، بلکه بین کشورهای عضو و غیرعضو را نشان می‌دهد. در اینجا از نشان دادن میزان مبادله‌ی میان کشورهای Non-OECD یا «کشورهای تهیدست» دوری جسته‌ايم، از آن روی که سهم آنها در تجارت جهانی ناچیز است و از طرف دیگر تجارت میان آنها دور از رقابت «آزاد» و استانداردهای بازار جهانی صورت می‌گیرد.

این‌جا شایسته است که بر یک نکته مهم تأکید شود و آن این که در صحنه‌ی تجارت باز و آزاد جهانی، کشورهای رو به رشد نه فقط با یکدیگر و با کشورهای صنعتی نوین در رقابت هستند، بلکه باید با عرضه‌کنندگان کالاها از کشورهای OECD نیز رقابت کنند. از این روی، بررسی درازمدت سهم گروه‌های کشورهای مختلف در کل واردات OECD، شاخص و بیانگر توانایی رقابت این کشورها در مقابله با رقیبان خود است.

در این نوشتار کوشش شده است که با بررسی روابط تجارت جهانی و بررسی گروه‌های کالایی و سهم کشورها و مناطق مختلف در این روابط، نشان داده شود که در جهان امروز کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی در تمامی گروه‌های کالایی به خودکفایی بالایی دست یافته‌اند و به همین دلیل، نیاز اقتصادی به کشورهای جهان سوم ندارند. به بیان دیگر بودن و یا نبودن جهان سوم برای اقتصاد و به ویژه تجارت جهانی تفاوتی ندارد.

### ۲ - طرح مشکل

آدم اسمیت، در توضیحات اش درباره‌ی تجارت خارجی به این اشاره می‌کند که داشتن یک همسایه‌ی ثروتمند، بهتر از داشتن یک همسایه‌ی تهیدست است، زیرا با همسایه‌ی ثروتمند، به مراتب بیشتر از همسایه‌ی تهیدست امکان معامله و مبادله‌ی اقتصادی وجود دارد؛ این مسئله برای تجارت خارجی هم صدق می‌کند.<sup>۱</sup>

این اشاره‌ی آدم اسمیت، کاملاً درست است اما به شرط این‌که «همسایه ثروتمند» خواهان خرید کالاهای «همسایه‌ی تهیدست» و یا نیازمند به خرید آنها باشد و در عمل آنها را بخرد. در چنین موقعیتی، درآمد کشور ثروتمند، نقش تقاضای بیرونی را در اقتصاد کشور تهیدست بازی می‌کند؛ این کشور می‌تواند با استفاده از درآمد صادرات، کالاهایی را از کشور ثروتمند وارد کند که برای حمایت از توسعه و رشد اقتصادش به آنها نیاز دارد. بدین طریق، تجارت خارجی میان دو همسایه می‌تواند به سود دو طرف رونق گیرد و کشور تهیدست از داشتن کشوری ثروتمند در همسایگی اش بهره مند شود.

اما زمانی که کشور ثروتمند به کالاهای کشور تهیدست نیاز ندارد، چنین مسئله‌ای صدق نمی‌کند. چنین موقعیتی می‌تواند یا ناشی از این باشد که کشور ثروتمند خودش این گونه کالاها را با مخارج کمتر و به اندازه‌ی کافی تولید می‌کند و یا این‌گونه کالاها را از کشورهای ثروتمند دیگر و یا از کشورهای وارد می‌کند که در راه ثروتمند شدن هستند. در چنین شرایطی، یک تجارت خارجی دوجانبه نمی‌تواند میان کشور ثروتمند و کشور تهیدست، پا بگیرد، چون کشور ثروتمند نیازهایش را از راه‌های دیگر تأمین می‌کند و نیازی به کشور تهیدست ندارد. برای کشور ثروتمند کشور تهیدست ارزشش را به عنوان تولیدکننده کالا و یا بازار برای کالاهای کشور ثروتمند بتدریج از دست میدهد. بدون تجارت خارجی امکانات کشور تهیدست برای رشد و توسعه اقتصادی، تولید و ایجاد اشتغال محدود میباشد.

سناریوی بالا چندان هم دور از واقعیت اقتصاد جهانی امروز نیست. از طرفی در طی سی سال گذشته هر روز به تعداد کشورهای جهان سومی (همسایه‌های تهیدست) که حاشیه‌نشینان اقتصاد جهانی هستند افزوده شده است و از طرف دیگر کشورهای پیشرفته صنعتی (همسایه‌های ثروتمند) بدلیل بالا رفتن چشمگیر باروری (productivity) اقتصادشان سهم خود را نه فقط در تولید صنعتی جهان، بلکه در تولیدات کشاورزی و مواد اولیه مانند مواد معدنی، نفت و گاز بالا برده اند. مخارج تولید در تمامی گروه‌های کالایی در کشورهای پیشرفته عضو «سازمان همکاری و رشد اقتصادی» (OECD)<sup>۲</sup> در طی این مدت نزول کرده است. چنین جهشی را هم بسیاری از کشورهای صنعتی نوین طی کرده اند همانطور که بالا رفتن سهم این گروه از کشورها در تجارت جهانی نمایانگر این موضوع است. در میان کشورهای جهان سومی وضع کشورهای آفریقایی جنوب صحرا بدون

جدول‌های زیر، بر مبنای «طبقه بندی متعارف تجارت بین المللی»<sup>۵</sup> (SITC) تهیه شده و تمامی کالاهای قابل مبادله در گروه‌های ویژه‌ی کالاها از صفر تا ۹ شماره گذاری شده اند<sup>۶</sup> که با توجه با بررسی تناسب و وزن هر گروه کالایی، می‌توان ساختار اقتصاد هر کشوری را به وضوح بررسی کرد. برای نمونه، سهم بسیار چشمگیر نفت و گاز (SITC 3.3 + 3.4) در ترازنامه‌ی صادرات ایران، بیانگر این است که ما بیش از هر چیز به عنوان عرضه کننده مواد سوخت و آنهم از نوع خام آن در تجارت جهانی سهمیم هستیم و دیگر کالاهای ما در بازار جهانی، متقاضی آن چنانی ندارند. از طرف دیگر، صادرات آلمان بیش‌تر شامل ماشین آلات صنعتی، مواد شیمیایی و خودروها (SITC 5+6+7) می‌شود که نشان دهنده‌ی توانایی صنعتی اقتصاد خارجی این کشور است.

از سوی دیگر، جدول‌های یادشده با گروه‌بندی کشورها به ما این امکان را می‌دهد که موقعیت کشورهای همگون را در مقابل رقیبانشان، مورد بررسی قرار دهیم. گروه کشورهای OECD شامل کشورهای پیشرفته صنعتی اروپای غربی، آمریکای شمالی، استرالیا، زلاند نو و ژاپن است و همچنین از ۱۹۹۳ مکزیک، از ۱۹۹۵ جمهوری چک و از ۱۹۹۶ مجارستان، لهستان و کره جنوبی را در بر می‌گیرد. حال آن که باید بر این نکته تاکید کرد که پیش شرط عضویت در گروه کشورهای منحصر به فرد OECD نه فقط سطحی بالا از توسعه اقتصادیست، بلکه آزادیهای صنفی و سیاسی، تسلط قانون دموکراتیک بر زندگی اجتماعی و ... را در بر می‌گیرد. برای نمونه یکی از شرایط برای پیوستن کره جنوبی به جمع کشورهای OECD، به رسمیت شناختن سندیکاهای کارگری و دفاع قانونی از آنها بود. به طور کلی، پیوستن هر کشور به گروه کشورهای OECD بستگی به میزان نزدیکی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و قضایی آنها به استانداردهای رایج در کشورهای OECD دارد، چیزی که برای فرایند دموکراتیزه شدن جوامع روبه رشد و مشارکت دموکراتیک مردم در سرنوشت خود، از اهمیت به سزایی برخوردار است.

گروه کشورهای صنعتی نوین که شامل تایوان، کره جنوبی (تا ۱۹۹۵)، هنگ کنگ، مکزیک (تا ۱۹۹۲)، برزیل و سنگاپور بوده است، از سال ۱۹۹۸ مالزی، اندونزی، چین و تایلند را نیز در بر گرفته است. گروه کشورهای آمریکای لاتین، دربردارنده‌ی کشورهای این منطقه بدون مکزیک است. گروه کشورهای «آفریقای جنوب صحرا» شامل کشورهای آفریقایی بدون کشورهای آفریقای شمالی و جمهوری آفریقای جنوبی بوده و گروه «بقیه کشورها» بقیه جهان را در بر می‌گیرد که شامل کشورهای عضو اوپک و یا جمهوریهای اتحاد شوروی سابق (از اوایل ۱۹۹۱) است.

در این جدول از نشان دادن حجم مطلق واردات کشورهای OECD خودداری کرده‌ایم. بدیهی است که میان سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۹۷، زمان مورد بررسی، بر حجم تجارت جهانی افزوده شده است که خود بیانگر پویایی و رشد اقتصاد جهانیست. از طرف دیگر، آرایه‌ی سهم نسبی کشورها در تجارت جهانی، موقعیت گروه کشورهای مختلف، را شفاف تر بیان می‌کند، زیرا افزایش حجم صادرات مثلاً کشورهای آمریکای لاتین به کشورهای عضو OECD می‌تواند با کاهش سهم نسبی آنها در کل واردات OECD همخوانی داشته باشد و آنهم به این دلیل که افزایش کل حجم واردات کشورهای OECD از افزایش حجم صادرات کشورهای آمریکای لاتین به بازارهای کشورهای OECD سریعتر رشد کرده است و این همان معضلی است که همواره کشورهای در حال رشد با آن روبرو هستند. به بیان دیگر، تنها رشد اقتصادی کشورهای رو به رشد برای نزدیکی آنها و به هم

اشاره به این مسئله از دو جهت ضروریست:  
الف) اول از همه باید بر این امر آگاه بود که رشد و توسعه‌ی اقتصادی و از این طریق، بالا بردن کیفیت و سطح زندگی و رفاه اجتماعی در کشورهای روبه رشد، بدون شرکت و بالا بردن سهم این کشورها در واردات کشورهای OECD امکان پذیر نیست. زیرا این کشورها پول ملی‌شان در سطح جهانی بی اعتبار است و بدین ترتیب، امکان خرید هیچ کالایی خارج از مرزهای ملی‌شان میسر نیست، اما آنها برای برطرف کردن نیازهای خود از کشورهای پیشرفته، نیاز به پول این کشورها دارند. دستیابی به پول معتبر کشورهای OECD و به ویژه دلار ایالات متحده و یا یورو را می‌توان به عنوان یکی از مهم‌ترین شروط غلبه بر عقب افتادگی اقتصادی، شمرد.

اگر از ورود مستقیم سرمایه از طریق سرمایه‌گذاری خارجی و یا بدهکاری خارجی صرف نظر کنیم، تنها راه دستیابی کشورهای رو به رشد به ارزهای معتبر جهانی، رشد و تقویت صادرات به کشورهای OECD و حفظ سهم آنها در واردات از این کشورهاست.

بدهکاری خارجی کشورهای رو به رشد و غیر پیشرفته، چاره‌ی مشکلات آنها نبوده و نیست و تاوان آن را مردم این کشورها و همچنین مالیات پردازان کشورهای پیشرفته داده اند، اما سود آن را مشتری سیاستمدار حاکم فاسد در این کشورها به جیب زده اند و اگر این بدهکاری به بانک‌های خصوصی غرب بوده، آنها هم سهم خود را برده اند. در مورد جلب سرمایه‌ی خارجی، باید بر این نکته تاکید کرد که وجود ثبات اقتصادی و ثبات سیاسی - اجتماعی، حداقل پیش شرطها برای ورود سرمایه‌گذار خارجی است.

به گونه‌ای می‌توان بر این امر تاکید کرد که هر چه یک کشور رو به رشد در ساختار اقتصادی، سیاسی و اجتماعی‌اش به کشور صادرکننده‌ی سرمایه، شبیه‌تر شود، توان‌اش برای جلب سرمایه‌ی خارجی بالاتر می‌رود. به همین دلیل، دموکراسی، رفاه اجتماعی، آرامش سیاسی و اجتماعی، جامعه‌ی قانونمند و وجود قوانین شفاف و ...، نقشی تعیین کننده در رشد اقتصادی و به ویژه جلب درازمدت سرمایه‌ی خارجی خواهد داشت.<sup>۷</sup> نبود این امتیازها، اما نه فقط جلوی ورود سرمایه‌ی خارجی را می‌گیرد، بلکه فرار سرمایه داخلی را نیز به دنبال خواهد داشت.

مشکل اولیه کشورهای رو به رشدی مثل ایران، نه جلب سرمایه‌ی خارجی، که فرار سرمایه داخلی است. حتی می‌توانیم ادعا کنیم که عمده‌ی حاکمان دیکتاتور جهان سومی به سیستمی که خود ساخته‌اند، اعتمادی ندارند و سرمایه‌هایشان را در کشورهای قانونمند غربی نگه‌داری می‌کنند. به گونه‌ای، آنها با این عمل خود به سرمایه‌های جهانی اعلام کرده اند که



همچون من از کشورم، دوری کن!  
 (ب) طی سی سال گذشته، اکثر کشورهای رو به رشد به طور مرتب نرخ ارزشان را در مقابل ارزهای معتبر با این هدف پایین آورده‌اند که از این طریق، به صورت مصنوعی، قیمت کالاهای خود را در بازارهای خارجی کاهش و قیمت کالاهای خارجی را در بازار داخلی افزایش دهند. در حقیقت، پایین آوردن قیمت‌ها از طریق نزول نرخ ارز برای حمایت از صادرکنندگان داخلی و حفظ سهم این کشورها در واردات کشورهای OECD به جای بالا بردن کیفیت کالا و کاهش قیمت از طریق بالا بردن نقش ماشین آلات و تکنولوژی در تولید صورت می‌گرفت. همان‌طور که آمار زیر نشان می‌دهند، با وجود این ترفندها و کاهش نرخ مصنوعی کالاها، بسیاری از کشورهای رو به توسعه، نه تنها نتوانسته‌اند سهم خود را در بازار کشورهای OECD حفظ کنند، بلکه به تدریج، خود را از ایفای هر نقش

پویایی در اقتصاد جهانی محروم کرده‌اند و به حاشیه نشینان این جهان تبدیل شده‌اند. از طرف دیگر، آنها با پایین آوردن نرخ ارز کشور خود و سوء استفاده از سیاست‌های پولی و ارزی، نه فقط مشکلات خویش را حل نکرده‌اند، بلکه به توری دامن زده‌اند که ساختار سیستم پولی و بانکی آنها را ویران کرده و نه فقط صاحبان سرمایه را، بلکه مردم عادی را به دوری از پول ملی و نزدیکی به ارزهای معتبر خارجی واداشته است. امروزه، دلار ایالات متحده به دورترین نقاط کشورهای جهان سومی نفوذ کرده است و کسی نیست که نرخ ارز کشورش را نسبت به دلار و یورو نسنجد. بی‌جهت نیست که پدیده‌ی «دلاریزاسیون» (و شاید هم به زودی «یوروزیاسیون») جای نامیوم خود را به عنوان معضلی جهان سومی در علم اقتصاد، باز کرده است.<sup>۹</sup>

### اما ببینیم آمار چه می‌گوید:

#### جدول ۱:

سهم مجموع کالاهای (SITC 0-9) کشورهای گوناگون در کل واردات کشورهای OECD، ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۷ (به درصد)

گروه کشورها	۱۹۶۵	۱۹۷۰	۱۹۷۵	۱۹۸۰	۱۹۸۵	۱۹۹۰	۱۹۹۵	۱۹۹۷
کشورهای OECD	۷۲،۱۰	۷۵،۲۰	۶۷،۹۰	۶۴،۰۰	۷۰،۰۰	۷۴،۲۰	۷۳،۶۰	۷۵،۱۱
کشورهای صنعتی نوین	۲،۸۴	۳،۳۹	۳،۷۸	۴،۹۲	۷،۸۸	۱۱،۸۰	۱۳،۲۸	۱۲،۱۲
آمریکای لاتین	۶،۲۷	۴،۶۲	۳،۹۰	۳،۴۳	۲،۸۹	۲،۲۱	۲،۰۳	۲،۱۳
آفریقای جنوب صحرا	۳،۵۳	۳،۰۷	۳،۰۵	۳،۲۱	۲،۲۲	۱،۵۰	۱،۰۲	۱،۰۵
بقیه کشورها	۱۵،۲۵	۱۳،۸۱	۲۱،۳۹	۲۴،۵۱	۱۶،۹۳	۱۰،۲۶	۱۰،۰۸	۹،۶۰

منبع: OECD: Foreign Trade by Commodities, Series C, Paris: شماره های پی درپی، محاسبه شده توسط نگارنده

جدول (۱)، کل واردات کشورهای OECD را به ما نشان می‌دهد. مشاهده می‌شود که کشورهای OECD، سه چهارم نیازهای خود را در سال ۱۹۹۷ از کشورهای OECD وارد می‌کنند. در مقایسه با سال ۱۹۶۵، آنها نه تنها نتوانسته‌اند از سهم خود که ۷۲،۱ درصد بوده، دفاع کنند، بلکه چیزی حدود ۳ درصد نیز به آن بیافزایند.

در سی سال گذشته، مبارزه بر سر ۲۵ درصد سهم پس‌مانده به پیروزی «کشورهای صنعتی نوین» و به شکست کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و دیگر کشورها که شامل کشورهای عضو OPEC و اتحاد شوروی سابق و غیره می‌شود، انجامیده است. بین سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۹۷، کشورهای صنعتی نوین نتوانسته‌اند سهم خود را در واردات OECD از ۲،۸۴ درصد به ۱۲،۱۲ درصد افزایش دهند. این دو گروه از کشورها، نتوانسته‌اند تا سال ۱۹۹۷، ۸۷،۲۳ درصد از واردات کشورهای OECD را به خود اختصاص دهند. کشورهای آفریقایی جنوب صحرا و آمریکای لاتین نتوانسته‌اند در سال ۱۹۹۷، فقط یک سوم سهم خود در سال ۱۹۶۵ را حفظ کنند و گروه «بقیه‌ی کشورها» سرنوشت چندان بهتری از دو گروه اخیر ندارد و چیزی

حدود ۳۸ درصد از سهم خود را از دست داده است. به طور کلی، جدول (۱) نشان می‌دهد در مجموع، کشورهای OECD تا حد زیادی، خودکفا شده‌اند و به عنوان همسایه‌های ثروتمند کشورهای تهیدست، به آنان نیازی ندارند. در رده‌ی دوم و آنهم با تفاوتی فاحش، کشورهای صنعتی نوین قرار می‌گیرند که در واقع تجارت جهانی بر روی این دو گروه متمرکز شده است. گروه کشورهای دیگر به سوی حاشیه‌نشینی سوق یافته‌اند و اگر این روند در آینده هم ادامه پیدا کند، اینان، به ویژه کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین، خود را از هرگونه بختی برای بازسازی اقتصاد خویش محروم کرده‌اند و به فقیرخانه‌های اقتصاد جهانی تبدیل خواهند شد که فقط به خاطر انسانیت، با کمک مالی کشورهای ثروتمند روی پای «خود» خواهند ایستاد. از طرف دیگر، بازار آنها به علت نداشتن دسترسی به ارزهای معتبر برای کالاهای کشورهای پیشرفته، از جذابیت برخوردار نیست. به بیان دیگر، بودن یا نبودن چنین کشورهایی از نظر اقتصادی تفاوتی نمی‌کند.

جدول ۲:

سه‌م تولیدات کشاورزی و دامداری و مواد اولیه معدنی بدون مواد سوخت فسیلی، نفت و گاز (SITC 0+1+2+4) کشورهای  
گوناگون در کل واردات کشورهای OECD، ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۷ (به درصد)

گروه کشورها	۱۹۶۵	۱۹۷۰	۱۹۷۵	۱۹۸۰	۱۹۸۵	۱۹۹۰	۱۹۹۵	۱۹۹۷
کشورهای OECD	۵۷،۶۰	۵۹،۷۰	۶۳،۶۲	۶۴،۵۰	۶۴،۷۰	۶۹،۸۰	۶۹،۹۳	۷۰،۵۹
کشورهای صنعتی نوین	۵،۳۹	۵،۹۷	۶،۱۶	۶،۳۴	۸،۴۵	۱۲،۹۳	۱۱،۷۰	۱۱،۳۹
آمریکای لاتین	۱۰،۷۱	۹،۶۲	۷،۹۳	۷،۷۸	۷،۶۴	۶،۷۰	۶،۷۸	۷،۳۴
آفریقای جنوب صحرا	۷،۳۱	۶،۸۲	۵،۷۲	۴،۹۵	۴،۶۰	۳،۰۹	۲،۷۰	۲،۶۷
بقیه کشورها	۱۸،۹۹	۱۷،۸۹	۱۶،۵۷	۱۶،۴۳	۱۴،۶۱	۷،۴۸	۸،۸۹	۸،۳۱

منبع: OECD: Foreign Trade by Commodities, Series C, Paris شماره های پی در پی، محاسبه شده توسط نگارنده

جدول (۲) در برگیرنده‌ی تولیدات کشاورزی، دامداری، مواد غذایی، تنباکو، انواع روغن‌های گیاهی و حیوانی و مواد اولیه‌ی معدنی بدون مواد سوخت فسیلی، نفت و گاز است. این گروه از کالاها، به طور سنتی، صادرات اصلی و منبع درآمد ارزی کشورهای رو به رشد و غیرصنعتی بوده‌اند. کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی غرب، به طور سنتی، قسمت عمده‌ای از نیازهای کشاورزی و دامداری خود را از کشورهای غیرپیشرفته وارد می‌کرده‌اند. در سال ۱۹۶۵، جهان خارج از OECD بیش از ۴۲ درصد واردات OECD را در این گروه از کالاها به خود اختصاص داده بوده است، که سهم «کشورهای صنعتی نوین» در این میان ۵،۳۹ درصد و سهم بقیه‌ی جهان بیش از ۳۶ درصد بود. اما در سی سال گذشته، کشورهای پیشرفته غرب با حمایت دولتی از این بخش از اقتصاد و استفاده‌ی چشمگیر از ماشین آلات صنعتی و به کارگیری مدیریت پیشرفته در صنایع کشاورزی و دامداری، باروری کمی و کیفی تولید را نسبت به رقیبان جهان سومی خود آن چنان افزایش داده‌اند که در سال ۱۹۹۷، بیش از ۷۰ درصد و یا دو سوم نیازهایشان را در این گروه از کالاها، خود برطرف ساخته‌اند. کشورهای صنعتی نوین نیز توانسته‌اند سهم خود را در این مدت بیش از دوبرابر کنند و

در همین زمان، سهم کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و بقیه‌ی جهان از ۳۷ درصد به چیزی حدود ۱۸ درصد کاهش یافته است. این پس روی، در حالی صورت گرفته و می‌گیرد که بسیاری از کشورهای مستعمره‌ی سابق آتلانتیک، کارائیب و پاسیفیک در چهارچوب پیمان لومه (Lomé Convention) از امتیازات ویژه‌ی ورود کالاهایشان به بازار اتحاد اروپا برخوردار بوده و هستند، که در غیر این صورت، به یقین وضع آنها اسفناکتر از این می‌بود.

جدول (۳) سرنوشت اندهناک کشورهای جهان سومی و فرایند حاشیه نشینی آنها را با شفافیت نشان می‌دهد، زیرا راه سنتی مدرنیزه شدن صنعتی دهات در غرب، از طریق فروش کالاهای کشاورزی به شهرنشینان و خرید کالاهای صنعتی در طی سی سال گذشته به روی جهان سومی ها بسته شده است، چون شهرستانی های امروز که کشورهای پیشرفته غرب و صنعتی نوین باشند، مایحتاج روزانه‌ی شان را خود تامین می‌کنند و از دهات تا حدود خیلی زیادی بی نیاز شده‌اند.

جدول (۳):

سه‌م کالاهای صنعتی بدون تولیدات مولد و کالاهای سرمایه (SITC6+8) کشورهای گوناگون در کل واردات کشورهای OECD، ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۷ (به درصد)

گروه کشورها	۱۹۶۵	۱۹۷۰	۱۹۷۵	۱۹۸۰	۱۹۸۵	۱۹۹۰	۱۹۹۵	۱۹۹۷
کشورهای OECD	۸۴،۲۰	۸۱،۴۰	۸۱،۰۰	۷۶،۴۰	۷۳،۹۰	۷۲،۵۰	۶۸،۳۶	۷۰،۶۰
کشورهای صنعتی نوین	۲،۸۰	۴،۵	۶،۷۸	۸،۸۵	۱۳،۴۰	۱۷،۰۰	۱۸،۳۲	۱۷،۴۰
آمریکای لاتین	۱،۹۱	۱،۹۴	۱،۰۵	۱،۵۰	۱،۴۲	۱،۵۹	۱،۶۳	۱،۷۹
آفریقای جنوب صحرا	۲،۹۲	۲،۸۲	۱،۱۷	۱،۰۰	۰،۷۲	۰،۷۶	۰،۶۱	۰،۵۷
بقیه کشورها	۸،۲۱	۹،۳۸	۹،۹۸	۱۲،۲۱	۱۰،۶۶	۸،۱۳	۱۱،۰۹	۹،۶۴

منبع: OECD: Foreign Trade by Commodities, Series C, Paris شماره های پی در پی، محاسبه شده توسط نگارنده

جدول (۳)، کالاهای صنعتی بدون تولیدات مولد و کالاهای سرمایه‌ی مانند مواد چرمی، لاستیکی، پشمی و پنبه‌ای، تولیدات کاغذی، تولیدات نساجی، ساختمانهای پیش ساخته، وسایل لوله کشی، شوفاژ و بهداشتی، اسباب خانه،

کالاهای صنعتی بدون تولیدات مولد و کالاهای سرمایه‌ی مانند مواد چرمی، لاستیکی، پشمی و پنبه‌ای، تولیدات کاغذی، تولیدات نساجی، ساختمانهای پیش ساخته، وسایل لوله کشی، شوفاژ و بهداشتی، اسباب خانه،

نگاهی به جدول (۳)، وضعیت اسفناک کشورهای آمریکای لاتین و آفریقایی را نشان می‌دهد. در سال ۱۹۶۵، سهم این دو گروه از کشورها در واردات OECD ۴٫۸ درصد بوده که در سال ۱۹۹۷ به ۲٫۳۶ درصد کاهش یافته است. در این میان، کشورهای آفریقایی جنوب صحرا بیش از چهار پنجم از سهم خود را از دست داده اند. وضع گروه «بقیه کشورها» در سال ۱۹۹۷ نسبت به سال ۱۹۶۵، اندکی بهبود یافته است. اما جالب توجه است که کشورهای صنعتی نوین، توانسته‌اند به ضرر همهی کشورهای جهان و حتی کشورهای OECD، سهم خود را نسبت به سال ۱۹۶۵، بیش از شش برابر کنند. این موضوع، بیانگر سطحی از رشد صنعتی و بازدهی تولید است که به این کشورها توانایی رقابت با رقیبان خویش را از طریق ترکیبی سالم از ماشین آلات و نیروی کار ارزان و ورزیده داده است. به طور کلی، کشورهای OECD و صنعتی نوین، ۸۸ درصد نیاز کشورهای OECD در این دو گروه از کالاهای صنعتی را برطرف می‌کنند.

وسایل خواب، وسایل سفر، کیف و چمدان، لباس، کفش، وسایل علمی و دستگاه‌های ابزار دقیق، دستگاه‌های عکسبرداری و وسایل آزمایشگاهی (SITC 8.1-8.9) را در بر می‌گیرد.

پیش شرط تولید این‌گونه کالاها، حداقل سطحی از توسعه صنعتی در کشورهای تولیدکننده است و آنهم به گونه‌ای که این تولیدات، نه فقط برای رفع نیازهای داخلی، بلکه برای بازار جهانی و براساس استانداردهای این بازار تولید شوند. این مسئله، از این نظر مهم است که کالاهایی که برای بازار جهانی و به ویژه بازارهای OECD، تولید می‌شوند، حداقل باید دارای کیفیتی مطابق استاندارد این بازارها باشند و گرنه، از فروش این کالاها جلوگیری خواهد شد. به بیان دیگر، جدول (۳) نه فقط سهم کشورها در واردات این دو گروه از کالاهای کشورهای عضو OECD را نشان می‌دهد، بلکه به طور غیر مستقیم، بیانگر میزان توسعه‌ی صنعتی این کشورها نیز هست.

#### جدول (۴):

تولیدات مولد و کالاهای سرمایه (SITC 7) کشورهای گوناگون در کل واردات کشورهای OECD، ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۷ (به درصد)

گروه کشورها	۱۹۶۵	۱۹۷۰	۱۹۷۵	۱۹۸۰	۱۹۸۵	۱۹۹۰	۱۹۹۵	۱۹۹۷
کشورهای OECD	-	۹۷٫۳۰	۹۵٫۲۰	۹۲٫۰۰	۹۰٫۲۰	۸۶٫۵۰	۸۲٫۷۳	۸۴٫۴۹
کشورهای صنعتی نوین	-	۱٫۱۹	-	۴٫۶۳	-	۱۰٫۳۰	۱۴٫۱۰	۱۲٫۲۴
آمریکای لاتین	-	۰٫۱۰	-	۰٫۱۹	-	۰٫۲۱	۰٫۱۸	۰٫۲۱
آفریقایی جنوب صحرا	-	۰٫۰۵	-	۰٫۰۷	-	۰٫۱۴	۰٫۰۲	۰٫۰۶
بقیه کشورها	-	۱٫۳۶	-	۳٫۱۴	-	۲٫۸۵	۲٫۹۶	۳٫۰۰

منبع: OECD: Foreign Trade by Commodities, Series C, Paris شماره های پی در پی، محاسبه شده توسط نگارنده

می‌رود. به بیان دیگر، مدرنیزه شدن ساختار و شالوده صنعتی این کشورها، نه تنها که در تناقض با منافع اقتصادی کشورهای غربی نیست، بلکه حتی در توافق آن نیز هست، چرا که کشورهای پیشرفته صنعتی، به عنوان عرضه کنندگان صنایع برق، فولاد، ماشین سازی و اتوماتیزاسیون (SITC 7.1-7.5)، نیاز به بازاری دارند که حداقل از سطحی از رشد صنعتی برای استفاده از این تولیدات، برخوردار باشد. جمهوری خلق چین، نمونه‌ی بارز این پدیده‌ی اقتصادی است. هرچه که بر سهم چین در گروه کالاهای SITC 6 + 7.5 + 8 در تجارت جهانی افزوده می‌شود، نیاز این کشور به صنایع پایه ای (SITC 7.1-7.5) برای حفظ و گسترش تولیدات صنعتی‌اش در گروه‌هایی که به آنها اشاره شد، افزایش می‌یابد. از طرف دیگر، سیاست حمایت و ترویج صادرات به کشورهای غربی به چین این امکان را داده است که درآمدش را به ارزهای معتبر دلار و یورو و از این طریق قدرت خریدش در بازارهای غربی را بالا ببرد. قدرت خرید بالا و ساختار اقتصادی چین، این کشور را برای کشورهای غربی به یک مشتری با اعتبار و به بازاری جالب برای صادرات کشورهای غربی تبدیل کرده است. چنین فرایندی، سال‌هاست که در تجارت میان کشورهای غربی و صنعتی نوین، قابل شناسایی است.

جدول (۴)، واردات کشورهای OECD در گروه کالاهای مولد و سرمایه‌ای که شامل صنایع برق، فولاد، ماشین سازی، اتوماتیزاسیون، ارتباط جمعی و وسایل الکترونیک، قطعات الکتریکی و وسایل نقلیه و راه و ترابری (SITC 7.1-7.9) می‌شود، را دربر می‌گیرد. این گروه از کالاها، در برگرفته‌ی تولیدات سنتی کشورهای پیشرفته صنعتی‌ست و پیش شرط تولید این‌گونه کالاهای صنعتی، رشد والای یک جامعه مدرن صنعتی است. گروه SITC 7 بیانگر واضح حاشیه‌نشینانی سه گروه «آمریکای لاتین»، «آفریقایی جنوب صحرا» و «بقیه‌ی کشورها» از یک طرف با سهمی معادل ۳٫۲۷ درصد و تمرکز واردات کشورهای OECD بر کشورهای غرب و کشورهای صنعتی نوین با سهمی معادل ۹۶٫۷۳ درصد است.

به طور کلی، می‌توان به این نتیجه رسید که کشورهای صنعتی نوین در طی سی سال گذشته، سهم خود را در این گروه از کالاهای وارداتی کشورهای پیشرفته بیش از ۱۰ برابر کرده اند. آنها حتی توانسته اند در SITC 7.6 (وسایل الکترونیکی)، خود را به بزرگ‌ترین عرضه‌کنندگان این‌گونه کالاها تبدیل کنند.

از طرف دیگر هرچه بر رشد و توسعه صنعتی «کشورهای صنعتی نوین» افزوده شود، نیاز آنان به ماشین آلات و کالاهای صنعتی غرب، بالاتر





#### ۴ - بی نیازی غرب به صادرات ایران

جدا از مسایل محیط زیست و استفاده از تکنولوژی مدرن، باید تمایل این کشورها را به نوابستگی‌شان به کشورهای صادرکننده نفت و گاز به عنوان عاملی دیگر، برای کاهش سهم کشورهای صادرکننده نفت و گاز واردات کشورهای OECD یاد کرد.

به هر حال و به هر دلیل، این گرایش درازمدت در کشورهای واردکننده نفت و گاز، سال‌هاست که کشورهای صادرکننده این مواد را با مشکل یافتن راهکاری برای غلبه بر این معضل روبرو کرده است، زیرا «همسایه‌ی ثروتمند»، نیازش را به این‌گونه کالاهای چین جوامع و به همین ترتیب، تقاضایش را کاهش داده است. پدیده‌ای که با فرض ثابت بودن قیمت این مواد وعدم کثرت جمعیت کشور صادرکننده، جز کاهش روزافزون و درازمدت درآمد کشورهای صادرکننده، چیزی را به دنبال نخواهد داشت.

اگر نوسانات در قیمت موادی مثل نفت و گاز و رشد بی‌سابقه‌ی جمعیت در کشورهای صادرکننده را هم در نظر بگیریم، آن‌گاه، اوج فاجعه‌ی وابستگی به صدور تنها یک کالا به عنوان منبع اصلی درآمد یک جامعه مشخص می‌شود، آنهم کالایی که داده‌ی طبیعت است و ناشی از خلاقیت و پویایی اقتصادی مردم این جوامع نیست. در چنین شرایطی، درآمد سرانه‌ی ملی و سطح این درآمد، تابعی از حجم صادراتی این کالای طبیعی می‌شود. البته این مسئله فقط شامل مواد سوخت نمی‌شود و می‌تواند کالاهای صنعتی را نیز در برگیرد.

برای نمونه، اگر کشورهای صنعتی نوین آسیای دور، تمامی اقتصاد خود را بر روی تولید لوازم خانگی الکترونیکی متمرکز کنند، با مشکل بزرگ کاهش درآمد سرانه به دلیل نزول مستمر قیمت لوازم الکترونیکی از یک طرف و تامین هزینه‌ی ثابت و بالای سرمایه‌گذاری‌ها از طرف دیگر روبرو خواهند شد. به همین ترتیب، سرنوشت نابسامان بسیاری از کشورهای آفریقا و آمریکای لاتین ناشی از وابستگی درآمد آنها به صدور یک کالا چون قهوه یا کاکائو است، آنهم کالایی که قیمت آن هرروز نسبت به روز قبل کاهش می‌یابد. با توجه به این توضیحات، می‌باید کشورهای صادرکننده نفت و گاز، برای حفظ درآمد خود و وابسته نبودن به صدور نفت و گاز، در درازمدت و در واقع از دهه‌ی ۱۹۷۰ و همزمان با سیاست غرب برای کاهش وابستگی به نفت و گاز کشورهای جهان سوم، سیاست چندگانگی (diversification) ساختار صادرات شان را پیش می‌گرفتند. هر چه که سهم گروه‌ها و زیر گروه‌های کالایی مختلف (SITC 0-9) متوازن‌تر باشد، امکان ضربه‌پذیری اقتصاد ملی به خاطر بحران در یک بخش (مثل تولیدات کشاورزی) کمتر می‌شود.

ما برای نشان دادن وضعیت اقتصاد ایران و عدم نیاز غرب به کالاهای ایران از جدول (۵) که دربرگیرنده حجم کل واردات OECD در تمامی گروه‌های کالایی (SITC 0-9) و سهم صادرات کشورهای عضو اوپک، ایران و سنگاپور در واردات کشورهای OECD استفاده می‌کنیم. سنگاپور برای مقایسه وضعیت کشورهای صادرکننده نفت و بویژه ایران با کشور کوچک صنعتی نوین انتخاب شده است. همچنین از قیمت نفت به عنوان مشخصه اصلی صادرات کشورهای اوپک و بویژه ایران استفاده شده است. زمان مورد بررسی را به ۶ سال میان ۱۳۷۴ و ۱۳۷۹ محدود کرده ایم، زیرا هدف ما بررسی اقتصاد امروز ایران می‌باشد.

در آغاز این نوشتار، با اشاره به خودکفایی روزافزون کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی و بی‌نیازی این کشورها از صادرات کشورهای جهان سوم به این موضوع نیز اشاره کردیم که با وجود نیاز روزافزون کشورهای صنعتی به سوخت، حتی کشورهای صادرکننده نفت و گاز نیز با کاهش سهم خود در واردات کشورهای OECD روبرو بوده‌اند. این مسئله، شامل ایران نیز می‌شود. به بیان دیگر، کشورهای OECD کمتر از گذشته نیازهای سوختی خود را از کشورهای صادرکننده نفت و گاز جهان سوم تهیه می‌کنند. البته در این جا باید به نکته‌ی دیگری نیز اشاره کرد و آن این است که کشورهای غربی به ویژه اروپا، با سیاست اعمال مالیات سوخت نوعی مدرنیزاسیون را به جامعه‌شان تحمیل کرده‌اند که در نهایت، تکنولوژی منطبق با محیط زیست و انرژی کم مصرف به زندگی عمومی و خصوصی مردم، اقتصاد و سیاست راه پیدا کند. امروزه، خودرو با مصرف ۳ لیتر بنزین، لامپ‌های کم مصرف، ماشین‌های لباسشویی و ظرفشویی با حداقل مصرف آب و برق، خانه‌های صفر انرژی (بدون نیاز به برق شبکه سراسری برق)، استفاده روزافزون از انرژی خورشیدی و باد و هزاران دستاورد و نوآوری برای حفظ منابع طبیعی کره زمین و استفاده‌ی صرفه جویانه از این منابع، جزو بدیهیات این جوامع گشته‌اند. آگاهی مردم غرب در این زمینه، بالا رفته است و برگشت به دوران مصرف بی‌رویه نفت و گاز حتی در صورت مجانی شدن آن، حداقل در اروپا، غیرممکن خواهد بود، زیرا جامعه و اقتصاد، نیازهای سوختی‌شان را با حداقل مصرف مواد اولیه و به ویژه نفت و گاز و برق، برطرف می‌سازند.

در طی سی سال گذشته، ساختار این جوامع نسبت به گذشته به سوی مصرف صرفه جویانه مواد خام و طبیعی و حفظ محیط زیست و شرایط طبیعی زندگی، حداقل تولید زباله و کوشش برای حداکثر بازیابی مواد موجود در زباله‌ها و استفاده‌ی چند باره از مواد طبیعی، دوری از انرژی هسته‌ای و این‌گونه گرایش‌ها تغییر کرده است. جدا از این دگرگونی و نوسازی اقتصادی و اجتماعی، کشورهای غربی واردکننده نفت و گاز، دیگر خواهان تکرار سناریوی فلج شدن اقتصادشان به واسطه‌ی چندبرابر شدن غافل‌گیرانه‌ی قیمت نفت خام در دهه ۱۹۷۰ نبوده و نخواهند بود.

مشکل اولیه کشورهای رو به رشدی مثل ایران، نه جلب سرمایه‌ی خارجی، که فرار سرمایه داخلی است. حتی می‌توانیم ادعا کنیم که عمده‌ی حاکمان دیکتاتور جهان سومی به سیستمی که خود ساخته‌اند، اعتمادی ندارند و سرمایه‌هایشان را در کشورهای قانونمند غربی نگه‌داری می‌کنند. به گونه‌ای، آنها با این عمل خود به سرمایه‌های جهانی اعلام کرده‌اند که همچون من از کشورم، دوری کن!

جدول ۵:

حجم کل واردات کشورهای OECD (SITC 0-9) و سهم کشورهای OPEC، ایران و سنگاپور در واردات کشورهای OECD به میلیون دلار و به درصد

سال	کل واردات OECD	از OPEC	از ایران	از سنگاپور	کل واردات OECD به درصد	سهم OPEC به درصد	سهم ایران به درصد	سهم سنگاپور به درصد	قیمت هر بشکه نفت به دلار آمریکا
1374	3.700.180	152.696	11.872	44.054	100	4,1	0.32	1,19	16,86
1375	3.856.174	172.927	13.394	48.058	100	4,5	0.35	1,25	20,29
1376	3.972.971	183.503	12.387	46.598	100	4,6	0.31	1,17	18,68
1377	4.078.531	183.037	8.605	44.765	100	4,5	0.21	1,09	12,28
1378	4.292.736	159.305	10.424	45.427	100	3,7	0.24	1,05	17,47
1379	4.775.113	246.446	16.398	49.944	100	5,2	0.34	1,05	27,6

منبع: OECD: Foreign Trade by Commodities, Series C, Paris شماره های پی در پی، محاسبه شده توسط نگارنده، OPEC

بیش از یک درصد نیازهای کشورهای پیشرفته میباشد. این کشور توانسته است سطح بالای صادرات صنعتی اش را به غرب در سالهای ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۹ به طور نسبی حفظ کند. از طرف دیگر تولید ناپیوسته سرانه این کشور بدون منابع طبیعی ۲۱۵۰۰ دلار میباشد که خود بازاری قابل توجه را برای کالاهای کشورهای دیگر فراهم آورده است و مشخصه ایست از بالا رفتن سطح رفاه اجتماعی. سنگاپور به عنوان «همسایه تهیدست» پیشین امروز خود به «همسایه ای ثروتمند» تبدیل شده است. اما همزمان ایران با تولید ناپیوسته سرانه ۱۶۱۳ دلار<sup>۱</sup> حتا در میان کشورهای عضو اوپک بعد از نیجریه، اندونزی و عراق فقیرترین کشور عضو این کارتل میباشد.

اکنون، توجه خود را به ساختار صادرات ایران طی سی سال گذشته، معطوف می‌داریم تا بتوانیم میزان وابستگی ایران به نفت و گاز را بررسی کنیم. برای پاسخگویی به این پرسش، از جدول «اجزای صادرات ایران» استفاده می‌کنیم که رشد صادرات ایران را میان سالهای ۱۳۴۹ تا ۱۳۷۹ نشان می‌دهد. صادرات ایران، به دو گروه «صادرات نفت و گاز» و «صادرات غیر نفتی» تقسیم شده است. در این جدول از یک سو، حجم صادرات به میلیون دلار و از سوی دیگر سهم نسبی این دو گروه صادرات نفت و گاز و غیر نفتی در کل صادرات ایران، مطرح شده است. از طرف دیگر، از قیمت هر بشکه نفت به دلار، برای توضیح عامل تعیین کننده درآمد خارجی ایران کمک گرفته شده است.

میان سالهای ۱۳۴۹ تا ۱۳۷۹ جمع کل صادرات ایران از ۱۱۰۹ میلیون دلار به ۲۷۱۳ میلیون دلار رسیده (یعنی ۲۵ برابر) شده است. علت این افزایش، در وهله اول، افزایش قیمت هر بشکه نفت به بیش از ۱۶ برابر قیمت سال ۱۳۴۹ و در وهله دوم، افزایش حجم صادرات از ۶۶۴ میلیون بشکه به ۸۸۷ میلیون بشکه است.

مشخصه اصلی صادرات ایران، تسلط قیمت نفت و حجم صادرات نفت و گاز بر ساختار آن است. آگاهی به این امر از این بابت لازم است که بتوانیم دلیلی قانع کننده برای نوسانهای چشمگیر سهم صادرات غیرنفتی در کل صادرات ایران ارایه دهیم. برای مثال، سهم صادرات غیرنفتی در کل صادرات ایران در سال ۱۳۵۱ با ارزش ناچیز ۴۳۹٫۸ میلیون دلار ۱۴٫۷۸

همانطور که جدول (۵) نشان میدهد، میان ۱۳۷۴ و ۱۳۷۹ حجم واردات کشورهای OECD از چیزی حدود ۳۷۰۰ میلیارد دلار به ۴۷۷۵ میلیارد دلار به صورت مداوم افزایش یافته است که رشدی معادل ۲۹ درصد میباشد. در همین مدت صادرات کشورهای عضو اوپک به کشورهای OECD رشد یکنواختی را نشان نمیدهد که دلیل آن وابستگی صادرات آنها به بهای نفت و حجم صادرات نفت و گاز میباشد. برای مثال افزایش ناچیز بهای هر بشکه نفت میان ۱۳۷۴ و ۱۳۷۸ از ۱۶٫۸۶ دلار به ۱۷٫۴۷ دلار افزایش ناچیز کل صادرات کشورهای عضو اوپک به کشورهای OECD از مبلغی زیر ۱۵۳ میلیارد به مبلغی بالای ۱۵۹ میلیارد دلار بدنبال داشته است. اما با وجود افزایش حجم صادرات سهم نسبی کشورهای عضو اوپک در واردات کشورهای پیشرفته صنعتی از ۴٫۱ درصد به ۳٫۷ درصد کاهش یافته است. وضعیت ایران در این میان حتا از میانگین رشد کشورهای عضو اوپک هم بدتر است. میان ۱۳۷۴ و ۱۳۷۸ درآمد صادرات ایران به کشورهای پیشرفته صنعتی غرب با وجود افزایش بهای نفت از ۱۱٫۸۷ میلیارد دلار به ۱۰٫۴۲ میلیارد دلار کاهش یافته است که معادل ۲۵ درصد نزول سهم نسبی ایران در واردات غرب از ۰٫۳۲ درصد به ۰٫۲۴ درصد میباشد. این امر نشاندهنده عدم توانایی ایران در بازاریابی برای نفت و گاز در غرب نیز میباشد.

با در نظر گرفتن سهم ناچیز صادرات نفتی و غیر نفتی ایران در واردات کشورهای غربی بی اهمیتی اقتصادی ایران برای کشورهای عضو OECD به وضوح مشخص میشود. ما این بی اهمیتی را در جدول (۶) با بررسی ساختار صادرات ایران نشان خواهیم داد. اما آمار جدول (۵) جایگاه ایران را با وجود منابع طبیعی فراوان، جمعیت بسیار جوان و سطح بالای تحصیل، گسترش شهرنشینی و ... در اقتصاد جهانی نشان میدهد. ما اگر وضعیت ایران را با کشور ۴ میلیونی سنگاپور که نه دارای منابع طبیعی فراوان میباشد و نه مساحتی بزرگ دارد را مقایسه کنیم، آنوقت اوج فاجعه برایمان مشخص میشود. در چنین شرایطی جایی برای خیلپرورزی و بلندپرورزی اقتصادی نمی ماند.

سنگاپور به عنوان کوچکترین کشور صنعتی نوین به تنهایی تامین کننده



دلار و افزایش حجم صادرات نفت ایران از ۱۱۰۷ میلیون به ۱۷۴۱ میلیون بشکه، درآمد نفتی از ۲۵۳۶ میلیون به ۱۸۶۸۲ میلیون دلار (یعنی بیش از ۷,۳۶ برابر) شده است که با وجود افزایش ۳۲ درصدی صادرات غیرنفتی ایران، صادرات غیر نفتی در کل صادرات ایران به ۳,۰۲ درصد کاهش یافته است.

درصد است که با وجود حجم بالای صادرات نفت به میزان ۱۱۰۷ میلیون بشکه، درخور توجه است، اما علت اصلی آن، قیمت پایین هر بشکه‌ی نفت به میزان فقط ۲,۲۹ دلار است و نشانی از ناوابستگی درآمد خارجی ایران از فروش نفت و گاز نیست.

آمار دو سال بعد در سال ۱۳۵۳، به وضوح، این مسئله را نشان می‌دهد. با بیش از ۴,۵ برابر شدن قیمت هر بشکه‌ی نفت از ۲,۲۹ دلار به ۱۰,۷۳

### جدول ۶: اجزای صادرات در اقتصاد ایران

سال	صادرات نفت و گاز به میلیون دلار	صادرات غیر نفتی به میلیون دلار	جمع کل صادرات به میلیون دلار	جمع کل صادرات به درصد	سهم نفت و گاز در کل صادرات ایران به درصد	سهم صادرات غیر نفتی در کل صادرات ایران به درصد	قیمت هر بشکه نفت به دلار آمریکا
1349	1109	na	1109	100	100	Na	1,67
1350	1851	na	1851	100	100	Na	2,03
1351	2536	439,8	2975,8	100	85,22	14,78	2,29
1352	5073	634,7	5707,7	100	88,88	11,12	3,05
1353	18682	581,5	19263,5	100	96,98	3,02	10,73
1354	19054	592,2	19646,2	100	96,99	3,01	10,73
1355	20670	539,9	21209,9	100	97,46	2,54	11,51
1356	20714	523,2	21237,2	100	97,66	2,34	12,39
1357	17867	542,8	18409,8	100	97,00	3,00	12,7
1358	19316	811,8	20127,8	100	95,97	4,03	17,25
1359	11607	645,2	12252,2	100	94,73	5,27	28,64
1360	12456	339,5	12795,5	100	97,35	2,65	32,51
1361	20050	283,7	20333,7	100	98,60	1,40	32,38
1362	20457	356,6	20813,6	100	98,29	1,71	32,04
1363	16663	361,1	17024,1	100	97,88	2,12	28,2
1364	13968	465	14433	100	96,78	3,22	27,01
1365	5982	915,5	6897,5	100	86,73	13,27	13,53
1366	9189	1160,8	10349,8	100	88,78	11,22	17,73
1367	7599	1035,8	8634,8	100	88,00	12,00	14,24
1368	12582	1043,9	13625,9	100	92,34	7,66	17,31
1369	17993	1312,2	19305,2	100	93,20	6,80	22,26
1370	16012	2648,7	18660,7	100	85,81	14,19	18,62
1371	16880	2987,7	19867,7	100	84,96	15,04	18,44
1372	14333	3746,8	18079,8	100	79,28	20,72	16,33
1373	14603	4831	19434	100	75,14	24,86	15,53
1374	15141	3257	18398	100	82,30	17,70	16,86
1375	19271	3120	22391	100	86,07	13,93	20,29
1376	15471	2910	18381	100	84,17	15,83	18,68
1377	9933	3013	12946	100	76,73	23,27	12,28
1378	17089	3362	20451	100	83,56	16,44	17,47
1379	24226	3487	27713	100	87,42	12,58	27,6

منبع: ترازنامه بانک مرکزی ایران، OPEC

بود، که تأثیرات منفی آن با آغاز حملات عراق به تأسیسات نفت و به ویژه جزیره‌ی خارک، هرروز بیشتر به چشم می‌خورد. انزوای سیاسی ایران دسترسی این کشور به بازارهای جهانی برای تهیه‌ی قطعات یدکی و بازسازی تأسیسات نفت و بالا بردن توانایی صدور نفت را سخت‌تر کرده بود. از طرف دیگر، پاک‌سازی متخصصان کارآموده و با تجربه‌ی صنعت نفت به بهانه‌ی ضدانقلاب و کمونیست بودن، ضربه‌ی سنگینی به این صنعت و از این طریق به صادرات نفت زد.

عواقب این بی‌درایتی سیاست خارجی ایران، بر صادرات غیرنفتی کشور نیز تأثیر گذاشت که نتیجه‌ی آن، کاهش حجم صادرات غیرنفتی میان سالهای ۱۳۶۰ و ۱۳۶۴ بود. آمار موجود نشان می‌دهد که میانگین صادرات غیرنفتی ایران در این مرحله، ۳۶۱ میلیون دلار بوده که چیزی حدود ۶۰ درصد میانگین سال‌های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۹ است.

از سال ۱۳۶۵ که مصادف با استقرار مهاجران ایرانی در کشورهای هم‌جوار و یا اروپایی است، تقاضای کالاهای کشاورزی و مواد غذایی (غیر نفتی) رو به افزایش گذاشت. اما مهم‌تر از مسئله مهاجران ایرانی و نیاز غذایی آنها به عنوان عاملی تعیین کننده در افزایش صادرات غیر نفتی ایران، باید از عوامل دیگری همچون دوری عرضه کنندگان محصولات کشاورزی مانند بسیاری از مردم از پول ملی، ارجعیت ارزهای معتبر خارجی به ویژه دلار به علت تورم روزافزون و افزایش نرخ ارز یاد کرد.<sup>۱۱</sup> سال ۱۳۶۵ را به عنوان مبدا نابودی درازمدت پول ملی ایران و آغاز فرایند «دلاریزاسیون» سیستم پولی و مالی ایران می‌توان برشمرد، زیرا از این تاریخ به بعد، به مدت ۱۰ سال تورم بالا، افزایش هر روزه‌ی نرخ ارز و رکود یا رشد پایین اقتصادی دست به دست هم داده و اعتماد مردم را به پول ملی شان برای همیشه از میان می‌برد. از این تاریخ است که دلار جای خود را در زندگی و ضمیر ناخودآگاه مردم و دورترین نقاط ایران باز می‌کند.

در چنین شرایطی است که باید افزایش صادرات غیرنفتی و به ویژه محصولات کشاورزی ایران را بررسی کرد. علت اصلی افزایش صادرات محصولات کشاورزی، همان‌طور که نخجوانی به درستی به آن اشاره می‌کند، فروش تولید مازاد محصولات کشاورزی نیست<sup>۱۲</sup>، زیرا همزمان مصرف خوراکی خانوارهای ایرانی به علت کاهش قدرت خرید آنها پایین آمده است<sup>۱۳</sup> صدور کالاهای کشاورزی را باید نوعی از فرار سرمایه و مبادله‌ی ارزی به ضرر ریال و به نفع دلار شناخت. اما ایرانی بودن اکثر متقاضیان این کالاها این مسئله را نشان می‌دهد که کالاهای کشاورزی ایرانی جایی در بازارهای جهانی باز نکرده اند و تقاضای خارجی بدون مهاجران ایرانی برای آنان وجود ندارد. اما همین بازار نیز در درازمدت، ثبات‌اش را ازدست خواهد داد، زیرا به ویژه با طولانی شدن دوران مهاجرت، نوعی آمیختگی فرهنگی میان مهاجران و جامعه‌ی میزبان‌شان صورت می‌گیرد که یک بعدش آشنایی با و تقلید از نوع آشپزی در زندگی مهاجران است. به دلایل بالا، این‌گونه صادرات غیرنفتی نه تنها بیانگر توانایی و پویایی اقتصاد میهن‌مان نیست، که ناشی از بی‌درایتی مدیریت اقتصادی آن است.

به طور کلی، وضعیت اسفناک ساختار اقتصاد ایران را تجارت خارجی ایران بدون صادرات نفت و گاز نشان می‌دهد، زیرا بدون صدور نفت و گاز، توانایی تامین هزینه واردات خود را نیز نخواهیم داشت و با کسری بودجه روبرو خواهیم بود. جدول ۶، به شکل بهتری بیانگر این معضل است.

با توجه به نکات بالا، نمی‌توان از سهم نسبی صادرات غیرنفتی برای شناخت وضعیت آنها استفاده کرد. به همین دلیل، نگاه خود را معطوف به رشد حجم صادرات این کالاها می‌کنیم. صادرات غیر نفتی ایران از سال ۱۳۵۱ تا میانه‌های سال ۱۳۵۹، که همزمان با آغاز جنگ ایران و عراق است و نظم و چهارچوب اقتصاد کشور هنوز به آن شدت تحت تأثیر، کنترل و مدیریت جدید نبود، به صورت مستمر، به نسبت ثابت ماند و میانگینی معال ۵۹۰ میلیون دلار در سال را در بر می‌گرفت. با آغاز جنگ، شدت چشم‌گیر سیاست سرکوب و ارباب مخالفان و انزوای سیاسی ایران، کل صادرات و تمامی اقتصاد کشور را با مشکل روبرو می‌سازد. با این‌که به علت آغاز جنگ از سال ۱۳۵۹، قیمت هر بشکه نفت به طور سرسام آوری افزایش یافته است، اما ایران به دلیل ناتوانی‌اش در صدور نفت، نتوانست از آن بهره گیرد. این رکود از ۱۱۲۰ میلیون بشکه در سال ۱۳۵۸ به ۴۰۵ میلیون بشکه در سال ۱۳۵۹ و ۳۸۳ میلیون بشکه در سال ۱۳۶۰، درآمد نفتی ایران را (با فرض حجم ۱۱۲۰ میلیون بشکه سال ۱۳۵۸ در دو سال بعد و با استفاده از نرخ هر بشکه نفت در این دو سال)، به از دست دادن ۴۴۴۲۴ میلیون دلار درآمد و داشت که رقیبان در اوپک، با تولید اضافه‌ی نفت، آن را به جیب زدند و از این «نعمت» بهره بردند. چندین دلیل را باید در ناتوانی ایران به صدور نفت به مانند سال‌های قبل نام برد: اول از همه سیاست «صدور انقلاب اسلامی» و سیاست ضد غربی و به ویژه ضد «شیطان بزرگ» به انزوای سیاسی ایران و دشمنی همسایگان عرب صادرکننده نفت با ایران انجامید. سیاست خارجی ضد غربی و ضد اسرائیلی متحدان دیرینه‌ی ما را نه فقط نسبت به ما بدبین کرد، که با اشغال سفارت ایالات متحده آمریکا و گروگان گیری دیپلمات‌های آمریکایی، به دشمنان بالقوه کشور تبدیل کرد. در چنین انزوایی، ایران نه در اوپک متحدی و نه در بازارهای جهانی طرف قراردادی می‌یافت، البته اگر از کسانی چون معمر قذافی بگذریم. دومین عامل، کاهش توانایی تکنولوژیک ایران در صدور نفت

کشورهای OECD تا حد زیادی، خودکفا شده‌اند و به عنوان همسایه‌های ثروتمند کشورهای تهیدست، به آنان نیازی ندارند. در رده‌ی دوم و آنهم با تفاوتی فاحش، کشورهای صنعتی نوین قرار می‌گیرند که در واقع تجارت جهانی بر روی این دو گروه متمرکز شده است. گروه کشورهای دیگر به سوی حاشیه‌نشینی سوق یافته‌اند و اگر این روند در آینده هم ادامه پیدا کند، اینان، به ویژه کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین، خود را از هرگونه بختی برای بازسازی اقتصاد خویش محروم کرده اند و به فقیرخانه‌های اقتصاد جهانی تبدیل خواهند شد که فقط به خاطر انسانیت، با کمک مالی کشورهای ثروتمند روی پای «خود» خواهند ایستاد. از طرف دیگر، بازار آنها به علت نداشتن دسترسی به ارزهای معتبر برای کالاهای کشورهای پیشرفته، از جذابیت برخوردار نیست. به بیان دیگر، بودن یا نبودن چنین کشورهایی از نظر اقتصادی تفاوتی نمی‌کند.



جدول ۷: مقایسه صادرات غیر نفتی و واردات در اقتصاد ایران

واردات			صادرات غیر نفتی			سال
ارزش هر تن به دلار	وزن (هزار تن)	ارزش به میلیون دلار	ارزش هر تن به دلار	وزن (هزار تن)	ارزش به میلیون دلار	
720	21009	15117	441	7041	3106	1375
650	21845	14196	331	8690	2876	1376
879	16297	14323	208	14460	3013	1377
589	21549	12683	191	17567	3362	1378
552	25981	14347	263	14281	3763	1379
678	26442	17938	258	15194	3918	1380

منبع: نماگرهای اقتصادی ۱۹ و ۲۸ بانک مرکزی ایران، به نقل از: سید احمد نخجوانی: «اقتصاد ایران»، مرکز آموزش و تحقیقات صنعتی ایران، تهران، ۱۳۸۲

جدول (۷) در ضمن این نکته را نشان می‌دهد که هر ساله از ارزش کالاهای صادراتی ایران به ازای هر تن کاسته می‌شود؛ ارزش صادرات غیرنفتی به ازای هر تن در سال ۱۳۸۰ نسبت به سال ۱۳۷۵ چیزی حدود ۴۲ درصد کاهش پیدا کرده است، در صورتی که ارزش کالاهای وارداتی در این مدت فقط ۶ درصد پایین آمده است. جدول (۷) به خوبی نشان می‌دهد که سرنوشت اقتصاد ایران بدون درآمد نفت بیشتر به سرنوشت کشورهای فقیر آفریقایی و آمریکای لاتین تا به سرنوشت کشورهای صنعتی نوین شبیه است.

در پایان نگاهی به کشورهای واردکننده کالاهای غیرنفتی ایران، می‌اندازیم. چیزی حدود دو سوم صادرات غیرنفتی ما را کشورهای جهان سومی و کشورهای صنعتی نوین خریداری می‌کنند. سهم کشورهای OECD در صادرات غیرنفتی ایران در حدود ۳۴ درصد است. به بیان دیگر، کشورهای هم‌جوار و دیگر کشورهای جهان سوم از یک سوی و کشورهای صنعتی نوین از سوی دیگر، بازار کالاهای غیرنفتی ایرانی را تشکیل می‌دهند.

کشورهای منطقه همراه با هند و روسیه ۴۲٫۵ درصد کالاهای غیرنفتی ایران را وارد می‌کنند، که بیشتر نشان از گسترش تجارت منطقه‌ای دارد. آنچه از جدول (۸) مشخص می‌شود، این است که در سال ۱۳۷۷ سهم صادرات غیرنفتی ایران در واردات کشورهای OECD با حجمی معادل ۱۰۰۴ میلیون دلار بسیار ناچیز و غیر قابل ذکر است. کشورهای OECD نیازی به ورود کالاهای غیرنفتی ما ندارند.

جدول ۸: صادرات غیر نفتی ایران به کشورهای مختلف در سال ۱۳۷۷

نام کشورهای واردکننده کالاهای غیر نفتی ایران	سهم کشورها در صادرات غیر نفتی ایران به درصد
۱. امارات متحده عربی	17,12
۲. آلمان	13,61
۳. ایتالیا	6,71
۴. ترکیه	5,25
۵. هند	4,80
۶. جمهوری آذربایجان	4,00
۷. جمهوری ترکمنستان	3,40
۸. جمهوری خلق چین	3,10
۹. سنگاپور	2,52
۱۰. هلند	2,45
۱۱. فرانسه	2,05

۱,۹۷	۱۲. کانادا
۱,۹۵	۱۳. تایوان
۱,۹۱	۱۴. سوئیس
۱,۷۸	۱۵. اوزبکستان
۱,۶۹	۱۶. اسپانیا
۱,۵۳	۱۷. کره جنوبی
۱,۴۳	۱۸. ژاپن
۱,۳۴	۱۹. عربستان سعودی
۱,۳۰	۲۰. هنگ کنگ
۱,۲۳	۲۱. ارمنستان
۱,۲۱	۲۲. روسیه
۱,۱۹	۲۳. کویت
۱,۱۸	۲۴. پاکستان
۱۵,۲۸	۲۵. بقیه جهان
۱۰۰,۰۰	کل

منبع: ترازنامه بانک مرکزی ایران

## ۵ - سخن پایانی

همسایه‌ی رو به ثروتمند شدن، بهتر از داشتن یک همسایه است که روز به روز تهیدست‌تر می‌شود، زیرا همسایه‌ی تهیدست، قدرت خرید کالاهای همسایه ثروتمندش را ندارد و از اهمیت‌اش برای اقتصاد همسایه ثروتمند کاسته می‌شود.

درک این مسئله از این نظر برای ما اهمیت دارد که بتوانیم جایگاه خود را در اقتصاد جهانی و اهمیت یا عدم اهمیت خویش را برای کشورهای دیگر بشناسیم.

ایران، با وجود غنی بودن‌اش از نظر مواد خام و معدنی، کشوری جهان سومی و غیر صنعتی است. ایران، به تنهایی حتا توانایی استخراج و بهره‌وری از منابع طبیعی‌اش را ندارد و برای این کار به تولیدات صنعتی کشورهای غربی نیاز دارد. در این جا قصد ما بررسی ساختار اقتصادی ایران نیست، اما می‌توانیم دست کم بر این مسئله تاکید کنیم که ایران به ویژه در طی ۲۵ سال گذشته و از زمان انقلاب اسلامی به بعد نتوانسته است اقتصادش را مدرنیزه کند و با این اقدام از جهان سوم بگریزد و به جمع «کشورهای صنعتی نوین» بپیوندد. ایران، طی ۲۵ سال پشت سر نهاده شده، بیش‌تر از گذشته به صدور نفت وابسته است و به غیر از نفت، کالایی برای عرضه به بازار کشورهای غربی ندارد و این وابستگی به صدور نفت در شرایطی به اوج خود رسیده است که کشورهای اتحاد شوروی سابق به عرضه کنندگان نفت و گاز در بازار جهانی پیوسته اند. به بیان دیگر، ایران در ۲۵ سال گذشته نتوانسته است خود را به عنوان تامین کننده نیازهای «همسایه ثروتمندش» تبدیل کند.

آگاهی به این مسئله، زمانی اهمیت‌اش را پیدا می‌کند که به علل بحران اقتصادی فعلی و معضلات آن چون بی‌کاری و فقر گسترده بپردازیم. امروز

در این نوشتار، کوشش شد با تکیه بر آمار واردات کشورهای OECD نشان دهیم که کشورهای غربی برای رفع نیازهای‌شان در طی سی سال گذشته به درجه بالایی از خودکفایی دست یافته اند و یا این نیازها را از کشورهای صنعتی نوین برطرف می‌کنند. به بیان دیگر، تجارت جهانی دو قطبی شده است. از طرفی، کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی غرب و صنعتی نوین توانسته اند بیش از ۸۷ درصد (جدول ۱) نیازهای غرب را برطرف سازند. از طرف دیگر کشورهای موسوم به جهان سوم، اهمیت خود را برای تامین نیازهای جهان غرب از دست داده‌اند. این مسئله، حتا شامل کشورهای صادرکننده‌ی نفت نیز می‌شود. در حقیقت، می‌توان گفت که در طی سی سال گذشته فقط معدودی از کشورهای جهان سوم توانسته اند از داشتن «همسایه ثروتمند» بهره مند شوند و با مدرنیزه کردن شالوده و ساختار اقتصادشان به «کشورهای صنعتی نوین» تبدیل گردند.

این فرایند گذار از اقتصاد غیرصنعتی به سوی اقتصاد صنعتی، نه فقط کشورهای صنعتی نوین را به تامین کنندگان بسیاری از نیازهای کشورهای غربی تبدیل کرده، بلکه آنها را نیز تبدیل به بازارهایی برای تولیدات صنعتی کشورهای غربی ساخته است. به بیان دیگر، کشورهای صنعتی غرب نه این‌که سدی در مقابل توسعه اقتصادی جهان سوم نیستند، بلکه حتا منافع‌شان در صنعتی و مدرنیزه شدن کشورهای جهان سوم است، زیرا از این طریق و در درازمدت به متقاضیان تولیدات صنعتی غرب افزوده می‌شود. با توجه به نتیجه گیری‌های بالا، می‌توان توضیحات آدم اسمیت پیرامون تجارت خارجی را از دید کشورهای غربی این گونه تعبیر کرد که داشتن یک



ما و کشورهای پیشرفته صنعتی و نزدیکی ما به سرنوشت کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین خواهد شد. وضعیت اسفبار اقتصاد میهن‌مان و ضرورت بازگشت به دامان اقتصاد جهانی و گریز سازماندهی شده از جهان سوم دلایلی دیگر برای تغییر هر چه سریع‌تر ساختار سیاسی-اقتصادی کشور است.

با این‌که بعد از ۲۵ سال بی‌راهه روی سیاسی و اقتصادی، کشورمان دارای جایگاهی نامناسب در اقتصاد جهانی‌ست، که شایسته تاریخ ما، مردم آگاه، تحصیل‌کرده و ترقی‌خواه میهن‌مان نیست، پتانسیل این کشور برای جلوگیری از این پس‌روی، قابل توجه است. نسل جوان و تحصیل‌کرده، موقعیت استثنایی جغرافیایی ایران و درآمد ارزی بالا را می‌توان در چهارچوب حکومتی دمکرات، صلح‌دوست و متحد جهان غرب با هدف بازسازی ساختار و شالوده‌ی اقتصاد کشورمان بسیج کرد و ایران را به موتور توسعه اقتصادی در منطقه تبدیل کرد. در این راه، کشورهای غربی نه فقط که مانع پیشرفت ما نیستند، بلکه ما را نیز همیار خواهند بود

تکرار سناریوی کشورهای آسیای دور، بسیار سخت‌تر از ۲۵ سال پیش است. امروز آرزوی نزدیکی شتاب زده به کشورهای غربی با توجه به جایگاه فعلی ما در اقتصاد جهانی، بیشتر بیانگر روحیه بلندپروازی و خیالپردازی ماست و با توان واقعی اقتصاد ما هم‌خوان نیست.

اگر ما بتوانیم با تدبیر سیاسی و اقتصادی، خود را گام به گام به اقتصاد جهانی «تحمیل» کنیم و به تامین‌کننده‌ی بخشی از نیازهای کشورهای غربی تبدیل شویم، آن‌گاه خواهیم توانست نیازهای اقتصادمان را با درآمد غیرنفتی خود در درازمدت برطرف سازیم.

از طرف دیگر ادامه سیاست اقتصادی ۲۵ ساله گذشته، نه فقط بحران فعلی در کشورمان را عمیق‌تر می‌کند، بلکه هر روز و فرصت از دست رفته، به معنای دوری شتابزده‌ی ما از جهان پیشرفته صنعتی، عقب افتادگی اقتصادی، ادامه بی‌کاری و فقر و حاشیه‌نشینی روزافزون ماست. جهان پیشرفته امروز با شتاب به جلو پیش می‌رود و در این میان، منتظر ما نمی‌ماند. در جازدن و یا عقب‌گرد ما فقط منجر به بیشتر شدن فاصله، میان

## یادداشت‌ها:

<sup>1</sup> Smith, Adam: Der Wohlstand der Nationen, dtv-Bibliothek, 1978, 3. Auflage 1983, p. 408

<sup>2</sup> Organization for Economic Co-Operation and Development

<sup>3</sup> Bairoch, Paul: Die Dritte Welt in der Sackgasse. Die Entwicklung vom achtzehnten bis zum zwanzigsten Jahrhundert, Wien 1971, p. 157

<sup>4</sup> UNCTAD (United Nation Conference on Trade and Development), Handbook of International Trade and Development, New York/Geneva, 1996

<sup>5</sup> Standard International Trade Classification

<sup>6</sup> SITC Rev.3:

0 - Food and live animals

1 - Beverages and tobacco

2 - Crude materials, inedible, except fuels

3 - Mineral fuels, lubricants and related materials

4 - Animal and vegetable oils, fats and waxes

5 - Chemicals and related products, n.e.s.

6 - Manufactured goods classified chiefly by material

7 - Machinery and transport equipment

8 - Miscellaneous manufactured articles

9 - Commodities and transactions not classified elsewhere in the SITC

<sup>7</sup> Riese, Hajo: Schuldenkrise und ökonomische Theorie, in: Riese, H./Spahn, H.-P. (edt.): Internationale Geldwirtschaft, Regensburg, 1986, pp. 196;

Stadermann, Hans-Joachim: Monetäre Theorie der Wirtschaft, Tübingen, 1996, pp. 150

<sup>8</sup> جمشید اسدی: جلب سرمایه‌های خارجی برای استقلال ملی، در: <http://news.gooya.com/2003/05/31/3105-h-02.php>

<sup>9</sup> برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به:

Calvo, Guillermo/Reinhart, Carmen M.: Capital Flow Reversals, the Exchange Rate Debate, and Dollarization, in: Finance and Development, September 1999, pp. 13-15;

Chang, Robert: Dollarization: A Scorecard, Federal Reserve Bank of Atlanta, Economic Review, Third Quarter 2000;

Powel, Andrew/Struzenegger, Federico: Dollarization: The Link between Devaluation and Default Risk, October 23, 2000;

Berg, Andrew/Boronsztein: Full Dollarization – The Pros and Cons, International Monetary Fund, Economic Issues No. 24, December 2000;

Frieden, Jeffrey A.: The Political Economy of Dollarization: Domestic and International Factors, Department of Government, Harvard University, Cambridge, July 2001;

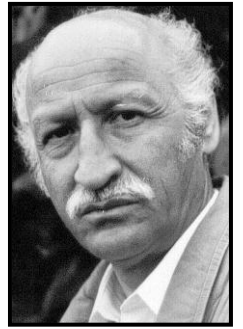
Levy Yeyati, Eduardo/Struzenegger, Federico: Dollarization: A Primer, in: Levy Yeyati, Eduardo/Struzenegger, Federico (edt.): Dollarization, MIT Press, 2001

<sup>10</sup> OPEC Annual Statistical Bulletin 2002

<sup>11</sup> نگاه کنید به: نخجوانی، سید احمد: اقتصاد ایران، مرکز آموزش و تحقیقات صنعتی ایران، تهران، ۱۳۸۲، صص ۷۳-۷۶، صص ۱۴۷-۱۵۱

<sup>12</sup> همانجا ص. ۷۵

<sup>13</sup> همانجا ص. ۱۸-۲۶



دکتر حسن کیانزاد

## آیا حجاب اسلامی و «روسری» نمادین اسلامیسیم و یا بنیادگرایی اسلامی است؟ لودین - آزمونی از نمایش قدرت

برآن می‌دارد که با چشم باز و آگاه به خیل دکانداران دین و آموزه‌های چندین دهه گذشته، این حقیقت را بپذیریم، که تحقق یک جامعه مردمسالار، یعنی دموکراسی و حقوق بشر در میهنمان، تنها در پناه جدائی مطلق دین از حکومت امکان پذیر است و نه در آمیزه با هر گونه ولایت مذهبی کاذبی که سلطه گران و متولیان دین بنام خداوند می‌خواهند بر بندگان حقه کنند.

پس از اعلام رأی دیوان عالی کشور از جمله رسانه‌های گروهی که به نقد از آن دست یازیدند، روزنامه راینیشر مرکور Reinischer Merkur بود که در شماره ۴۰ بتاریخ دوم اکتبر ۲۰۰۳ زیر عنوان فرایندهای ناشی از رأی دیوان عالی کشور با طرح این پرسش که، شکیبائی و بردباری Toleranz تا بکجا؟ فردریش گراف فون وستفالن می‌نویسد: رای صادره از سوی شعبه دوم دیوان عالی در رابطه با مقوله «روسری»، پرسش‌های بسیاری را پیش روی ما می‌گذارد، که به سادگی بتوان در نگاه نخستین و فوری برایش هم پاسخی را ردیف نمود. زیرا که اکنون ایالات فدرال آلمان باید هر یک، قوانین ویژه استخدامی و حقوقی مربوط به آنرا در رابطه با قدغن کردن «روسری» در مدرسه به گونه‌ای تغییر دهند، که با دیگر قوانین اساسی و حقوقی و آموزشی همخوانی داشته باشد. این بار هشت قاضی دیوان عالی کشور برخلاف رسم همیشگی جرأت کافی سیاسی از خود نشان ندادند، که با رهنمودهایی روشن و گشایش گر، قوه مقننه را وادار به طرح قوانینی کنند، که هم بتوانند پاسخگوی مشکلات و نیازهای روز جامعه باشند و هم اینکه همخوانی با قانون اساسی کشور را داشته باشند. در رأی دیوان عالی به فرایندهای حساس سیاسی ناشی از آن توجه نشده، بلکه با تکیه بر چگونگی موارد استخدامی کارمندان دولت و در مورد دادخواست ویژه خانم فرشته لودین تصریح می‌گردد، که این آموزگار مسلمان بواسطه آزادی مذهبی‌اش می‌تواند «روسری» را بگونه نمادین مذهب خود برسر گذارد و در کلاس درس تدریس نماید و تا هنگامیکه مسئولین آموزشی حکومت‌های فدرال قوانین ویژه‌ای که این مشکل را سامان بخشد، وضع ننموده‌اند، باید این حق و حقوق را در چارچوب آزادی مذهب و دیگر باورمندی‌های جهانشمول به رسمیت شناخته و بیطرفی کامل را محفوظ بدارند و در این راستا باشکیبائی و بردباری ناشی از حرمت انسانی، روبرو گردند. لازم است که در این رابطه بیان بداریم، که واتیکان در دومین نشست شورای خود Konzil از آزادی مذهب و پاسداری از آنرا را برخاسته از حرمت انسانی دانسته، که قدرت‌های حکومتی حق ندارند، این آزادی شخصی و یا گروهی را خدشه دار نمایند. اما واتیکان براین توجیه خود، جمله‌ای را هم اضافه می‌کند، که این آزادی

پیشگفتار: در واپسین روزهای ماه سپتامبر ۲۰۰۳ دیوان عالی کشور آلمان در شهر کارلسروهه سرانجام رأی خود را به دادخواستی که از سوی خانم فرشته لودین و وکیل او به آن مرکز عالی دادگستری داده بودند، صادر نمود. برپایه ابراز نظر بسیاری از کارشناسان حقوقی و صاحب نام آکادمیک در رسانه‌های گروهی، این رأی صادره از سوی ۸ قاضی شعبه دوم دیوان عالی، نتوانست گره کار را بگشاید و بگونه‌ای شفاف به مقوله ایکه از سال ۱۹۹۷ در دادگاه‌های ایالتی و شهری آلمان مورد بررسی قرار گرفته است، خط پایان بگذارد. فرشته لودین ۲۹ ساله که از چهارده سالگی به همراه خانواده‌اش در آلمان بسر می‌برد و در این کشور به مدرسه رفته و تحصیل خود را در رشته آموزش و پرورش به پایان برده و در ایالت بادن ورتمبرگ آلمان با اختیار شغل آموزگاری به تدریس در مدرسه مشغول گردیده است، از آغاز سال ۱۹۹۷ با مسئولین مدرسه که از او می‌خواهند در مدرسه و سرکلاس درس «روسری» را از سر بردارد، اختلاف پیدا کرده و چون او به این خواست جامعه عمل نمی‌پوشاند از خدمت در مدرسه منصرف می‌گردد. از آن هنگام ایشان با پشتیبانی مالی گروه‌ها و سازمان‌های اسلامیستی فعال در آلمان با اعتراض بر انفعال از خدمت خود در مدرسه و اینکه او با استناد بر قانون اساسی آلمان و آزادی مذهب حق دارد با روسری در کلاس درس تدریس نماید، به دادگاه‌های گوناگون شکایت برده است.

همانگونه که در فراز اشاره بردیم، گفتمان پیرامون این مقوله زیر عنوان «روسری» Kopftuch همچنان گرم و فزاینده در رسانه‌های گروهی و سیاسی و محافل آکادمیک و نهادهای مذهبی کلیسا و مسجد و منبر ادامه دارد و در این راستا بویژه بانو آلیس شوارتزر Allice Schwarzer فمینیست مشهور آلمان در سالهای گذشته نه تنها در نشریه ماهانه خود «اما» Emma بلکه در گفتمان‌های رسانه‌ای بیشمارش در سال‌ها و ماه‌های گذشته، پیگیرانه حجاب اسلامی را در پوشش‌های گونه گون‌اش، شیگردی مردسالارانه زن ستیز و اسارت آور مذهبی بشمار آورده و آنرا نمادین و پرچم ستیزه جویان صلیبی اسلامیستی دانسته، که به عنوان نمونه رژیم خمینی پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ به کمک نیروهای پاسدارش بر مبنای شعار «روسری یا توسری» می‌خواست بر سرزنان ایران با میخ فرو نشانند.

شکی نیست، که آلیس شوارتزر و دیگر صاحب نظرانی که من در این شماره و شماره‌های آینده تلاش از آن‌ها سخن به میان خواهم آورد، با بازنگری آنچه که در بیست و پنج سال گذشته پس از فاجعه انقلاب ۵۷ در میهن ما رخ داده و همچنین با نگاه به کنش‌های تروریستی و فاجعه آفرین ۱۱ سپتامبر در نیویورک از سوی القاعده و گروه‌های اسلامیستی در جهان، ما را



دیگر نخست وزیران دولت‌های فدرال کوشش می‌گردد، که در این رابطه قانونی را تهیه و تصویب کرده که در تمام کشور یکسان رسمیت یابد. ناگفته نباید گذارد، که ابراز نظر و گفت‌وگو پیرامون مقوله «روسری» در آلمان، تنها یک مساله مورد نظر محافل و یا احزاب محافظه کار (Konservativ) نبوده، بلکه کارشناسان و سیاستمداران سوسیال دمکرات، لیبرال و سبزها هم در دو جبهه موافق و مخالف مواضع خود را شفاف و آشکار بیان می‌دارند. کارین ولف Karin Wolf وزیر آموزش و پرورش ایالت هسن Hessen از حزب دمکرات مسیحی CDU می‌گوید، به مقوله «روسری» در آلمان نباید تنها بگونه یک نمادین سنتی و یا هنری بومی (فولکلور) و یا ساده پوششی نگریست، زیرا که در این می‌ان، این معضل در جامعه ما به گونه یک نمایش و تظاهر وابستگی بنیادگرایانه درآمده است، که جایی در مدرسه و کلاسهای درس نمی‌تواند داشته باشد و بهمین سبب هم باید قدغن گردد. همکار او در برلین کلاس بورز Klaus Böser از حزب سوسیال دمکرات SPD این نظر را تأیید کرده و می‌گوید «روسری» تظاهر یک باور مذهبی است و آموزگاران روسری بر سر نمی‌توانند و نباید در مدارس دولتی به تدریس گمارده شوند. کارین ولف می‌گوید قانون اساسی کشور ما، بنیان‌اش بر سنت‌های دمکرات مسیحی قرار گرفته، که برخوردار از یک سیستم ارزشی انسانی است که آموزگاران در نهادهای آموزشی باید به آن توجه داشته و پاسداری نمایند. اما مقوله روسری امروز در جامعه ما از سوی سازمان‌ها و گروه‌های مذهبی اسلامی بگونه یک سمبل سیاسی مذهبی کاراکنتری تحریکی پیدا کرده است، که نباید به آن میدان گسترش داد. برمند بوزمن وزیر آموزش و پرورش ایالت نیدرزاکسن می‌گوید، بیطرفی مذهبی باید در مدرسه رعایت شود و در قوانین و مقررات استخدامی تصریح گردد. مدرسه جایگاه تظاهرات مذهبی سیاسی نیست. خانم آنته شاون Annette Schawan وزیر آموزش و پرورش ایالت بادن ورتمبرگ که پنج سال پیش تقاضای خدمت دائمی خانم فرشته لودین را که حاضر نشد روسری خود را در کلاس درس از سر بردارد، در مدارس این ایالت رد نمود، می‌گوید مدرسه مکان حساسی است و باید از هرگونه عامل تحریکی مذهبی و سیاسی که آرامش و نظم آموزشی را از میان ببرد، بدور ماند، و از «روسری» که در مدرسه از آن بگونه یک ابزار تبلیغ و تظاهر و قدرت نمایی مذهبی سیاسی از سوی بنیادگرایان اسلامی بهره گرفته می‌شود، باید جلو گیری و آنرا قدغن نمود. رئیس یک مدرسه ابتدائی در برلین، که در آن از سوی یک مرکز اسلامی درس اسلام داده می‌شود، می‌گوید ما با نگرانی مشاهده می‌کنیم، که روز به روز بر تعداد دخترانی که روسری بر سر می‌گذارند، افزوده می‌گردد و پسران هم بیشتر از پیش مردسالاری (نره مردی Macho) خود را به نمایش می‌گذارند. در این میان بسیاری از پدران و مادران آلمانی و ترک‌های لیبرال، فرزندان خود را از این مدرسه بیرون برده‌اند. فرشته لودین که نمی‌خواهد بدون روسری در کلاس درس حاضر شود و آنرا نقض آزادی مذهبی‌اش بشمار می‌آورد، می‌گوید اگر هم به این کار اقدام ورزم و روسری را در برابر شاگردان از سر بردارم، هر هنگام که بزرگسالانی پا به کلاس بگذارند، روسری را بر سر خواهم نهاد. حال باید به این پرسش پاسخ داد، که چگونه دختران ترک که بیشتریشان با حجاب اسلامی و روسری مخالف هستند، در روبرویی با یک چنین شیوه رفتاری، می‌توانند حس اعتماد و اتکاء

مذهب دارای محدوده ایست مشخص و معین. برپایه این تعریف این پرسش مطرح می‌گردد، که آیا برخلاف رأی دیوان عالی کشور، آن مرز محدودی که برای آزادی مذهب مترتب گردیده است، در چارچوب یک نهاد کشوری بمانند آموزش و پرورش شناخته می‌گردد و یا اینکه مطلق و نامحدود است. و سخن بر سر این است که، آیا کسی که تصمیم بر این می‌گیرد که به عنوان کارمند دولت (آموزگار) در نهادهای آموزشی بکار و تدریس مشغول شود بمانند دیگر شهروندان بطور یکسان از تمام حقوق و آزادی‌های اجتماع برخوردار است، یا اینکه آن چنانکه سه نفر از قضات شعبه دوم دیوان عالی (از میان هشت نفر) بیان داشته‌اند، آن‌ها بخاطر قبول کار در یک نهاد دولتی و آموزشی و مسئولیتی که در اجرای برنامه‌های تدریس آن نهاد در مدرسه به عهده دارند، نمی‌توانند با تکیه و برخوردار از آزادی‌های متعارفی که در فراز نام آوردیم، به هر شیوه‌ای که خود خواستند، آن برنامه و مقررات تدریسی ناشی از آنرا اجرا کنند؟ برپایه توجیه سه قاضی دیوان عالی، یعنی ینچ Dentsch، دی فابو Difabio و ملینگ هوف Mellinghoff کسی که تصمیم می‌گیرد در یک نهاد آموزشی دولتی کار کند، اجازه ندارد بی‌توجه به پرنسیب اعتدال در بیان باورمندی‌ها و بیطرفی حرفه‌ای، عقاید مذهبی ویژه خود را بنام آزادی مذهب در چارچوب آن نهادهای آموزشی دولتی بردیگران تحمیل نماید. زیرا در جامعه آزاد آلمان بخشی از پدران و مادران و فرزندان‌شان دارای باورهای مذهبی و جهان بینی‌های ویژه‌ای هستند، که با حساسیت در تقابل با دیگر باورمندی‌های مذهبی و اجتماعی روبرو می‌گردند. از جمله با مقوله «روسری» در مدرسه به عنوان یک نمادین مذهبی، در حالیکه به آن‌ها در حفاظ بیطرفی متداول در نهاد آموزشی این حق داده نمی‌شود، که به تبلیغ ارزش‌های نهادینه گشته خود بپردازند. از سوی دیگر با توجه به دانش جامعه‌شناسی مذهبی، مذهب تنها یک باور شخصی است و نه یک حقیقت مطلق، که باورمندان به آن بخواهند برپایه آزادی فردی چونان مسیونرها متعصبانه به تبلیغ‌اش همت گمارند و نظم و آرامش آموزشی را به هم بریزند. اگر این چنین نبود، می‌باید که مسئولین نهادهای آموزشی از همان آغاز کار، به آموزگاران این اجازه را می‌دادند، که آن‌ها می‌توانند آزادانه و به هرگونه که می‌خواهند در مدرسه و در سرکلاس درس باورهای مذهبی و اجتماعی خود را تبلیغ کنند. اما مدرسه همواره به عنوان یک نهاد دولتی آموزشی برخوردار از یک نظم اداری جبری است و برپایه این تعریف برداشت از آزادی مذهب این نمی‌باشد، که آرامش و نظم فضای آموزشی بخاطر تبلیغ و نمادین‌های مذهبی و یا بینشی فردی و یا گروهی آسیب پذیر گردیده و از میان برود. بهمین سبب قضات دیوان عالی کشور در رأی صادره خود می‌گویند، اگر قرار است که محدودیت در آزادی مذهب و نمادین آن از سوی نهادهای دولتی و آموزشی بوجود آید، باید که این مقصود بگونه قانونی، نخست از تصویب پارلمان بگذرد، که این خود می‌تواند اصل چهار قانون اساسی، یعنی آزادی مذهب را خدشه دار نموده و به زیر پرسش ببرد. در این می‌ان، ایالات فدرال بادن ورتمبرگ Baden-Württemberg، بایرن Bayern، برمن Bremen، نیدرساکسن Niedersachsen و برلین در صدد تهیه قوانین هستند، که استفاده از روسری را در مدرسه قدغن کنند. در ایالات فدرال شرق آلمان یک چنین مواردی هنوز وجود ندارد که نیاز به یک چنین ترتیبات قانونی باشد. از سوی

گردیده و با تنش آفرینی مواجه می‌شود. آقای ولفگانگ تیرزه رئیس پارلمان آلمان هم نظر رئیس جمهور را رد کرده و می‌گوید در رابطه با قدغن کردن روسری در مدرسه درست نمی‌دانم که نهادهای صلیب و مسیحیت از نهادهای رسمی و دولتی و آموزشی ما حذف گردد. صریح‌ترین و شفاف‌ترین گفتمان را در این باره خانم آنتیه فولمر Antje Vollmer یکی از معاونین پارلمان آلمان از حزب سبزها ارائه داده و می‌گوید من موافقم که مقوله روسری در مدرسه قدغن شود، زیرا که، از هنگام روی کار آمدن رژیم خمینی در ایران «روسری» به گونه یک سمبل سیاسی جنبش‌های اسلامیستی در آمده و نمادین نظامی است که در آن زن‌ها باید به زیر فرمان مردان درآیند. یک چنین تظاهر سیاسی - مذهبی نباید در نهادهای آموزشی ما جا باز کند، هرکس می‌تواند بیرون از مدرسه به این سمبل تظاهر کند، اما نه در مدرسه. مدرسه برای بسیاری از دختران از خانواده‌های اسلامیست، تنها مکانی است که آن‌ها این شانس را خواهند داشت که آزاد اندیشیدن را بیاموزند. این سخنان صریح خانم فولمر، پاسخی است به یک بیانیه که در آن بیش از ۷۰ نفر از زنان صاحب نام در مخالفت با قدغن کردن روسری، نظر داده‌اند. خانم فولمر می‌گوید. خانم فرشته لودین در برابر دیوان عالی کشور گفته است، اگر من روسری را از سر بردارم خود را لخت و عریان حس خواهم نمود، پس ایشان در مورد زنانیکه روسری بر سر ندارند، لابد فکر می‌کنند، که آن‌ها بی‌حرمت‌اند و با زنان روسپی یکسان. و با این توجیه من از خود می‌پرسم، که یک چنین موضع گیری رادیکال از مدرسه چه می‌خواهد؟ و چگونه در یک چنین فضای آموزشی ناسالم ارزشهای انسانی، مهر و شکیبائی، که ما خواهان پویائی آن می‌باشیم، می‌تواند آموخته گردند و رشد نمایند؟ روسری یک نمادین مذهبی نیست و در قرآن هم از آن نامی در میان نیست. من براین باور نیستم، که مخالفین قدغن نمودن روسری در مدرسه، انگیزه‌شان شکیبائی مذهبی است، بلکه آن‌ها بنام و به بهانه مذهب می‌خواهند به گسترش یک ایدئولوژی بنیادگرای سیاسی مذهبی، همت گمارند. میلیون‌ها زن در سراسر جهان آزادانه روسری را بر سر برنگزیدند، بلکه آن‌ها را بزور بزیر لچک بردند. خانم فولمر که خود تحصیل‌الیهات (تئولوژی) را به پایان برده، می‌گوید من خود دراز هنگام مخالف قدغن کردن روسری در مدرسه بودم، اما با دیدارها و گفت و شنودهاییکه با زنان مسلمان در این کشورها داشتیم، دریافتم که آن‌ها از زیر فشار و سلطه مردسالارانه اسلامیستی رنج می‌برند و از آن هنگام من در موضع تجدید نظر کردم. در الجزیره اسلامیست و بنیادگرایان مذهبی پای زنانی را که دامن کوتاه بر تن کرده بودند با چاقو پاره کرده و در ایران به زنان همه گونه ستم و توهین و بی‌حرمتی روا داشتند، اگر که چادر و روسری بر سر نداشتند. اندیشه وران راستین اسلامی باید جدی به دفاع از اسلام، برخاسته و از ارزشهای انسانی و اخلاقی آنکه از سوی اسلامیست‌ها با کنش‌های شبه فاشیستی و سلطه گرایانه و مردسالارانه، مورد دستبرد و تهاجم قرار گرفته، پاسداری نمایند. زنان در الجزیره و ایران از ما پرسیدند، که چرا زنان در غرب از ما یاد نمی‌کنند و ما را تنها گذارده‌اند؟



به نفس را در خود پرورش داده و رشد و تکامل یابند و باور براین بدارند که آن‌ها با پسران از حقوق یکسان برخوردارند. خانم شاون وزیر آموزش و پرورش بادن ورتمبرگ، می‌گوید مشکل ما با خانم فرشته لودین از سال‌ها پیش آغاز شد، زیرا که با اجازه کارآموزی او در مدارس مخالفت می‌شد. من با وجود همه مخالفت‌های نهادهای اداری، آموزشی و سیاسی، ترتیبی دادم که این خانم بتواند دوره کارآموزی آموزشی‌اش را به انجام رساند و تحصیل‌اش را به پایان برد. در آغاز، مدارس بسیاری از قبول ایشان در مدرسه به سبب اینکه حاضر نمی‌شد روسری را از سر بردارد، امتناع می‌نمودند تا اینکه سرانجام یک مدرسه در شهر رمستال Remstal، که در آن چند دانش آموز از خانواده‌های مسلمان درس می‌خواندند، او را پذیرفتند. بسیاری از پدران و مادران آلمانی با این تصمیم مدرسه مخالفت کرده، اما شکایت بجایی نبردند. گفتمان پیرامون رأی دیوان عالی کشور از ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۳، نه تنها قطع نشده، بلکه حتی روزهای تعطیل عید مسیح و سال نو از آن بدور نمانده است. از جمله ابراز نظر آقای یوهانس را Johannes Rau رئیس جمهور آلمان، که در صورتیکه «روسری» در مدرسه قدغن گردد، باید نهادهای مذهبی مسیحیان هم برپایه موازین یکسانی حقوق مذاهب، از مدارس برداشته شود، از سوی محافل رسمی مذهبی کلیسا او از جمله کاردینال ژوزف راتسینگر Josef Ratzinger در کلیسای دُم شهر رگنبرگ سخت مورد انتقاد قرار گرفته و آقای راتسینگر می‌گوید ما در این باره نیازی به درس و آموزه و راهنمایی از آقای رئیس جمهور را نداریم و اضافه می‌کند، که من مخالفتی با اینکه یک زن مسلمان روسری بر سر بگذارد ندارم، اما اینکه اگر مقوله «روسری» از سوی دولت‌های ایالات فدرال در مدرسه قدغن شد، معنایش بر پایه آن سخنان این باشد، که ما صلیب را که نشانی است رسمی از فرهنگ صلح و آشتی از جامعه مسیحیت بدور گذاریم، بمانند این است که ما یکی از سرچشمه‌های همزیستی مسالمت آمیز را میان کلیسا و جامعه و سیاست خشکانده‌ایم. صلیب نه موجب توهین به کسی است و نه وسیله‌ای برای سرکوب دگراندیشان. همچنین نخست وزیر ایالت سارلاند Sarland آقای پتر مولر Peter Müller با انتقاد از رئیس جمهور می‌گوید، آنهائیکه همزمان با قدغن کردن روسری در مدارس، برداشتن نمادهای مسیحیت را از جامعه و مکانهای رسمی و دولتی و آموزشی توجیه می‌کنند، باید از نظر بدور ندارند، که پاسداری از حقوق بشر و حرمت انسانی بخشی از میراث انسانی و مسیحیت اروپا بشمار می‌رود. خط و مرز جدایی از میان اسلام و مسیحیت نمی‌گذرد، بلکه این خط جدایی میان شکیبائی و ناشکیبائی است (Toleranz، Intoleranz) و میان بنیادگرایی مذهبی و بهره‌یابی از آزادی با مسئولیت. دکتر ادمووند اشتیبر Edmund Stoiber نخست وزیر ایالت بایرن می‌گوید «روسری» تنها یک سمبل سیاسی است که آن را به نام مذهب برای کسب قدرت سیاسی بکار گرفته‌اند. همچنین وزیر دادگستری ایالت زاکسن در شرق آلمان توماس دمیزییر Thomas de Maiziere می‌گوید که رأی دیوان عالی کشور مشکل را حل نمی‌کند، زیرا که با توجه به اصل تساوی حقوق در قانون اساسی، در صورت قدغن نمودن «روسری» در مدارس، اگر قرار براین باشد که نهادهای مسیحیت هم از مدرسه برداشته شوند، آن هنگام همزیستی مسالمت آمیزی که میان کلیسا و حکومت وجود دارد، آسیب پذیر

## علم، فن و انتقال تکنولوژی

ضرورت چنین جریانی به دلیل توسعه علم و فن و رشد جامعه در کشورهای صنعتی با نقطه نظرهای کشورهای درحال رشد تفاوتی فاحش دارد. هدف از انتقال تکنولوژی در غرب، همانا به زیستی عمومی است. در حالیکه این کار به قصد رقابت در بازار آنها با ارائه تولیداتی مطلوب تر و مفیدتر، حفظ و ازدیاد سرمایه و تولید محل کار صورت می گیرد. ضرورت چنین انتقالی در درجه نخست نیاز ملی و صادرات در بازار جهانی بخاطر بقاء هویت ملی و پیشرفت تمدن کشور می باشد.

در کشورهای در حال رشد از جمله ایران که از یک سو، به دلیل نبود عرصه آزاد وامانده از پژوهش و تحقیق در سطح تحقیق نیازهای عامه اند و از سوی دیگر مسئله به زیستی مردم به سیاستی درست و قابل درک و قابل پیش بینی مجهز نیست، فناوری بی هدف است. در حالیکه مقصود انتقال تکنولوژی که تقریباً صرفاً به صنعت موتاز کاهش یافته، منحصر به ازدیاد سرمایه آنها با شرایط مناسبی که دولتها نه برای سرمایه گذاران بین المللی که برای خودی ها فراهم می آورند، محدود می باشد. با این همه باید توجه داشت که مسئله فناوری و به همراه آن نوآوری برای این کشورها، حیاتی می باشد. چه ارزش منابع زیر زمینی که ساخته طبیعت است، بسیار کمتر از ساخته های فکر انسان می باشد. به این جهت نیز به آنها مواد خام در برابر ماشین آلات گویند. عبارت دیگر دنیای اول پوپر به دویخش اشکال طبیعت و اشکال فکری تقسیم میشود که اولی با وجود تحلیل دائمی اش کم بهاء تر از دومی است که نماد خرد زیستی انسان است. درست به این جهت کشورهای در حال رشد، اگر به فکر فناوری واقعی نباشند مجبورند داروندار خود را برای زیستی تحقیر آمیز به تاراج بگذارند. واضح است که اختراعات و ایجاد فنون نو همانا به معنی گسترش دنیای اول پوپر یا دنیای انسان است. این گسترش نه تنها افق امکانات زندگی را پهن تر می کند، که با ساختارهای جدید ممکن اش، دید آدمی را نیز توسعه می بخشد و وی را توانا می سازد تا حالتی درون خود را نیز با این ساختارها محک به زند. به این شکل، تکنولوژی ابزار بازتاب دنیای بیرون به دنیای درون می گردد. عبارت دیگرگین انکاس می رود تا پرده ابهام و غیرگویای حالات درون را پاره کند و باورها و معرفتهای انسان را در کپه ترازوی عقل بگذارد.

بعلاوه فناوری در هر جامعه ای مناسبات جدیدی تولید می کند که ابتدا بیان رابطه فرد با ماشین است. ولی در نهایت خیلی زود این خویشی، روابط اجتماعی نوینی را در عرصه عمومی پدید می آورد. مناسباتی که همه بوسیله مفاهیمی با باری علمی - فنی انسجام می یابند.

مثلاً وقتی در جامعه ماشین رختشویی وارد می شود، خود بخود طرز برخورد مصرف کننده با این ماشین در قالب نوشته ای تعریف می گردد. نوشته ای که طرز کار ماشین را شرح و توجیه می نماید و معنی علائم و دکمه هایش را معلوم می کند. به نحوی که بین مصرف کننده و ماشین همیشه نوعی دیالوگ برقرار می گردد. اما این خویشی، مناسبات دیگر جامعه را مانند کُر دادن رخت در جماعات اسلامی، تحت تأثیر قرار می دهد. از این رو تحولات اجتماعی همیشه در گرو پیشرفتهای علوم پایه و امر فناوری و اختراعات است.

امر فناوری گونه های مختلفی دارد و شروع گونه ویژه ای از آن بدون مطالعه بازار و محیط عاقلانه نیست. در این مطالعه باید الزامات و شرایط و ارجحیتهائی که وابسته به ساختار جامعه گیرنده اند رعایت شوند. مطالبی که به تدریج در مقالات بعدی مورد بحث و موشکافی قرار خواهند گرفت. اما نمی توان این بحث و تشریح مسائل مربوطه اش را بدون مدل سازی و نظریه پردازی ارائه کرد. مدل مورد نظر ما، مدل مارکوس یا مدل انتقال الکترون از مولکولی به مولکول بار دار دیگری در علم فیزیک - شیمی است که پایه جدا سازی عناصر طبیعی مختلف از یکدیگر می باشد. مارکوس با این مدل برنده جایزه نوبل گردید. در این پروسه سرعت انتقال الکترون به اندازه ایست که هسته های اتمهای شریک به کلی از فعل و انفعال محیط اطراف خود بی خبر می مانند. اما انتقال تکنولوژی از کشوری با بار فنی به کشور دیگری بدون این بار، با چنان سرعتی صورت نمی گیرد که هسته کشور گیرنده، یعنی سنتها و فرهنگش، بی اطلاع از آن بماند.

به این جهت فناوری تأثیری عمیق بریکره جامعه گیرنده خواهد گذارد. درست این تأثیر گذاری موجبات نگرانی فقههای راستین و واقعی کشور را فراهم می کند که برای ما قابل فهم و درک است. اما نباید از این ترس و نگرانیها سوء استفاده شود، بلکه از بطن آن لازم است قوه نو اندیشی و نو سازی اسلام بیرون آید که بخش آخر این رشته سخنها، بدان اختصاص خواهد داشت.

## ۱. تعاریف، فلسفه کار و شرایط

مسئله علم، فن و نوآوری از این جهت اهمیت دارد که بطور کلی پایه های تمدن ملتها می باشند. درجه تمدن هر قومی براساس قوه و قدرتی که در این زمینه ها دارد و ما آن را خرد زیستن گوئیم، معلوم می گردد. سطح این خرد از یک سو تابع دورانیهای تاریخی، یعنی میزان اندوخته های علمی و از سوی دیگر وابسته به آرزو ها و امید هائی است که آدمی بخاطر تحقق آنها در زندگی خویش و در چارچوب مقتضیات عمده جامعه، تلاشی فوق العاده و پیگیری کند. عبارت دیگر خرد زیستن هر قوم و یا ملتی تابع اندوخته های علمی در سطح جهانی، مقتضیات عمده جامعه و بالاخره خواسته ها و میلیهای فردی است. به ویژه باید توجه نمود که دو ضریب نخست، عینیت دارند در حالیکه سومی خصوصیتی ذهنی می باشد.

با این تفسیر، به نظر می آید که تمدنهای منحن و نسبت به وضع زمانه ابتدائی و وامانده، معلول مقتضیات عمده جامعه Paradigma می باشد که با سیر روزگار کنونی سازگاری ندارد. تمدن ایران در اوایل قرن بیستم، تمدنی عقب افتاده و برآمده از جنگهای خسته کننده و شکستهای مفتضحانه و قیامها و هرج و مرج های داخلی است. تمدنی که به همراه فرهنگ تسلیم به سرنوشت و تعارف و تساهل در لبه انحطاط ونیستی ملی قرار داشت.

رضاشاه مردی که مکتب نرفته بود، نخستین کسی است که به خرد زیستن توجه دارد و پایه آن را که مدرسه و دانشگاه است می سازد تا ملت به علم روز دست یابد. اما از آنجا که زندگی پیشرفته ملت های غربی و سیاست استعمار و استثمار جهان، با فنون نو میسر شده بود، برای دولت مندان ایران و در رأس آنان رضاشاه چاره ای جز انتقال تکنولوژی از غرب به کشور وجود نداشت. این سیاست ولی بعداً در دوران شاه و در عهد جمهوری اسلامی، بدون تأمل و مراجعه به عقل و بصیرت تجربی ادامه یافت. حال اینکه وضعیت علمی و فنی جهانی از یک سو و ظرفیت اجتماعی و معنوی و مادی مملکت از سوی دیگر ایجاب می کند که با این مهم و ژرفای آن زیرکانه ومدبرانه برخورد کنیم وجوانب مختلفش را با دید منطقی و عملی و ملی بررسی نماییم.

در این جا و با این هدف، سعی و کوشش به پرورش موضوع وانشاء اندیشه ای مجرد خواهد شد تا متون آن بحث انگیز و در نهایت سبب ایجاد (Diskurs) گفتگمانی ثمر بخش گردد. علوم تئوری بطور کلی و به ویژه علوم پایه، عنصر دنیای سوم پوپر هستند. یعنی این تئوریهها به همه ملت ها تعلق دارند و جهانی (Global) اند. دانائی به آنها نه تنها همه جا میسر است که ضرورت گفت و شنود بین المللی نیز می باشند. بدین معنی که همین دانش جهانی، اساس و بنیاد کنفرانسه ها و سمینارهای علمی در سطح دنیای کنونی است. فضای ایجاد و رشد و تکامل علوم تئوری ولی عرصه آزادی اندیشه، بیان و نشر نظری را طلب می کند.

با این وجود، یادگرفتن آنها تقریباً همه جا میسر است، مشروط بر اینکه ابزار و امکانات لازمه آن چون مدرسه و دانشگاه و مدرس و شوق به دانش جوئی فراهم باشد. مثلاً ما در دانشگاه صنعتی آریامهر، دانشجویانی را تربیت کردیم و امروز نیز هنوز تربیتی می کنیم که در سطح والائی به دانش نظری آگاهی دارند.

اما موضوع علوم عملی که با فنون گره خورده اند و نوآوری یعنی اینوواسیون Inovation به دنیای اول پوپر تعلق دارد. مطلبی که لازم است به عمق آن بیشتر توجه شود.

نخست اینکه امر فنون مستقیماً تبلور ضرورت های جامعه ایست که در آن ظهور کرده است و بنا بر طبیعتش نیز ساختار همان جامعه را دگرگون می کند. دوم افرادی که فن می آفرینند، علاوه بر دانائی به علم نظری و تیز هوشی و آشنائی به نیاز هائی که زندگی را میتوانند آسان و مقبول کنند، باید مشخصه های ویژه ای نیز داشته باشند که مهمترین آنها همکاری و همیاری دسته جمعی و نه رقابت میان افراد گروه کاری است. بعلاوه باید توجه داشت که همه این خصوصیات تنها در جامعه ای با تقسیم بندی فونکسیونال، مفید و موفقیت آمیز خواهد بود. امری که در کشورهای جهان سوم به دلیل وضعیت عقب افتاده اجتماعی و نظامهای سیاسی خودکامه ناممکن است.

در مورد تقسیم فونکسیونال جامعه بطور کلی و در اجتماعات و گروههای کاری بالاخص و شرایط ایجاد و نمو آن به تفصیل و در رابطه با فناوری، سخن خواهد رفت.

اما مسئله انتقال تکنولوژی تنها مسئله کشورهای جهان سوم نیست که کشورهای صنعتی نیز به آن نیاز دارند. این امر جریان انتقال فرآورده های علوم تجربی از دانشگاه ها و مراکز پژوهشی به صنایع و کارگاهها و شرکتهای خصوصی و بخش خدمات و تعمیرگاههاست. ساخته هائی که قابل استفاده قاطبه افراد جامعه می باشد. واضح است که هدف، مقصود و

**باید های سیاست خارجی ایران**

**فرهاد یزدی**

**ترکیه**

**جمعیت ۶۷/۴**

**تولید ناویژه ملی ۲۰۶ میلیارد دلار**

**تولید ناویژه سرانه ۳/۰۵۰ دلار**

در ترکیه دو تحول دست در دست هم در حال شکل گیری است؛ استقرار بیشتر دموکراسی و ورود به اتحادیه اروپا. گروه سکولار هوادار آتاترک (که ارتش را نیز در بر می گیرد) و گروه های سیاسی اسلامی، در یک مورد اشتراک نظر دارند: هر دو از دموکراسی تا جایی، حمایت می کنند که به نفع آنان باشد و نه بیش از آن. با این حال، به نظر می رسد، با تمام بحرانهایی که در ترکیه وجود دارد و با تمام مقاومتی که از جانب دو گروه در برابر برقراری دموکراسی وجود دارد، ترکیه ناچار است به دلایل زیر، اصلاحات مورد نظر اتحادیه اروپا را به طور کامل پذیرفته و اجرا کند: شرایط سخت اقتصادی و نیاز به سرمایه گذاری خارجی؛ خواست ترکیه برای پذیرفته شدن در قاره اروپا؛ سنت جا افتاده احزاب سیاسی؛ ارتباط نزدیک نیروی انسانی ترکیه با فرهنگ غرب؛ گسترش روزافزون مبادلات بازرگانی با اروپا و سابقه درازمدت در ناتو. اثرات پذیرش ترکیه در جامعه اروپا بر روی ایران بشرح زیر خواهد بود:

**۱ - گسترش دموکراسی در منطقه -** ترکیه تا حدودی ارمنستان در میان همسایگان ایران تنها کشورهای دارای حکومت نسبتاً مردم سالار هستند. پذیرش ترکیه در جامعه اروپا بر روند دموکراتیزه شدن در این کشور اثر شدید خواهد گذاشت و ترکیه را بسوی جذب بیشتر ارزش های لیبرال دموکراسی تشویق خواهد کرد. این تحول، به نوبه خود باعث تقویت جنبش های مردم سالار در شرق و جنوب آن کشور خواهد شد. کشورهای ناحیه قفقاز نیز بی تأثیر از این جریان نخواهند بود.

**۲ - مسئله کردها -** ترکیه مردم سالار نمی تواند به ظلم و خشونت که در سالهای بسیار بر کردها وارد را متوجه خود کرده و کرده است، ادامه دهد و بایستی با آنان به نوعی تفاهم برسد و باید دستکم خواست های مشروع کردها را در قالب تمامیت سرزمینی ترکیه برآورده کند. تحولات در کردستان ترکیه نمی تواند بدون رابطه مستقیم با تحولات در کردستان عراق که پس از تغییر رژیم در آن کشور انجام خواهد شد، به وقوع به پیوندد. ایران کردها را یکی از تیره های قومی کشور می داند و بخاطر روابط تاریخی و فرهنگی با کردها باید نقش اول را در راه ایجاد چنین تفاهمی بازی کند و کوشش نماید که حقوق کردها در کشورهای ایران، عراق، ترکیه و سوریه بطور کامل تضمین شود. اگر ایران از ایفای نقشی که تاریخ بر عهده اش گذارده سرباز زند، در این تحول که بهرحال انجام خواهد شد، تبدیل به عنصر غیرمطلوب شده و پیکان دشمنی کردها بازنده جریان خواهد گردید.

**۳ - برخلاف شوروی، عراق و همسایگان عرب، ترکیه پس از جنگ جهانی دوم،** کوششی در راه سقوط ایران بخرج نداده است و در دوران انقلاب ایران و جنگ با عراق، سیاستی خردمندانه در راه حفظ منافع خود، بدون درگیری جدی با ایران در پیش گرفت. با قبول رقابت طبیعی که در راه حفظ منافع در قفقاز و آسیای میانه میان ایران و ترکیه در خواهد گرفت و هریک با توسل به سابقه تاریخی و فرهنگ مشترک سعی بر افزایش نفوذ خود خواهند کرد، بنظر می رسد که ترکیه پس از عضویت در جامعه اروپا که می تواند وزنه سیاسی آن کشور را سنگین تر کند و ثبات بیش تری به همراه آورد، کوشش کند تا فشار بیشتری به ایران وارد کند. همسایگی ایران با جامعه اروپا، هرچند که بواسطه ترکیه خواهد بود، عاملی است به خودی خود مثبت. افزون بر تردیدهای سنتی جامعه اروپا در پذیرش ترکیه، یکی از عوامل مهم منفی در صورت پذیرفته شدن آن کشور رسیدن مرزهای آن جامعه به ایران، عراق و سوریه است. با درنظرگرفتن تندرستی هایی که هر سه کشور در سال های اخیر نشان داده اند، این امر مطلوب جامعه ی اروپا نبود. لیبرالیسم جامعه اروپا،

بدون در نظر گرفتن منافع اقتصادی آن، به خودی خود عاملی است مثبت و باید استقبال شود. ایران باید بیش از پیوستن ترکیه به جامعه اروپا، پیمان های بازرگانی و سرمایه گذاری لازم که بتواند منافع ایران را پس از چنین تحولی تضمین کند، با ترکیه منعقد کند.

**۴ -** صحنه رقابت داغ ایران و ترکیه، نخست در منطقه قفقاز و سپس بر شبکه انتقال نفت و گاز خواهد بود. ثبات نسبی ترکیه (در مقایسه با بدیل های موجود دیگر)، عضویت در ناتو و احتمال قوی عضویت در اتحادیه اروپا، به ترکیه وزن بیشتری برای مداخله و افزایش نفوذ در ناحیه قفقاز و خطوط لوله ی در دست مطالعه در این ناحیه خواهد داد. از سوی دیگر دشمنی دیرینه میان ارمنستان و ترکیه و نفوذ آرامنه در سیاست آمریکا، نقطه منفی در راه کوشش های این کشور خواهد بود. اما به نظر می رسد که ترکیه بتواند بخش بزرگی از طرح های انتقال نیرو از آسیای میانه و قفقاز به اروپا را، از طریق بنادر خود جذب کرده و درآمد مطمئن و با ثباتی را برای سال ها بدست آورد.

ترکیه باثبات و دارا، در مقایسه با ترکیه بی ثبات و ندار، با دوراندیشی و حزم بیشتری در موارد برخورد خود با ایران، گام برخواهد داشت، چه در مورد مساله حقوق کردها و چه برخوردهای تاکتیکی در منطقه قفقاز، آسیای میانه و آینده عراق، افزون برآن، پیوستن ترکیه به اتحادیه ی اروپا، آن کشور را مجبور به رعایت حقوق بشر و دیگر عناصر لیبرالی موجود در آن اتحادیه خواهد کرد. تمامی این تحولات به ثبات منطقه و در نتیجه به آرامش مورد نیاز ایران یاری خواهد رساند.

هیات حاکمه دیرین ترکیه برخاسته از بطن ترکان جوان و پیرو اندیشه و رویاهای پان ترکیستی بود. این برداشت بطور طبیعی ایران را مانعی در راه رسیدن به رویاهای پان ترکیسم به شمار می آورد. تحولات اخیر ترکیه در راستای واقعیت گرایی و برداشت حقیقی از جهان در آستانه سده بیست و یکم بوده است. بنظر می رسد که درپچه نوینی بر روی همکاری دو ملت گشوده شده است.

**منطقه قفقاز (آذربایجان، ارمنستان و گرجستان)**

کشور	جمعیت	تولید ناویژه داخلی	تولید ناویژه سرانه
جمهوری آذربایجان	۸۰۰ میلیون	۴،۳ میلیارد دلار	۴۲۰ دلار
ارمنستان	۳،۸ میلیون	۱،۷ میلیارد دلار	۴۴۰ دلار
گرجستان	۴،۰ میلیون	۵،۳ میلیارد دلار	۱،۳۲۰ دلار

سابقه روابط ایران با این منطقه بسیار طولانی است و بدین جهت دارای تلاطم بسیار بوده است. در هر حال، روابط فرهنگی قوی وجود دارد که می تواند پایه های سازنده ای برای روابط نزدیک تر در آینده باشد. هر سه کشور، برای جذب و ایجاد کار و هم زمان ایجاد موازنه در برابر مداخلات روسیه، رو به آمریکا آورده اند. یک بار دیگر، روابط تیره جمهوری اسلامی با آمریکا، به بخت ایران برای دسترسی به منطقه ی نفوذ طبیعی خود و گسترش روابط فرهنگی و بازرگانی با این مناطق و برقراری ثبات و آرامش، صدمات شدید دیده است. در آن میان، روسیه بخاطر سابقه حکم رانی، نفوذ و قدرت نظامی خود در صحنه این کشورها حضور دائمی داشت. آمریکا قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی و تکنیکی خود در هر زمان می توانست جای پای محکمی برای خود باز کند و کرده است. در این میان برنده اصلی ترکیه به هزینه ایران بوده است. سابقه تاریخی ایران با جمهوری های قفقاز، در مقایسه با روسیه و ترکیه، سابقه دوستی بوده است. در مورد جمهوری آذربایجان، جدائی آن سرزمین از بدنه تاریخی خود در نتیجه دو جنگ و سال ها درگیری نظامی با روسیه می باشد. دوره نخست جنگ های ایران و روس، آغاز نشیب تاریخی ایران در

منطقه بوده که هنوز در سال های نخستین سده بیست و یکم ادامه دارد. سابقه تاریخی و اشتراک گویش و مذهب در میان مردم دو سوی رود ارس، در مقایسه با تمامی رقبای بالاترین بخت را در اختیار ایران قرار می دهد که بتوانند بسرعت روابط گسترده ای با جمهوری آذربایجان برقرار کنند. ترکیه با سلاح پان ترکیسم و با برقراری روابط نزدیک با هیات حاکمه فاسد که بازمانده دوران کمونیستی است، توانسته به پیروزی هایی دست یابد. این حق طبیعی هر کشور زنده در جهان است که با بکار گیری توانایی های خود به هدف های ملی دست یابد. در این میان، سیاست پویای خارجی به ایران حکم می کرد که، سیاست پدافندی را تبدیل به سیاست گسترش فرهنگی بنماید. ایران با برخورداری با بیش از تمام جمعیت جمهوری آذربایجان که به آذری سخن می گویند و در درازای تاریخ یکی از مهم ترین کانون های فرهنگ، اقتصاد و سیاست ایران بوده، از چنین چالشی نباید رویگردان باشد. سابقه تاریخی و فرهنگی ایران و منطقه قفقاز، در سال های دراز جدایی زخم های بسیار برداشته است. اما در مقایسه با دیگران، امتیازاتی را در اختیار ایران قرار می دهد که بتواند نقش سازنده و موثری در منطقه بازی کند.

همکاری بازرگانی، نفتی و روابط در دریای مازندران برای هر دو کشور اهمیت بسزا دارد. هنوز منابع نفتی آذربایجان تا مقدار بسیار کشف نشده است و مطالعات، آینده درخشانی را نوید می دهند. از این رو مسابقه برای گسترش نفوذ میان آمریکا، اتحادیه اروپا، روسیه، ترکیه و در رده آخر ایران آغاز شده است. چهار قدرت نخست در مقایسه با ایران، دارای روابط بسیار دوستانه تری با رهبران نامحسوب آذربایجان هستند. حتی کوشش می شود که روابط ایران و جمهوری آذربایجان را خصمانه تر نیز بکنند. این روابط خصمانه با رهبران آذربایجان ممکن است در آینده به سود ایران تمام شود. بشرطی که ایران بتواند رابطه با مردم آذربایجان را دوستانه حفظ کند.

ارمنستان، بر اثر سال ها روابط دوستانه با ایران و جمعیت فعال و سازنده ایرانیان ارمنی، در داخل ایران و برای موازنه با قدرت روسیه و ترکیه که با سوءظن به هدف های هر دو کشور در دراز مدت نگاه می کند، همراه با گرجستان، متحد طبیعی ایران است. ارمنستان از دوسو با آذربایجان و ترکیه همسایه است. سابقه تاریخی ارمنستان با هر دو کشور، تیره بوده است. افزون بر آن، ارمنستان به دریای آزاد راه ندارد و برخلاف آذربایجان هنوز منابع نفتی در آن کشور یافت نشده است. تمامی این عوامل این کشور را در منطقه بطور طبیعی بسوی دوستی بیش تر با ایران می راند. ارمنستان متحد طبیعی ایران در مرزهای شمالی است. همکاری بازرگانی و سرمایه گذاری بین دو کشور ظرفیت بالایی دارد. ارمنستان با سطح آموزش بالا، می تواند به پیشبرد فنی ایران کمک فراوان بکند. ایران باید آماده باشد که از این اتحاد طبیعی بهره برداری بنماید. اما باید درک کند که آرامش و توازن نیرو در این منطقه، از اهمیت خاص برخوردار است. ایران باید کوشش کند که از دامن زدن خصومت های ناحیه برای بدست آوردن مزایای فوری خودداری کند. افزایش بی ثباتی در منطقه، سبب دخالت بیش تر دو قدرت بزرگ تر آمریکا و روسیه، به هزینه قدرت بسیار کوچک تر ایران خواهد شد. برخوردهای قومی و فرهنگی به راحتی می تواند به ایران نیز سرایت کرده و این کشور را درگیر برخوردهای ناخواسته بنماید.

### آسیای میانه

کشور	جمعیت	تولید ناویژه داخلی	تولید ناویژه سرانه
قزاقستان	۱۵،۰ میلیون	۱۸ میلیارد دلار	۱،۲۴۰ دلار
ترکمنستان	۴،۹ میلیون	۵،۸ میلیارد دلار	۱،۱۸۴ دلار
ازبکستان	۲۵،۲ میلیون	۱۲،۳ میلیارد دلار	۴۸۸ دلار
قرقیزستان	۴،۹ میلیون	۲ میلیارد دلار	۴۰۸ دلار
تاجیکستان	۶،۱ میلیون	۰،۶ میلیارد دلار	۹۹ دلار

اهمیت اقتصادی و راهبردی این منطقه با توجه به میزان برآوردهای جدید از وجود معادن نفت و گاز، افزایش پیدا می کند. افزایش اهمیت منطقه به درجه ای است



حوزه قرار دارد و تنها کشوری است که با هر دو حوزه هم مرز می باشد. پس با در نظر گرفتن تمامی جوانب، می توان نتیجه گرفت که ایران در جریان صادرات مواد سوختی، اصلی ترین نقش را می تواند بازی کند. فقط در نبود ثبات در زمان حال، و چشم انداز آن در آینده است، که خریداران و فروشندگان روی به دیگر راه ها خواهند آورد. نخست وضع موجود و برآوردهای آینده را در نظر بگیریم:

**تولید نفت در حاشیه خلیج فارس و دریای مازندران - سال ۲۰۰۰**

کشور	به هزار بشکه در روز
ایران	۳۷۸۳
عربستان سعودی	۹۱۲۴
امارات متحده عربی	۲۵۷۱
عمان	۹۴۴
قطر	۸۷۱
بحرین	۴۶
کویت	۲۲۴۵
عراق	۲۵۸۷
ترکیه	۵۷
آذربایجان	۲۸۶
روسیه	۶۷۱۱
ترکمنستان	۱۵۸
قزاقستان	۷۰۷
ازبکستان	۱۵۱
جمع	۳۰۲۴۱

تولید جهانی در سال ۲۰۰۰ برابر با ۷۶،۷۴۰ هزار بشکه در روز بوده است. بنابراین کشورهای به شعاع ۱۲۰۰ کیلومتر از اصفهان، نزدیک به ۴۰ درصد (۳۹،۴) تولید جهان را تولید کرده اند. برای ذخیره نفت و گاز طبیعی در این منطقه از جهان توسط Oil & Gas Journal در اول ژانویه ۲۰۰۱ به شرح زیر است:

کشور	نفت	گاز طبیعی
	میلیارد بشکه	میلیارد متر مکعب
ایران	۸۹،۷	۲۲۷۴۴،۴
عربستان سعودی	۲۶۱،۷	۵۹۸۶،۴
امارات متحده عربی	۹۷،۸	۵۹۲۸،۸
عمان	۵،۵	۸۲۰،۴
قطر	۱۳،۲	۱۱۰۲۶،۴
بحرین	۰،۱	۱۰۹،۲
کویت	۹۶،۵	۱۴۷۵،۶
عراق	۱۱۲،۵	۳۰۷۴،۴
ترکیه	۰،۳	۸،۴
آذربایجان	۱،۲	۱۲۳،۲
روسیه	۴۸،۶	۴۷۶۰۰،۰
ترکمنستان	۰،۵	۲۸۲۸،۰
قزاقستان	۵،۴	۱۸۲۰،۰
ازبکستان	۰،۶	۱۸۵۳،۶
جمع	۷۳۳،۶	۱۰۵۴۰۸،۸

دهد.

تجربه دراز مدت و دانش فنی ایران در صنعت نفت، می تواند در باختر و خاور دریای مازندران پایه های همکاری فنی را فراهم کند. موقعیت جغرافیائی این کشورها، امکان برقراری بازرگانی گسترده ای به ایران می دهد. راه های تاریخی بازرگانی در گذشته بدون منطق شکل نگرفته بودند. بازرگانی تاریخی، گسترش فرهنگ ایران و تبادل نظرات را به همراه داشت. پایه های برقراری چنین روابطی با وجود ممانعت های شدید حکومت های محلی و روسیه، وجود دارد و فقط باید تقویت شود. تاجیکستان بخاطر زبان فارسی و فرهنگ جا افتاده ایرانی آن، امکان ویژه خود را دارد.

**افغانستان**

ایران بخت تاریخی خود را پس از سقوط حکومت دست نشانده شوروی از دست داد. با سقوط کابل و عقب نشینی متحدان تاریخی فارسی زبان به مناطق شرقی افغانستان، حکومت طالبان هر روز قدرت بیشتر برای استقرار یکی از عقب افتاده ترین و شاید خونخوارترین آنان را به دست آورد. افغانستان ویران شد و صدها هزار تن بر اثر جنگ داخلی، قحطی، سرما و جنایت های حکومت از بین رفتند.

حکومت طالبان و بازی های غلط سیاسی همسایگان، نیروهای آمریکا را به منطقه کشاند. هیچ نیروی نظامی هرچند قوی تا زمانی که بتواند امنیت کشور و منافع حیاتی خود را از راه های دیگر حفظ کند دست به جنگ نخواهد زد. جنگ آخرین ابزار مورد استفاده مردم سالاری های مدرن است و هنگامی مورد استفاده قرار می گیرد که دیگر ابزارهای سیاسی کارآرایی خود را از دست داده باشند. در جهان صنعتی غرب، عزم به خطر افکندن زندگی شهروندان، نمی تواند به سادگی و بدون پشتیبانی کامل ملت توسط سیاستمداران اتخاذ گردد (به سرنوشت جنگ ویتنام توجه کنید). در سایه چنین منطقی، حمله به افغانستان یک حرکت دفاعی در برابر حمله مستقیم به داخل خاک آمریکا تلقی می شود. برای آمریکا راه دیگری، غیر از اقدام نظامی کامل و قاطع وجود نداشت. افغانستان، برای منافع حیاتی آمریکا که مداخله مستقیم نظامی و پیاده کردن نیروی انسانی در آن کشور را توجیه کند، انگیزه چندانی را ارائه نمی کند. در نبود هدف های دفاعی روشن و منافع ملی، آمریکا انگیزه ای برای حمله و اشغال سرزمین های دیگر ندارد. اگر چنین انگیزه ای در بخش خاصی از شهروندان وجود داشته باشد، کشورگشائی بخاطر کشور گشائی که در گذشته وجود داشت، در دمکراسی های لیبرال، امکان پذیر نیست.

اکنون که نیروهای آمریکا در خاک افغانستان پیاده شده اند، چاره ای ندارد مگر این که بتواند پایه های لازم برای ایجاد نهادهای حکومتی را ایجاد کنند. با تمام مسائلی که در این راه وجود دارد (جامعه سنتی، بی سواد، نبود سنت دموکراتیک)، کوشش در برقراری نوعی نهادهای دمکراتیک ادامه خواهد داشت. بنظر می رسد که پس از سال های پرتلاطم اولیه که خالی از برخوردهای مسلحانه نخواهد بود، افغانستان بتواند به ثبات نسبی دست یابد. دهه ی اول سده بیست و یکم، دهه ی گسترش ثبات، استحکام پایه های دیوانسالاری و قدرت دولتی، ظهور نهادهای دمکراتیک و بهبود اوضاع اقتصادی در افغانستان خواهد بود. برای ایران تحقق تمامی موارد ذکر شده، اهمیت بسیار دارد. نبود امنیت در افغانستان، آشوب در مرزهای خاوری ایران همراه با مواد مخدر فراوان با قیمت نازل، را تضمین می کرد. بر اثر امنیت در افغانستان، می توان به برقراری امنیت در تاجیکستان خوش بینی بیشتری پیدا کرد. اتحاد فرهنگی ایران با افغانستان و تاجیکستان فقط در سایه ثبات در افغانستان و نقش ایران در تحقق چنین امری، میسر خواهد شد.

**استراتژی نفت، خلیج فارس و دریای مازندران**

وتر ایران از بالاترین نقطه شمال غربی تا چاه پائین ترین نقطه جنوب شرقی ایران کمابیش ۲۴۰۰ کیلومتر است. جایی میان اصفهان و یزد، مرکز این وتر است. دایره ای بشعاع ۱۲۰۰ کیلومتر، تمامی کشورهای (نه تمامی حوزه های نفتی) صادر کننده نفت در حوزه خلیج فارس و دریای مازندران را می پوشاند. ایران در مرکز این

قزاقستان را از طریق روسیه به دریای سیاه می‌رساند. هنگامی که این خط لوله به ظرفیت طراحی شده ۱،۳ میلیون بشکه در روز برسد، بزرگترین افزایش یک باره در زمینه عرضه ی نفت جهانی پدید خواهد آمد که پس از ورود ذخایر آلاسکا و نفت شمال در دهه ۷۰ بی سابقه است.

۲ - هم زمان در بخش باختری دریای مازندران، شرکت عامل بین المللی Ayarbaijan International Operating Co. (AIOC) به سردمداری شرکت بی - پی در نظر دارد که یک میلیون بشکه نفت آذربایجان را از باکو به تفلیس در گرجستان و از آن جا به بندر جبهان (BTC) در ساحل مدیترانه در ترکیه برساند.

۳ - قزاقستان امکان صدور نفت خود به شمال ایران و «تعویض» آن با نفت صادراتی خلیج فارس از طریق شرکت توتال فینا (فرانسوی) آغاز کرده است.

۴ - روسیه ۷۰ در صدر گاز مورد نیاز ترکیه که بالغ بر ۱۰ میلیارد متر مکعب در است، از طریق بالکان در اختیار کشور مزبور قرار می دهد. روسیه در نظر دارد با همکاری انی (ایتالیا) با کشیدن لوله از عمق دریای سیاه که بسیار خطرناک است، ۱۶ میلیارد متر مکعب دیگر به حجم گاز رسانی به ترکیه بی افزاید.

۵ - آذربایجان و قزاقستان نیز در نظر دارند که گاز بدست آمده از منابع خود را به ترکیه برسانند.

۶ - آمریکا و ترکیه خواستار عبور گاز ترکمنستان به موازات لوله BTC تا ترکیه هستند.

روشن است که در شرایط کنونی، ایران که می تواند مناسب ترین شرایط را برای شبکه جهانی نفت و گاز ارائه دهد، کنار گذاشته شده و به جای آن ترکیه متحد قابل اعتماد غرب و روسیه نه چندان مورد اعتماد غرب، برگزیده شده اند. همه شرکت های بزرگ نفت و گاز متعلق به غرب است و تنها آنان شگردشناسی و سرمایه لازم برای اجرای چنین طرح های پیچیده و پرهزینه را دارا هستند، ایران با ارائه ی تصویر بی ثباتی و نشان دادن گرایش های ضد غربی (بدون آن که جانشینی برای غرب داشته باشد)، خود رای به عدم صلاحیت خود داده است و این امر به رشد اقتصادی ایران در حال و در سال های آینده زیان بسیار وارد کرده است.

#### زیرنویس

۱ - کردها کمابیش ۳۰ درصد جمعیت ترکیه را تشکیل می دهند. با این حال ترکیه آنان را به رسمیت نمی شناسد و از آنان بعنوان ترکان کوهستانی یاد می کند.

۲ - Foreign Affairs تاریخ سپتامبر - اکتبر ۲۰۰۱

کل ذخیره جهانی نفت برابر با ۱۰۲۸،۱ میلیارد بشکه، و گاز طبیعی برابر با ۱۴۸۰۷۸ میلیارد متر مکعب برآورد شده است. بدین سان کشورهای به شعاع ۱۲۰۰ کیلومتر از اصفهان ۷۱ درصد منابع انرژی جهان را کنترل می کنند. رقم شگفت انگیز ۷۱ درصد برای نشان دادن اهمیت راهبردی منطقه کافی است. پاره ای برآوردها، منابع نفت و گاز ایران و کشورهای حوزه دریای مازندران را حتا بیش از این می دانند. برپایه این برآوردها، منابع نفتی چهار کشور حوزه دریای مازندران و آسیای میانه: آذربایجان، قزاقستان، ترکمنستان و ازبکستان ۸۵ میلیارد بشکه نفت (بیش از سه برابر ذخایر دانسته) و گاز طبیعی برابر با ۱۱۰۰۰ میلیارد متر مکعب (بیش از دو برابر ذخایر اعلام شده) می باشند.

برای ایران این موقعیت یگانه جغرافیایی چه ارمغانی می تواند به همراه داشته باشد؟ این موقعیت خاص جغرافیایی از یک سو فرصت یگانه و از سوی دیگر امکان برخورد نظامی در این منطقه را افزایش می دهد. برای درک موقعیت صحیح ایران و کوشش در روشن کردن مناسب ترین روش برای رسیدن به بالاترین سود ممکن، باید بردو نکته ای که در پیش اشاره شد تاکید شود:

- سوخت تا آینده قابل پیش بینی، ماده ای است استراتژیک و غرب بهر قیمت شده در دست یابی به آن کوشش خواهد کرد.

- هرگاه قدرت های منطقه ای نتوانند، جریان آزاد نفت به بازارهای جهانی را تضمین کنند، نیروهای نظامی غرب به سرکردگی آمریکا این وظیفه را به عهده خواهند گرفت.

باید دانسته شود که قطع جریان نفت در جهت منافع ملی هیچ یک از کشورهای منطقه نیست. افزون برآن، این کشورها باید بتوانند آرامش منطقه را تضمین کنند تا به حضور نیروهای نظامی خارجی پایان دهند و از امکان برخوردهای ناخواسته بکاهند. نخستین گام در این راه کاستن از شعارهای تحریک آمیز و خصومت پرور و پس از آن حرکت بسوی کاستن از موارد اختلاف در میان کشورهای همسایه است. چون ایران در مرکز این شاه راه انرژی قرار دارد، نقش مسالمت آمیزی که این کشور باید اجرا نماید از اهمیت بیشتری برخوردار است.

برخلاف کشورهای حوزه خلیج فارس که اسکله های بارگیری آنان در دریای آزاد قرار دارند، عبور مواد سوختی از کشورهای حوزه دریای مازندران و ارسال آن به بازارهای جهانی با مسئله مواجه است. از یک سو هزینه سنگین احداث چنین شبکه ای با اشکال بی ثباتی در منطقه مواجه است و از سوی دیگر محاسبات سیاسی و امنیتی باید در نظر گرفته شود. بی ثباتی در منطقه موثر از چند عامل است: در شرق و جنوب شرقی، مسأله افغانستان و سابقه سی سال نا آرامی و جنگ داخلی، برخوردهای داخلی بین افراط گرایان مذهبی و گروه های دیگر در تاجیکستان، نفوذ افراط گرایان مذهبی در ازبکستان، قرقیزستان، و تا اندازه ای در قزاقستان و ترکمنستان، برخوردهای نظامی در چین، مرزهای گرجستان با روسیه و تنش دایمی میان آذربایجان و ارمنستان و سرانجام شیوع فساد و نبود مردم سالاری در تمامی این مناطق. نکته سیاسی و امنیتی مهمی که در راه احداث چنین شبکه ای باید در نظر گرفته شود، برتری مطلق نظامی روسیه و سابقه تاریخی استعماری آن بر تمامی این کشورهای تازه استقلال یافته است.

این شبکه دو راه در حال حاضر در پیش دارد (راه سوم برای برخی از مناطق از طریق افغانستان و پاکستان است که در حال حاضر عملی نیست)، یا باید از جنوب با عبور از ایران و یا از سوی غرب از راه دریای سیاه، روسیه و ترکیه صادر شود ارزان ترین، نزدیک ترین و عملی ترین گزینه ایران است. ایران با این کشورها از اواسط سده نوزدهم در گیری و برخوردی نداشته است. سابقه زورگویی و ادعای سروری برآنها را ندارد. سابقه درازمدت در احداث خطوط لوله و پایانه های بارگیری را دارد. تنها باید بتواند راه های امن ارائه کند.

در پرورژه های در دست اجرا و یا در مرحله طراحی، سهم ایران بسیار ناچیز است. برخی پروژه های کنونی عبارتند از:

۱ - خط لوله دریای مازندران (CPC) Caspian Pipeline Consortium که ۵۰ درصد آن متعلق به دولت های روسیه، قزاقستان و عمان و نیمه دیگر آن به شرکت نفتی شامل اکسون موبیل، شوران (آمریکائی)، لوک اویل (روسی) و آرکو (آمریکائی که بوسیله بی پی خریده شده است) تعلق دارد. این خط لوله، نفت





## تازه های کتاب در نشر نیما

### یادنگار های زندان

سودابه اردوان  
زندانهای اسلام ناب محمدی  
در کلام و تصویر  
تمام رنگی و بسیار نفیس

۲۵ یورو



### دیوان ابرح میرزا و تحقیقی در احوال

آثار، اشعار، خاندان، و نیاکان او  
به اهتمام دکتر جعفر محبوب  
چاپ آمریکا

۲۵ یورو نفیس



### اعترافات شکنجه شدگان

ایراهامیان - شفیها

۱۲ یورو



### از دریای خزر تا وزر Vom kaspischen meer bis zur wser

شرح حال واقعی فرار از ایران به  
شوروی سابق و آذربایجان  
و بالاخره سکونت در آلمان

فرهاد فاضلی  
بزبان المانی ۱۲۰۹ یورو

### ماه نخشب

چهارده داستان  
شاهکار شادروان

سعید نفیسی

۲۰ یورو

### ماه نخشب سعید نفیسی



### زیبا

شاهکار محمد حجازی

بدون سانسور (زمان)  
چاپ آمریکا

۲۰ یورو

### زیبا

زینبایی

### و آمریکا اینگونه اداره میشود.

ش. مشهور  
حقایق پشت پرده سیاستهای  
داخلی و خارجی آمریکا  
نشر نیما  
۲۵ یورو



### گنجینه تاریخ ایران

استاد عبدالعظیم رضایی  
۱۲ جلدی

۱۹۹ یورو



با ارسال آدرس E-Mail خود به نیما، می توانید هر هفته از تازه های کتاب اطلاع حاصل نمایید

[www.nimabook.com](http://www.nimabook.com)

Lindenallee 75, 45127 Essen, Germany  
Tel: 0049 - (0) 201 - 20868 Fax: 0049 - (0) 201 - 20869  
nimabook@gmx.de